

سخن آغاز

فرآیند رشد و توسعه فرهنگ معنوی هر قوم و ملت کم یا بیش با روند رشد کلی فرهنگ مردمان دور و نزدیک آمیخته است. این پیوندها در شرایط اجتماعی و فرهنگی گوناگون در طی دوره های مختلف تاریخی تجلی و تبلور ویژه خود را گاه بعنوان پدیده های مشترک و گاه بصورت تأثیر بلافصل فرهنگی یکی بر دیگری و گاه نیز بصورت وام گیری محض پیدا می کند.

پیوندهای تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردمان ایران و ارمن ریشه در ژرفنای تاریخ چند هزار ساله دارند. این پیوندها در وهله نخست به علت همنشینی و همسایگی خاستگاه اولیه آنان و بهتر است بگوئیم به دلیل هم نژادی ایشان بوده است که این امر بدون شک نمی توانست در طول اعصار به یگانگی و تأثیر های متقابل فرهنگی - معنوی و اقتصادی و اجتماعی - سیاسی منجر نگردد.

نخستین آگاهی مستند ما در باره پیوندهای این دو ملت همانا کتیبه میخی داریوش اول هخامنشی در بیستون است. سرزمین ارمن سده های بسیار بصورت محل تلاقی شاهراه های شرق و غرب عمدتاً در چارچوب منافع سیاسی و فرهنگی عظیم ایران زمین روزگار گذرانیده است. ارمنیان بعنوان ساکنان بومی و اصیل این سرزمین در کنار فرهنگ اصیل ارمنی نگهبانان باوفا و پا برجای فرهنگ و سنن باستانی ایران بوده اند. بی تردید مطالعات ایران شناسی بدون در نظر گرفتن منابع غنی ارمنی بی نقص و همه جانبه نخواهد بود. در این باره ایرانشناسان نامی چون پروفیسورها سعید نفیسی، محمد تقی مصطفوی، عباس مهرین، ابراهیم پور داوود و دیگران بارها تأکید کرده اند و تدریس زبان و فرهنگ ارمنی را در دوره های تحصیلات تکمیلی دانشگاه یکی از نیازهای ایرانشناسی قلمداد کرده اند.^۱

ایرانشناسی در نزد ارمنیان از اعماق تاریخ سرچشمه می گیرد و این منابع چنان مطالب غنی علمی و مستند در اختیار شرق شناسی امروز قرار می دهد که در واقع می توان آنها را گنجینه علوم بشری مشرق زمین قلمداد کرد. قدیمی ترین اثر تاریخی ارمنی به خط امروزی (که در سال ۴۰۵ م. توسط مسروپ ماشوتوس ابداع شد) کتاب "تاریخ ارمنستان" اثر آگاتانگوس (سده ۵ م.) است و آثار تاریخنگاران پس از او هر یک به تنهایی منبع مهمی چه در باره تاریخ ارمنیان و چه ملل و سرزمین های همسایه می باشند و از این نظر برای بررسی های تاریخی ایران

آپاگا ()

زمین حائز اهمیت فراوان هستند. زنجیره استوار این آثار از زمان باستان تا امروز ناگسستگی باقی مانده است و ایرانشناسان ارمنی امروزی نیز بررسی های بسیار ارزشمندی در این خصوص انجام می دهند. غیر از منابع کلاسیک یاد شده اکنون مجموعه غنی از مقالات و پژوهشهای جداگانه توسط این گروه بویژه ایرانشناسان اهل ارمنستان موجود است. اینان حتی در شرایط بحرانی اوضاع سیاسی - اجتماعی و اقتصادی امروزی نیز پژوهشهای گرانبهای خود را ادامه می دهند.

با توجه به مطالب یاد شده و نیز با در نظر گرفتن آرزوی قلبی اندیشمندان و پژوهشگران ایران زمین که در طی سالهای متمادی همواره بر ترجمه منابع و آثار ایرانشناسان ارمنی به فارسی تأکید کرده اند و از سویی نیز به منظور ارائه آثار محققان ایرانی در خصوص فرهنگ و تاریخ قوم ارمن اقدام به انتشار این نشریه نموده ایم.

پس از پیگیری های بسیار از سال ۱۳۷۷ موفق به انتشار ماهنامه آپاگا (به معنی آینده) شدیم که مورد استقبال جامعه آگاه علمی و فرهنگی فارسی زبان و ارمنی زبان نه تنها در ایران بلکه در ارمنستان و برخی کشورهای دیگر قرار گرفت. یک سال و نیم پس از آن موفق به انتشار دو هفته نامه لویس (به معنی نور و ریشه واژه های روز فارسی و لوکس اروپایی) برای مخاطبین قشرهای وسیع تر مردم شدیم که تا امروز مرتباً منتشر می گردد. لذا بر آن شدیم تا با تبدیل ماهنامه آپاگا به فصل نامه پژوهشهای ایرانی و ارمنی خواست گروه دیگری از فرهنگ دوستان را که از همان آغاز راه انتشارات یاد شده مطرح بود برآورده سازیم. لذا صفحات فصل نامه آپاگا به مقالات تحقیقی و تخصصی مفصل تر در زمینه های تاریخ و فرهنگ اختصاص می یابد.

آپاگا از یک سو با نگاه به گذشته های دور و نزدیک و بر پایه سنن تاریخی بجا مانده ، از دیگر سو به آینده درخشان مردمان ایران و ارمنی می نگرد. منظور از ایران محدوده جغرافیایی امروزی این مرز و بوم نیست بلکه شامل گستره عظیم فرهنگ ایران از مرزهای چین تا مدیترانه و از جنوب روسیه تا آبهای نیلگون خلیج فارس می باشد. بدین سان فرهنگ ارمنی نیز شامل گستره عظیم جوامع ارمنی ارمنستان، ایران و بسیاری از کشورهای گیتی است.

سردبیر و اعضاء علمی آپاگا از پیشنهاد ها و انتقادات سازنده خوانندگان گرامی استقبال می کنند و باخشنودی آمادگی خود را جهت درج مقالات و کارهای پژوهشی اهل علم و فرهنگ در این نشریه اعلام می دارند.

ادیک باغداساریان

شهریور ماه ۱۳۷۹

تأثیر اورارتو بر تمدن هخامنشی

نوشته: رمان گیرشمن

ترجمه: ادیک باغداساریان

منبع: ایران نامه، سال اول، شماره ۵

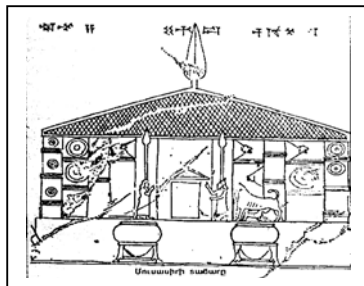
باستانشناس نامدار فرانسوی شادروان پروفیسور رمان گیرشمن سالیان دراز به حفاری و کاوش باستانشناسی در پهنه ایران زمین پرداخته است. با تسلط به باستانشناسی خاور نزدیک، داده های الواح میخی و ادبیات تخصصی، او در سال ۱۹۶۲ مقاله ارزشمند زیر را منتشر کرد که متأسفانه موضوع و متن آن برای بسیاری از خوانندگان ناآشنا است. مؤلف در آن به اصول شهر سازی و معماری، سنن تدفین، و عناصر مجزای هنری می پردازد. به نظر او تأثیر "تمدن درخشان اورارتو" بر ایرانیان به همین مقدار محدود نمی شود. به درستی گواهی هرودوت در باره چگونگی پادشاهی داریوش اول و رسیدن وی به تخت شاهی ایران به کمک اسب و حامل اسلحه او با نوشته روی تندیس برونزی روسای اول پادشاه اورارتو در پرستشگاه موساسیر: "دست من با دو اسب و یک ارابه بر حکومت پادشاهی اورارتو چیره شد"، مورد مقایسه قرار گرفتند. آنگاه از یک سو ادامه الواح دوزبانه اورارتو و از دیگر سو ادامه حدیث: "چنین گفت پادشاه... در الواح پادشاهی هخامنشی مورد توجه گیرشمن قرار می گیرد. به نظر او این داستان باید توسط اورارتو از طریق مادها به پارسیان منتقل شده باشد. مؤلف در مورد پذیرش تماس تاریخی میان اورارتوئیان و مادها و پارسیان محقق است. می دانیم که در زمان برخورد های نظامی اورارتو و آشور (سده ۸ پ. م) آرگیشتی اول و ساردوری دوم بخش اعظم ایران را تصرف یا مورد تاخت و تاز قرار داده اند (در جنوب شرقی تا جریان دیاله). غیر از آن، رمان گیرشمن چنانکه پیداست برای نخستین بار عناصر اورارتویی فرهنگ هخامنشی را به عنوان یکی از دلایل مهم برای مسیر نفوذ اقوام ایرانی در فلات ایران از قفقاز تلقی کرده است.



حکومت اورارتو با داشتن دریاچه های وان و ارومیه به عنوان مرکز خود، نواحی اطراف آنها را شامل می شد و یکی از حکومت های بزرگ شرق قدیم به شمار رفته چند سده (سده های ۷-۹ پ. م) با دولت آشور همسایه و هم مصاف و حتی برتر از آن بود.

آپاکا ()

کنده کاری های هخامنشی، ستون ها و سبک سالن ها بر اساس نظرات مؤلفان مختلف مَهر تأثیر آشوری، مصری و یونانی برخوردارند. لیکن پارسیان و مادیان به عنوان نخستین ایرانیان با سایر تمدن ها نیز آشنا بودند، زیرا در محیط آنان زیسته و فرصت تأثیر پذیری بیشتری از آنان داشتند. اگر در باره تأثیراتی سخن بگوییم که فرهنگ در حال پیدایی ایرانی با آنان مرتبط بود، باید آنها را در وهله نخست مرهون اورارتو بدانیم که ایرانیان در سبیده دم تاریخ پیدایی خود مدتهای طولانی مطیع و فرمانبردار شان بوده اند. پس با این اصل می توان به بررسی مسئله پرداخت.



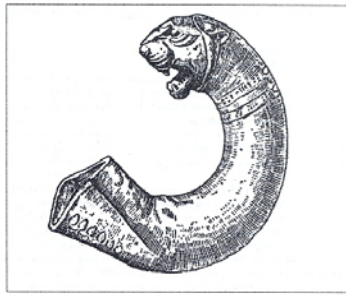
پرستشگاه موساسیر

ایرانیان به عنوان نخستین گام در کارهای ساختمانی از ارتفاعات طبیعی استفاده کرده اند تا اقامتگاه مستحکم سران خود را برپا سازند و بعدها برای ساختن کاخ ها نیز از آنها بهره گرفته اند. شهرهای موجود در پایین آنها این ساختمان ها را احاطه می کردند. این اصل شهرسازی و کاربرد سنگ در تپه سیلک که ساختمان آن مربوط به پیش از دوران ماد است از اورارتو اخذ شده است (۱). عمارت گولسنگی (۲) Cyclopean معماری اقوام کهن با تخته سنگهای گولپیکر که جذب هم کار گذارده می شد. مترجم) تپه مسجد سلیمان از این ایده پدید آمده که مادیان و پارسیان از معماری اورارتو کسب کرده اند و امروزه نیز بحق آثار برخی از استحکامات اورارتو بر جا است که برای احداث آنان از شیوه گولسنگی استفاده شده است (۳). فلات ایران تا پیش از پیدایی ایرانیان اثری از اینگونه شیوه ساختمانی نداشت و تمدنهای فلات ایران غیر از اورارتو با آن آشنا نبودند. همین مطلب را می توان در باره تراش خاص تخته سنگهای پاسارگاد بیان کرد که در شیوه ساختمانی پرستشگاه خالدی در توپراغ قلعه به چشم می خورد (۴). شایسته است در باره تغییر فن استعمال تخته سنگها در معماری هخامنشی نیز تأکید کرد، زیرا انصراف از تکه سنگهای بسیار بزرگ به سود سنگهای کوچک تر در معماری اورارتو چشمگیر است (۵). غیر از آن، کاخ داریوش بزرگ در پاسارگاد با سنگهای سیاه و سفید پوشیده است و همان نمونه ساختار پایه های کاخهای هخامنشی تنها در آثار معماری اورارتو به چشم می خورد (۶). ساختمان های شهر توشپا پایتخت اورارتو، مطابق موسی خورنی، از چند طبقه تشکیل می شدند (۷). بر روی یک ورق مسی مربوط به دوران اورارتو که در موزه بریتانیا قرار دارد چنین عمارتی نقش بسته است و این شیوه معماری که ویژه شرق قدیم بود، در زمان ساختمان پرستشگاه پاسارگاد نیز مورد استفاده قرار گرفته است که امروز ویران می باشد و احتمالاً از سوی داریوش در نقش رستم و کعبه زرتشت نیز به کار رفته است.

آرامگاه پادشاهان اورارتو، بنا به اتفاق آراء دانشمندان، (با شروع از لیمان) بر روی صخره توشپا- وان قرار دارد (۸). این روش دفن صخره ای در میان مادیان و نیز در فلات ایران معمول گردیده برای نمونه، داود دکان در سر پل ذهاب، فهریکا در جنوب دریاچه ارومیه (در ناحیه ای که جزو پادشاهی اورارتو بود)، فرهاد و شیرین در نزدیکی سنندج، در مسیر کرمانشاه- همدان، آرامگاه اسکیتی کیز کاپان در کردستان عراق و غیره. داریوش بزرگ با ساختن آرامگاه خود در نقش رستم، عملاً "سنت مادی را عملی می ساخت که در واقع از پیشینیان خود الگو گرفته بود. می توان آرامگاه صخره ای کامبیز (کمبوجیه) اول در داثودختر در میان راه مسجد سلیمان به تخت جمشید، یاد نمود.

ایجاد تصویر جانوران روی جام ها در فرهنگ مادی تپه سیلک یا لرستان تأثیر بسزایی روی هنر ایرانی نهاده است و این هنر عیناً روی دیگهای اورارتویی وجود دارد و به دست ما رسیده است. همانندی خیره کننده دسته های ظروف منقوش به تصویر "سیرنا" که چه در اورارتو و چه در ایران یافت شده اند قابل توجه است. وجود دسته هایی به شکل جانور مذکر بالدار روی جام های پیدا شده در حفاری های لرستان که احتمالاً به خاطر ستایش مایع موجود

آپاکا ()



در ظروف می باشد چنانکه پیدا است از همان مطلبی حکایت می کند که دسته دیگهای پیدا شده در پهنه اورارتو وجود داشت. اصول شهر سازی، روش معماری، سنن بخاک سپاری، عناصر ویژه هنری... اینها شامل کلیه نمونه های تأثیر تمدن اورارتو بر روی ایرانیان نمی شوند. مگر داستان پادشاهی داریوش مطابق هرودوت (که بر اساس آن وی به کمک اسب و حامل اسلحه خود به پادشاهی رسید) همانند داستان رسیدن روسا پادشاه اورارتو به تخت و تاج به کمک اسبان و کالسکه ران نیست؟ (۹).

اورارتو نخستین حکومت جهان باستان بود که سنت نگارش

الواح صخره ای به دو زبان را رایج کرد و توسط پادشاهان هخامنشی از کورش بزرگ به بعد عادت شد. بعلاوه می توان تأکید کرد که کتابت باستانی پارسی بر اساس سنن نوشتاری اورارتو قرار دارد. گواه این امر چنین است که نه در متون آشوری- بابل و نه عیلامی، بلکه فقط در سنگ نبشته های اورارتوئی نوشته "چنین گفت پادشاه..." دیده می شود و توسط مادیان در میان هخامنشیان رایج گردیده بود (۱۰).

وجوه مشترک فرهنگی میان دو تمدن بزرگ آسیای غربی که ما سعی در معرفی آنها نمودیم، به نظر ما نتیجه تماس های ویژه ای بوده است، صرف نظر از اینکه میان حکومت های اورارتو و هخامنشی فاصله زمانی و مکانی وجود داشت. بنابراین یک دوره زمانی در تاریخ مردمان ساکن در دو سرزمین باید وجود داشته باشد که در طی آن فرهنگ اورارتو نقش حاکم نسبت به ایرانیان داشته است و به همین علت نیز تأثیر گذاری عمیقی را باعث گردیده است. این امر نمی توانست بدون مناسبات بسیار نزدیک به وقوع بپیوندد. منابع تاریخی این مطلب را کلاً نفی نمی کنند.

در نیمه دوم سده نهم پیش از میلاد سالماناسار سوم از پارسیان در پارسوا، در نواحی که زاب کوچک سرچشمه می گیرد، و از مادیان در شرق آنها یاد می کند. فتوحات اورارتو نیز شامل همین مناطق می شد و به لطف آنها دو قوم ایرانی، پارسیان و مادیان در قلب حکومت اورارتو ظاهر شدند. حکومتی که در آن زمان شامل شمال شرق ایران، این سوی قفقاز و شمال سوریه نیز می شد. در همین جا نیز بود که ایرانیان به عنوان والیان اورارتو توانستند چیزی را به دست آورند که تمدن درخشان اورارتو به مردمی اعطا کرد که از وضعیت نیمه کوچ نشینی به وضعیت اسکان در حال گذر بود.

اگر مطالب یاد شده با واقعیت همگام است، پس می توان یک مطلب دیگر را نیز مشخص ساخت و آن تفسیر مسیر رخنه پارسیان و مادیان به فلات ایران است. این مسیر نمی توانست از حوزه رودهای آمودریا و سیردریا و سال شرقی دریای خزر عبور کند بلکه باید از جنوب روسیه آغاز شده به سوی قفقاز ادامه می یافت تا بتواند شمال شرق فلات ایران را در برگیرد و مدت زمانی از منطقه دریایچه ارومیه بگذرد و به جنوب شرق ایران منتهی می گردید. نه برای پارسیان و مادیان و نه کیمریان و اسکیت ها که از این مسیر عبور کرده اند، رشته کوههای قفقاز نمی توانست مانع و سد جدی به شمار رود.

پانوشت ها

- ۱- R. Ghirshman. Fouilles de Sialk, vol. II, ۱۹۳۹, p. ۲۴.
- ۲- Idem, Masjidi Solaiman // Syria, XXVII (۱۹۵۰), pp. ۲۰۵-۲۰.
- ۳- C. A. Burney. Urartian fortresses and towns in the Van region// Anatolian Studies, VII (۱۹۵۷), pp. ۳۷-۵۳.
- ۴- B.B Piotrovski, Vanskoye tsarstvo, M., ۱۹۵۹, p. ۲۰۱.
- ۵- Ibid, p. ۱۹۹. ۶- Ibid, p. ۲۰۲. ۷- K. L. Oganessian, Krmir Blur, IV, ۱۹۵۵, p. ۷.
- ۸- B.B Piotrovski, TAK ZHE, p. ۲۱۶. ۹- F.W. Konig. Alteste Geschichte der Meder und Perser.//Der Alte Orient, Bd ۳۳, ۳/۴, Leipzig, ۱۹۲۶, S ۲۶. ۱۰- I. M. Diakonov, Istoria Midii. M.- L., ۱۹۵۶, p. ۳۶۷.

ایران و ارمنستان در روزگاران گذشته

نوشته: پروفیسور موروس حسرتیان
ترجمه: کارو سارکسیان

فلات ارمنستان، یعنی محدوده جغرافیایی ارمنستان باستان، نامی آشنا در تاریخ شناسی است و به سبب موضع خاص خود در طول سی سده نزدیک به شصت بار آماج حملات بزرگ و متوسط شده و حداقل به همین تعداد، تاخت و تازهای کوچکتر و گذرا به خود دیده و بیش از این نیز درگیر جنگهای گوناگون داخلی و خارجی بوده است، و از این نظر، یکی از استثنای ترین کشورهای دنیا است - حتی استثنای تر از فلسطین، فنیقیه و سوریه. هجومها و جنگ های دوران هلنیستی و سده های میانه، و حتی دوران جدید، که کشور و مردمانش را پامال کردند، دست کمی از هجوم آشوریان و اسکیت - کیمرها نداشتند. کافی است خاطر نشان سازیم که از ۳۰۰ سال قبل از میلاد تا ۱۳۴۰ تا ۱۶۴۰ میلادی قرار دارد، ۲۳۰ سال آن در جنگ و ویرانی های پیوسته سپری شده است و ۷۰ سال باقی مانده نیز توأم با قحطی، بیماری های مسمی، کوچ، اسارت و غارت های کمر شکن بوده است.

تا سده ۱۲ میلادی، نزدیک به کل جمعیت فلات ارمنستان، بخصوص روستاییان آن، ارمنی بودند. جنگجویان بیگانه کوچ نشین یا تازه یکجا نشین شده ای که به فلات ارمنستان، سواحل جنوب غربی دریای خزر و آترپاتکان رخنه می کردند، عمدتاً از محصول عرق جبین و پیشه و نان و دارایی اهالی ارمنی آنجا روزگار می گذراندند. آنها در گروه هایی بزرگ، و با تمام ایل و تبار خود می آمدند و می کوشیدند تا در چراگاه های کوهستانی و پرآب فلات ارمنستان و مناطق اطراف آن، که قشلاق بی نظیری بود، ساکن شوند. دشت های قراباغ - مغان و دشت میل از جمله این مناطق بودند. فلات ارمنستان، همچنین از این نظر که فاقد جنگل بود، مناسب حال آن کوچندگان بود، زیرا جنگل مانع از ورود گله ها می شد.

اقوام جنگجویی که یکی پس از دیگری از سده ۱۱ تا ۱۶ میلادی می آمدند، خود برای تضعیف و به اطاعت در آوردن دیگری، دست به کشتار یکدیگر می زدند. آنها وقتی عقب نشینی می کردند، ارمنیان ساکن را نیز به همراه

آپاکا ()

می گرفتند و به دوردست ها و دیگر مناطق تحت سلطه خود می رانند و آن مناطق را ویران می کردند و می سوزاندند، تا دشمن را از امکانات زندگی محروم کنند. حتی تا اواخر سده های میانه نیز مردان ارمنی را به اسارت می بردند و می فروختند و چنانچه کوچکترین مقاومتی مشاهده می شد، آنها را بقتل می رساندند. طرف مقابل نیز به خاطر انتقام گیری از دشمن، وقتی در حین پیشروی یا عقب نشینی پای به قلمرو دشمن می گذاشت، همین کار را با بخش های تحت سلطه دشمن انجام می داد و قربانیان این دو، اکثر اوقات، و گاه همیشه، روستاییان و شهرنشینان ارمنی بودند. اوضاع سده های ۱۴ تا ۱۶ میلادی در زمان جنگ بلند مدت ترکانان و ایران و ترکانه همین منوال بود. به قول یکی از نویسندگان نامدار ارمنی، چرخ هستی و موجودیت قومی آن فرمانروایان نوآمده، بر سینه ارمنیان می غلتید.

نباید از یاد برد که در لابلای این رویدادهای تکان دهنده و ویرانگر و در زمان فرمانروایان ارمنی و یا اشغالگران بیگانه، دوران های صلح آمیز، و اکثراً " کوتاه مدت نیز وجود داشته اند. به گذشته های بسیار دور، اما آشناتر باز گردیم. نخستین دوره صلح آمیزی که سرشار از سازندگی و امور کشوری بود، دوران پادشاهی اورارتو بود، که دو سده نخست حکومت ۳۰۰ ساله خود (۶۲۰-۸۲۰ پ.م.) را در بر می گرفت. سپس دوره بسیار آرام سلسله آرتاشسیان ارمنی که صد و پنجاه سال طول کشید (۳۵-۱۸۵ پ.م.) در پی دودمان یرواندونی ها فرا رسید. بیش از نیمی از دوران چهارصد ساله اشکانیان ارمنی و جانشینان ایشان، یعنی ارمنستان دوران مرزبانی (۶۰ تا ۴۵۰ م.) و دوران ۲۰۰ ساله بعد از آن (۶۸۵-۴۸۵ م.) و سپس نیمی از دوران فرمانروایی ۲۰۰ ساله دودمان باگراتونیان ارمنی (۱۰۶۰-۸۶۰ م.) و سالهای میانی دوران حکومت ارمنیان در کیلیکیه (۱۳۰۰-۱۱۰۰ م.) که شامل ۲۰۰ سال است، دورانی صلح آمیز برای ارمنیان بود.

بدین سان، ارمنیان از سی و سه سده مشخص تاریخ خود، تنها در هزار یا هزار و دویست سال آن در زیر سایه خود زندگی کرده اند. مراحل اساسی پیشرفت و بالندگی اقتصادی و فرهنگی ارمنیان، تنها در یک سوم این دوران ۳۳۰۰ ساله تحقق یافت. ارمنستان، دو هزار سال باقیمانده را در میدانهای جنگ و زیر سلطه بلند و کوتاه مدت بیگانگان به سر برد و با امکاناتی محدود برای خلاقیت، و حتی با از دست دادن آنچه داشته بود، به حیات خود ادامه داد.

طولانی ترین دوره فرمانروایی بیگانگان، که برای ارمنستان و ارمنیان نیز مهمترین آنها است، دوران هزار ساله استیلای هخامنشیان، پارتیان و ساسانیان است. دوران ششصد تا هفتصد ساله استیلای یونان و بیزانس، بویژه در مناطق غربی کشور را نیز باید به یاد داشت. پس از آن، می توان به ترتیب سلطه ۲۰۰ ساله اعراب در مناطق مرکزی و شرقی ارمنستان، و سلطه صد و پنجاه ساله مغول و تاتار را نام برد. سرانجام باید به دوران ۷۰۰ تا ۸۰۰ ساله سلطه ویرانگرانه و سرنوشت ساز ترکان سلجوقی، ترکانان، ترکان عثمانی و ایرانی بر بخش های شرقی ارمنستان توجهی ویژه نمود.

سلطه یکصد ساله روسیه تزاری را بر بخش هایی از ارمنستان شرقی، که در گذشته ای بسیار نزدیک روی داد، باید همواره به خاطر داشت. در این دوره بود که ارمنیان آن خطه به خوابی آسوده و ترددی امن و حقوقی برابر در مالکیت شخصی و مدنی دست یافتند. استیلای روم را در غرب ارمنستان، که گرچه مدت کمی هم نبود، از این فهرست کنار می گذاریم، زیرا تأثیرات مثبت و منفی آن بسیار ناچیز بوده و پیامدهای مهم و تعیین کننده ای در بر نداشته است. با حکومت های زودگذر باستان و دوران پس از آن نیز همین گونه برخورد می کنیم. دوره ۵۰ ساله نفوذ سیاسی گرجی ها که در واقع ائتلاف و فدراسیونی بود از ارمنیان و گرجیان متحد، از این قاعده مستثنی است. این دوره، دورانی فرخنده و استثنایی اما بسیار کوتاه مدت در سراسر تاریخ ارمنیان بود. در آن زمان بود که دولت ارمنی کیلیکیه نیز در اوج شکوفایی خود می زیست، و ارمنستان شرقی به رهبری دودمان ارمنی زاکاریان در پناه فرمانروایان نیرومند و آبادگر دودمان باگراتونیان گرجی به سر می برد.



از میان همه سلطه گرانی که در طول تاریخ بر ارمنیان فرمان رانند، می توان از سلطه پارسی- ایرانی یاد کرد، که هم تحمل پذیرتر از دیگران بود و هم تأثیرات مثبت و اهمیتی چشمگیر داشت، و هم به نظر من به گونه ای

آپاکا ()

شگفت انگیز به عنوان ضرورتی تاریخی، بسیار قابل قبول می یافت. من در وهله نخست ایران باستان، سپس تا حدودی سلطه ایران سده های بعدی را در نظر دارم. البته، این سخن، به ویژه برای ارمنیان، شاید تا اندازه ای نامأنوس جلوه کند، زیرا تاریخ نگاری ارمنی هنوز هم تحت تأثیر نگرش مورخان و وقایع نگاران سده های میانه و آباء کلیسا است، و این اثرات حتی به قلمرو ادبیات و پژوهش های تاریخی نوین ارمنی نیز راه یافته است. بنا بر این نظریه، ایران باستان به اصطلاح دشمن شماره یک و ایران سده های ۱۹-۱۶ میلادی دشمن شماره دو ارمنیان و ارمنستان بوده است. این ارزیابی دور از انصاف است و باید آنرا به یکباره کنار نهاد، زیرا تاریخ راستین و مدارک تاریخی نیز خواستار چنین چیزی هستند.

در مورد این مسئله خاص تاریخ ارمنی، ما بر این باوریم که اینک زمان آن فرا رسیده است که استیلا ۲۰۰ ساله ایران هخامنشی و امپراتوری پهناور کوروش و داریوش را در دنیای باستان و تاریخ جهانیان به گونه ای شایسته، شرافتمندانه و جسورانه، گامی بلند در جهت پیشرفت تاریخ مردمان جهان بشماریم. زمان آن فرا رسیده است، که با بانگ بلند بگوییم که حکومت ۲۰۰ ساله ایران هخامنشی تأثیری بسیار مثبت نه تنها در زندگی ارمنستان و ارمنیان، که همه ملت ها و اقوام آسیای مقدم، شمال هند و دیگر سرزمین های آسیای میانه در بر داشته است. تنها شاید در مورد مصر و مناطق یونانی و هلنی تحت سلطه ایرانیان، آن هم تنها در آن دو سده، بتوان اندکی تردید به خرج داد. یکی شدن اقوام گوناگون در جهان باستان، آنگونه که معلوم است، نخستین بار در مصر، در حوزه میانی و پایینی رود نیل آغاز شد و در پنج هزار سال پیش و پس از ۷۰۰ سال جدال میان مناطق جدا از هم به پایان رسید. دومین بار در بین النهرین بود که این کار به کوشش سارگن و نوه اش، نارامسین، انجام گرفت. بار سوم نیز در بین النهرین، در زمان سومین سلسله فرمانروایان شهر اور بود. چهارمین بار در مصر بود، در زمانی که کوچ اقوام از سواحل آفریقای آن به سوی سواحل آسیایی جریان گرفت. همچنین می توان از سلطه هیتی ها در آسیای صغیر، سوریه، بین النهرین شمالی و گسترش نفوذ هلنیسم در گرداگرد دریاهای مدیترانه و سیاه یاد کرد. سرانجام نوبت به حکومت خونریز و جهانگشای نظامی و برده داری آشور و بابل در سده های ۷-۱۱ پ.م، بخصوص سده های ۸-۷ پ.م. می رسد. مثلی است معروف که می گوید: بی رنگی هم نوعی رنگ است. دولت مستبد آشور، با آنکه سخت ویرانگر، غارتگر و کشنده بود، اما موجب شد تا آمیزه ای از ملت ها و اقوام آسیای مقدم و آفریقای شمال شرقی بوجود آید. در آن دوران، بخصوص در سده های ۸-۷ پ.م، فرهنگهای پیشرفته مصر و فنیقیه و بابل، و تا اندازه ای هیتی ها، خود به خود و به طور ارادی با ابعادی وسیع تر در تماس با یکدیگر قرار گرفتند و اقوام عقب مانده از نظر فرهنگی را یک گام به پیش بردند.

بر پایه تجربه های مثبت به دست آمده از کشورداری امپراتوری نیرومند آشور و مناطق کهن بابل نو بود که امپراتوری دو چندان نیرومند پارسی بوجود آمد. و بر اساس تجربه های امپراتوری پاسبان نیز امپراتوری جهان گستر یونانی-مقدونی شکل گرفت. این دولتها که در نتیجه ساختن کانال های آبرسانی، تجارت و داد و ستد، بخصوص پیکار برای به دست آوردن برده و ثروت پدید آمده بودند، باعث شکفتگی تجربه آدمیان در عرض چندین سده شدند. گر چه این کار با زور و خونریزی صورت می گرفت- که البته آن زمان بدون آن نیز مترقی بودن دشوار می بود- با اینهمه، موجب می شد تا هر دو امپراتوری جهانگشای پارسی-ایرانی و یونان-مقدونی بتوانند تمدن بشری را یکی دو گام به پیش برند.

آنچه دولت خونریز و مستبد آشور در انجام آن ناکام ماند- و چه خوب که ناکام ماند- پنجاه سال پس از آن، توسط اقوام جنگجو، دامپروور و اسب پرور آریایی و ایرانی، و تا حدی گله داران سابق جلگه های ایران، به انجام رسید. نخستین بار یکی از اقوام اصیل ایرانی، یعنی مادها بودند که چون روزگاری بس دراز در همسایگی اورارتو و آشور و بابل زیسته و سخت از آنها تأثیر پذیرفته بودند، موفق به این کار شدند.

سنگ بنای دولت بزرگ کوروش و داریوش، نخست از روزگار هوخشتر مادی (سالهای ۶۰۰ پ.م) یعنی حدود ۲۶ سده پیش از ما نهاده شد، سپس با کوروش پارسی و سه دهه پس از این پادشاه پرآوازه، با داریوش بزرگ استوار گشت. داریوش اول فرزند این دودمان بزرگ هخامنشی، که فرمانده ای قاطع، پرشور و جنگجو بود، در طی پنج سال، از ۵۲۲ تا ۵۱۸ پ.م. توانست چنان امپراتوری نیرومندی بنیان نهاد، که مرزهای شرقی آن از دامنه کوه

آپاکا ()

های پامیر و جلگه سند آغاز و در سمت غرب، از یک سو به رشته کوههای قفقاز و رود دانوب و از سوی دیگر به شبه جزیره عربستان و رود نیل می رسید. البته اگر این همه را تنها به حساب نبوغ نظامی داریوش و پسرش، خشایارشا، بگذاریم تا حدی در اشتباه خواهیم بود. ما بی آنکه بخواهیم تأثیر این شخصیت های برجسته را نفی کنیم، باید بگوییم که موفقیت آنها به سبب همخوانی کار ایشان با نیازهای عمومی زمانه بود. در آن روزگاران بود که دودمان های گوناگون در جهت یکپارچگی با یکدیگر و زندگی تحت عنوان قومی واحد به جنبش در آمده بودند. این در حالی بود که اقوام نیرومند همسایه، که در اندیشه نزدیکی اقوام و تشکیل ملت واحد بودند در این کار اخلاص می کردند، و ملتهای دور و نزدیک نیز با نیروی دولتی خود مانع آن می شدند و در این روند تکاملی قانونمند تاریخ اخلاص می کردند. حتی بیشتر از آن، دولتهای کوچک و بزرگی که رشد و تکامل یافته بودند در کنار انباشت تجربه خود و رشد کمی و اجتماعی و اعتلای فرهنگ عمومی، از دیر باز نیازمند زندگی صلح آمیز و مبادله کالا و راههای امن و اوزان و مقادیر واحد، برچیده شدن موانع گمرکی، وضع نظام مالیاتی و امنیت مالکیت شخصی بودند. نیاز و لزوم این ها، خواسته ای جدی شده بود، زیرا صنعت رو به پیشرفت نهاده بود، دومین، دومین تقسیم اجتماعی کار صورت گرفته داد و ستد رشد کرده بود. مبادله پایاپای باری سنگین و وبال گردن صنعت و بازرگانی شده بود. آنچه در رهایی از این بحران اخلاص می کرد، همان جنگ های بی پایان، تاخت و تازها، چپاول، اسارت، غارت، خراج و بدهی سنگین بود. رشد و گسترش برده داری، که بنیان دنیای کهن را می پوساند و به لرزه می انداخت، نیز تأثیر اندکی نداشت. مردمان، خاندانها، اقوام و کوچ نشینانی که به یکجانشینی گرایش داشتند، تشنه صلح بودند- چیزی که تنها دستانی نیرومند و دولتی بتوان قادر به تأمین آن بود. و این کار را ایران هخامنشی از طریق اصلاحات داریوش انجام داد.

کافی است به سه رویداد اشاره کنیم: نخست ورود بسیار صلح آمیز کوروش به شهر دشمن بابل و حرکت به سوی پرستشگاه خدای اصلی بابل، نه به قصد چپاول، که اهداء قربانی و نامیدن خود به عنوان فرزند مردوک، خدای بزرگ بابل، سپس رفتن به بابل به دعوت او. دوم گشودن مصر به دست کمبوجیه، پسر کوروش، و رفتار احترام آمیز او با پرستشگاه های مصری (آمون و نیتی). سرانجام باید به نامه داریوش اول به شاهزاده یا ساتراپ آسیای صغیر اشاره کرد، که در آن نامه او را به هشیاری فرا می خواند و پدروار فرمان می داد تا نسبت به خدایان یونان و کاهنان، بخصوص معبد آپولون، با احترام بسیار برخورد شود. این مورد و بسیاری موارد دیگر، زمینه درک عمیق کشورداری، سیاست همه جانبه و دیوانسالاری خردمندانه را فراهم آورد. در ضمن، خاطر نشان سازیم که آن نظریه تا اندازه ای درست، اما عمدتاً نادرست که دهها سال (نه همیشه) در علم تاریخ شناسی حاکم بود به آرامی مردود گردید. مطابق این نظریه، امپراتوری کوروش، اسکندر و دیگر کسانی که با توسل به زور و سریع به وجود آمده بودند، می بایست با همان سرعت نیز از هم بپاشند. برای نمونه از کوروش و اسکندر مقدونی نام برده می شود، اما از داریوش، توتوس، سارگن، اسرحدون، چنگیز... و غیره نامی به میان نمی آید. چنانکه دیدیم، وجود چنین امپراتوری هایی در طول ۱۰۰ تا ۳۰۰ سال می توانست پیشرفت یا پسرفت اجتماعی قابل ملاحظه پدید آورد. زندگی ۴ تا ۱۴ نسل در یک حکومت واحد، چندان هم ناچیز نیست.

در طی دو سده زندگی صلح آمیز و سرشار از آبادانی دولت جهانگشای پارسی- اگر از چند مورد استثنایی کوچک و متوسط منفی چشم پوشی کنیم- اقوام و ملت های بسیاری در بخش عمده ای از خاور زمین به پیشرفت های اقتصادی، قومی و فرهنگی چشمگیری دست یافتند. این اقوام رشد و افزایش و تکامل یافتند و باهم در تماس قرار گرفتند. آنها نه تنها یکدیگر را شناختند، بلکه با تکامل اقتصادی و اجتماعی توانستند خود را نیز بشناسند و دریابند و احساس کنند که خود نیز می توانند مستقل زندگی کنند و دولت خود را داشته باشند. و این نخستین دستاورد و ثمره سلطه ۲۰۰ ساله هخامنشیان، و مهمترین پی آمد آن بود. همچنین برای دوران هلنیستی بعدی و نظام اداری و ساختار حکومتی آن و سازماندهی کارها و تبلور فرهنگ بزرگ یونانی نیز، زمینه و تکیه گاه اساسی فراهم آورد.

دربار هخامنشی سیاستی کاملاً "مساعد و حکیمانه که نیاز زمانه خود بود و پذیرش بسیاری در آن روزگار داشت، در پیش گرفته بود. پول واحد، و اوزان و مقادیر واحد، که به دست داریوش انجام گرفته و حیرت هرودوت

آپاکا ()

را برانگیخته بود، راهسازی و تأمین امنیت راهها، و همچنین سازماندهی نظام گمرکی و مالیاتی، امکانات و زمینه های نو و متعادلی برای پیشرفت زندگی مردمان به وجود می آوردند. و در حالی که بسیاری از اقوام و مردمان، از جمله قوم ارمنی که حتی از اندیشه داشتن دولت فراتر رفته و به مرحله عملی ساختن آن رسیده بود، هنوز پای به مناسبات برده داری نگذاشته بودند، همه این ها قابل قبول و سودمند افتاد.



همه اقوام و ملتها قلمرو امپراتوری نیرومند هخامنشی، در زندگی عمومی خود به پیشرفت چشمگیری دست یافتند و به اندیشه تشکیل دولت رسیدند. در میان این اقوام، ارمنیان یا آرمن ها جایگاه ویژه ای داشتند. اقوام ارمنی که حدود یک سده پیش از داریوش با هم یکپارچه شده دولت خود را پی ریخته بودند، با از دست دادن نیمی از استقلال خود به تابعیت دولت نیرومند ماد، و پس از آن، ایران هخامنشی در آمدند. شاید بتوان سلطه پارس ها را بر سرزمینی چون مصر چندان سودمند شمرد، اما این سلطه برای ساکنان فلات ارمنستان، بویژه اقوام ارمنی، یک خوش اقبالی بزرگ بود.

ما در پژوهش های دراز مدت خود به این نتیجه قطعی دست یافتیم که ارمنیان در میان دهها قوم و ملت تابع هخامنشیان، نخستین ملتی بودند که پس از پارس های ممتاز، بیشترین امتیاز و اعتماد دربار پارس را به دست آوردند و شاید بیشترین سود این سلطه دویست ساله پارسی نیز نصیب آنان شد. پیروی ارمنیان از سیاست منسجم و دیرپای دربار پارس، بی تردید به سبب داشتن خویشاوندی دور با پارسیان نبود، بلکه علت های دیگری داشت. مادها که در شمال ایران و آترپاتکان می زیستند و پیش از آن، پارسها را به زیر سلطه خود داشتند، یکی از اقوام ایرانی بودند که برادر پارس ها به شمار می آمدند و با آنها تنها اختلافی ناچیز در گویش و زبان داشتند. اما رهبران مادها تا مدتی طولانی قادر نبودند با فکر از دست دادن سلطه خود سازش کنند و سعی داشتند حکومت را از پارس ها باز ستانند، چیزی که در زمان کمبوجیه، پسر کوروش، بدان رسیدند و گنومات مغ و برادرش که از مادها بودند کوشیدند تا حکومت را به دست آورند. به همین سبب بود که پارس ها به مادها که از اقوام بسیار نزدیک خود بودند اعتمادی بسیار کمتر از ارمنیان داشتند. البته این پدیده را نمی توان به علت فرمانبرداری بی چون و چرای ارمنیان دانست، زیرا ارمنیان، هم در زمان آژی دهاک مادی، و هم در اوایل فرمانروایی داریوش، خلاف آن را ثابت کردند و دست به شورش گسترده و جنگ هایی دامنه دار و سرسختانه زدند. پس دلیل این اعتماد و دادن اختیارات وسیع به ارمنیان چه بود؟ علت آن بود که در سراسر شمال قلمرو پارس، سواحل جنوبی دریای خزر و قسمت سفلی رود ارس، که بسیار نزدیک به مادها بود، اقوامی می زیستند که چندان صلح طلب و فرمانبردار نبودند و چنین قصدی نیز نداشتند. حتی اگر به اطاعت از دولتی دیگر منجر می شد. مادها با بودن در همسایگی آن اقوام چند زبانه و آشنا، و به عنوان برادر بزرگتری که حقوقش را از دست داده است، همواره رهبران و دربار پارس را در هوشیاری و هراس نگاه می داشتند. خطرناکتر از آن این که در سمت شمال ماد، در منطقه ای که از جنگل های اطراف رود کلخید و چوروخ تا رود کور ادامه داشت و در رشته کوههای قفقاز در سواحل دریای خزر، اقوامی ناآرام، آزاد و جنگجو می زیستند که به سمت جنوب لشکر کشی می کردند. مادها با استفاده از این موضوع می توانستند به پا خیزند- همانگونه که در زمان لشکر کشی کمبوجیه به مصر چنین کردند- و با این موج نیرومند خارجی متحد شوند و پارس های سلطه گر را به زانو در آورند و تاج و تخت خود را باز ستانند. دربار پارسی از این فکر هراس آور بود که از زمان داریوش (و شاید کوروش) ارمنیان را تنها نیرویی می دید که می توانستند سدی در برابر اقوام شمالی به وجود آورند و مادها را نیز زیر نظر بگیرند. همین ارمنیان بودند که به سرکردگی تیگران، ولیعهد سلسله یرواندونی، نقش چشمگیری در سرنگونی سلطه مادها ایفا کردند. تیگران در سالهای ۵۵۰ پ.م. به دوست و خویشاوند پیشین خود، یعنی کوروش پارسی، و سپاه او در سرنگون ساختن آژی دهاک مادی و دولت ماد باری رسانده بودند. بنابراین، روایت حماسه کهن ارمنی را که از کشته شدن آژی دهاک به دست برادر همسرش که همان تیگران پسر یرواند، نخستین پادشاه سلسله یرواندونی های ارمنی است، نباید چندان دور از واقعیت شمرد. همین اعتماد پارس ها به ارمنیان بود که موجب شد ساتراپ های ارمنستان، بخصوص در ساتراپ نشینی سیزدهم، به طور موروثی از همان اخلاف سلسله یرواندونی های ارمنی گمارده شوند، در حالی که سیاست پارس ها این بود که ساتراپها، یعنی شاهزادگان دیگر

آپاکا ()

سرزمین های تابع (نه همه آنها) را از میان اشراف پارسی برمی گزیدند. اینها همه به نام یرواند (به یونانی اورونتس) خوانده می شدند و نزد ارمنیان همتراز پادشاه بودند. شاهان تابع ارمنی، که ساتراپ پارس ها بودند، همانند بسیاری ساتراپ های دیگر اجازه ضرب مسکوکات مسی را داشتند. اینک سکه هایی به نام یرواند اورونتس اول در دست می باشد. دربار پارس، سراسر فلات ارمنستان و بخش های میان دو رود کور و ارس، تا قراباغ و دشت مغان کنونی، و همچنین سواحل دریای خزر را (از زمان سلسله آرتاشسیان)، در اختیار رهبران جنگاور اقوام ارمنی و ساتراپ های آن گذاشته بود. همچنین به اقوام ارمنی و زمامداران آنها اجازه داده بود تا در این مناطق، که بیرون از سرزمین های ارمنی نشین های کوچک و سوفن و دشت آراتات قرار داشت، حکومت و زندگی کنند، تا مرزهای شمالی را نگاه دارند. خراج بپردازند و در زمان جنگ ها سپاه کمکی بفرستند.

سهم خراج ارمنیان در امپراتوری پارس نیز اندک نبود. آنها بر اساس گواهی هرودوت سالیانه ۲۰ هزار اسب، بیش از ۳۰۰ تالانت ایرانی خراج، و نزدیک به ۱۰ تن نقره به ایران می فرستادند (هر تالانت برابر با ۳۲/۵ کیلو گوم نقره است). کمک نظامی ارمنیان نیز اندک نبود. ارمنیان در زمان جنگ تعداد ۲۰ هزار سرباز پیاده و ۴ هزار سواره به ایران هخامنشی گسیل می کردند. این رقم نیمی از کل ارتش آرمینیا را که ۴۸ هزار تن بود تشکیل می داد. ارمنیان با چنین لشکری در سفر جنگی کوروش به بابل و خشایارشا به یونان، در میان سپاه آرتوکه ثوس، داماد داریوش، شرکت نمودند. این جزئیات موثق را مورخان یونان گزارش داده اند، بخصوص هرودوت و گزنفون که در سال ۴۰۱ پ.م. یعنی ۲۳ و نیم سده پیش از ما، به همراه ۱۰ هزار سرباز یونانی از ارمنستان گذشته و شیوه زندگی ارمنیان و وضعیت حقوقی آنها را با جزئیات بسیار در دو اثر مشهور خود نگاشته است.

بدون احتساب دوران سی ساله پادشاهی کوروش و پسرش کمبوجیه، ارمنستان مدت ۲۰۰ سال به عنوان یکی از ساتراپ نشینی ها (و گاه دو ساتراپ نشین سیزدهم و هجدهم) در تشکیلات دولت پارس باقی ماند و از نظر جمعیتی گسترش ارمنیان به سمت شرق و رشد اقتصادی و فرهنگی آنها، بی شک شتاب بیشتری یافت و ابعاد وسیعتری بیش از آنچه در سده پیشین داشت به خود گرفت (۵۲۰-۶۱۲ پ.م.). بار دگر خاطر نشان سازیم که پیش از هر چیز خود مختاری وسیع داخلی و آرامش حاکم بر ارمنستان، کمک بسیاری به این کار می کرد. در دوران ۳۰۰ ساله زمامداری یرواندونی ها بود که در سرزمین پهناوری که بعدها در آثار علمی به حق فلات ارمنستان نامیده شد، نخستین خشت بنای ملت ارمنی نهاده شد و ارمنیان در زمان دودمان آرتاشسیان تبدیل به قومی واحد شدند و از دوران پادشاهی آرتاشس اول تا تیگران دوم (۸۰-۱۸۹ پ.م.) در مناطق آیرارات، واسپوراکان و سوفن دولتی یکپارچه بنیان نهادند. این دودمان بزرگ ارمنی طی دو سده به چنان جایگاهی دست یافت، که توانست در یک برهه زمانی ۲۰ ساله (۶۰-۸۰ پ.م.) همتراز یک امپراتوری بزرگ گردد، و صحیحتر بگوییم، بعد از روم دومین دولت نیرومند دنیای آن روزگار شود. این مهم از سویی مدیون دانش کشور داری، نبوغ و تلاش شاهان نیرومند دودمان آرتاشسیان، و از سوی دیگر، بی شک مدیون سابقه و کار ۴۰۰ ساله نیاکان یرواندونی آنها بود، نیاکانی که دو سوم دوران حیات خویش را زیر حمایت امپراتوری قدرتمند ایرانی و در چارچوب سازمان اداری آن گذرانده بودند.

دودمان آرتاشسیان در سال یک میلادی برافتاد و در پی آن، دوره ای پر آشوب و فتنه آمیز در ارمنستان آغاز شد و ۵۰ سال به طول انجامید. آن، دوره رقابت پارتها و رومی ها و دوران کشاکش های داخلی ارمنستان و پیکار برای دستیابی به استقلال بود. دست یافتن بر فلات ارمنستان، هم برای روم و هم برای ایران، افزون بر اهمیت نظامی- استراتژیکی خود، از نظر اقتصادی و بازرگانی نیز مهم بود. دولت روم بی شک نیرومند بود اما مهاجم بیرحم و غارتگر نیز بود و به همین خاطر اکثر رهبران ارمنی، بخصوص زمامداران بخش شرقی آن از نظر سیاسی به همسایه هزار ساله خود، به پارسیانی که بزرگمنش بودند و بر عهد و پیمان خود وفاداری بیشتری نشان می دادند و طی ششصد سال آنان را از نزدیک شناخته بودند، گرایش داشتند. اما کشور از این موضوع سخت آسیب می دید، زیرا امپراتوری روم از اهداف خود دست برنمی داشت. از همین رو، جهت گیری سیاسی رهبران ارمنی را نمی توان تنها به خاطر منافع طبقاتی خود دانست، زیرا این منافع کلی کشور همسو گشته بود.

جنگ های ایران و روم که در سالهای ۶۰-۵۰ سده اول میلادی بالا گرفت، با توافق میان بلاش، شاهنشاه پارت و نرون، قیصر روم، پایان یافت. پس از شکست سنگین لشکریان روم (به فرماندهی پیتوس) از سپاهیان متحد ایرانی و

آپاکا ()

ارمنی در هراندا، روم ناگزیر راه عقب نشینی را در پیش گرفت و به یک برابری صوری بسنده کرد. این بار تیرداد اشکانی برادر کهنتر پادشاه ایران، سرانجام بر تخت پادشاهی ارمنستان نشست با این شرط که مراسم تاجگذاری در شهر رم و با دست شخص نرون انجام شود.

با جلوس تیرداد پادشاه جنگجویی که بزودی در میان ارمنیان مستحیل شد و سیاستی مستقل در پیش گرفت، دولت اشکانیان ارمنی بنیان نهاده شد و ۴۰۰ سال دوام آورد و تا حدودی به گونه ای نیمه وابسته به ایران باقی ماند. شاهان اشکانی ارمنی نه تنها در صد سال نخست، که پس از آن نیز با به قدرت رسیدن مخالفان دودمان خود، یعنی ساسانیان (۶۳۶/۶۵۱-۲۲۶ م.) اکثراً با توافق دربار پارسی بر تخت می نشستند و از نیمه های سده دوم میلادی نیز پادشاهی آنان موروثی گشت. این نیز روشن است که پس از تقسیم ارمنستان (۳۸۵/۳۸۷) دولت ارمنی در بخش رومی سریعاً برچیده شد، اما در بخش پارسی تا سال ۴۲۸ م. پایدار ماند و تنها پس از آن که اشراف زمیندار ارمنی، که قدرت بسیاری کسب کرده و به تجزیه طلبی روی آورده بودند، از دربار پارسی خواستار سرنگونی آنها شدند، این دولت برچیده شد.

بر اساس نوشته های مبالغه آمیز تاریخ نگاران ارمنی، و تا حدی تاریخ شناسی نوین ارمنی، سیاست دولت پارتیان، بخصوص ساسانیان، نسبت به ارمنستان با رنگهایی بسیار تیره تر از آنچه واقعا بوده است ترسیم می شود. پس اتفاقی نیست که در ادبیات داستانی سده ۹ و تا اندازه ای سده ۲۰ ارمنی این برخورد تا حدود بازتاب مبالغه آمیز خود را یافته است و این در حالی است که سنگدلی ها و ویرانگری چندین برابر دولت های روم و یونان، گاه کمتر از آنچه بوده نشان داده شده است. حال اگر با این مسائل تاریخی به گونه ای عینی و منصفانه برخورد کنیم، به نتیجه ای عکس آنچه بوده است دست خواهیم یافت. البته بدین ترتیب نمی خواهیم فتنه های خونین شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) و تا حدودی یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۴۰ م.) را که مختص حکومت های استبدادی مشرق زمین کهن، و هر نوع حکومت استبدادی است، به کلی از یاد ببریم. اما این موضوع که در تاریخ ما با رنگهایی تیره ترسیم گشته است، برای ارمنستان و ارمنیان چندان اهمیتی نداشته است. بی شک، در آن دوران حتی مردم عامی نیز از استثمار، استبداد و بیداد دولت های ملی خود در امان نبودند. در دوران باستان و سده های میانه و دوران استبدادهای شرقی، هیچ ملتی بخصوص توده های زحمتکش از آن در امان نبودند. باید حدود و ثغور استثمار و بیداد را تعیین کرد، نه آنکه به تلاشی بیهوده برای اثبات عدم وجود آن پرداخت.

نقطه آغاز ما، همانا تعیین میزان استثمار دولتها و پیامدهای آن است. بیایید از مهمترین و عینی ترین مسائل آغاز کنیم. ارمنیان در خاک ارمنستان، در دوران سلطه ۶۰۰ ساله پارتیان و ساسانیان نیز همچون دوران هخامنشیان، با آنکه افزایش جمعیت نداشتند، اما مانند مردمانی که در شرایط مساعدی زندگی می کنند، از رشد کمی مشخصی برخوردار بودند، و کاهش نیز نیافتند. بخش بزرگی از این جمعیت رشد یافته در بیرون از ارمنستان، در کشورهای همجوار گسترش یافت و چندان نیز در آنها ادغام نگشت، بلکه در جای جای آن جامعه ای تشکیل داد و خصوصیات قومی خویش و ویژگی های فرهنگی، دینی و زبانی خود را نگاه داشت. آسیای صغیر، ماوراء قفقاز، شمال ایران، سوریه، فلسطین و حتی بخش هایی از آفریقا، یعنی مصر و اتیوپی، از جمله این سرزمین ها بودند. بی تردید، عناصر ارمنی تازه وارد در این کشورها، آنچه را که نیکو بود و پذیرفتنی، و ارمنیان از دوران اورارتویی آفریده بودند و بومیان فاقد آن بودند گسترش می دادند. و متقابلاً آنچه را خود نداشتند از آنها می آموختند، و اگر به ارمنستان باز می آمدند با خود می آوردند.

در آن رابطه نمی توان از یاد برد که ارمنیانی که در سرزمینهای باستانی ارمنی (هایک کوچک، سوفن و آغزینیک) ساکن بودند و اکثراً تابع تشکیلات اداری روم و یونان و متأثر از فرهنگ پیشرفته آنها بودند، بدون تردید به پیشرفت بالاتری نسبت به ارمنیان بخش شرقی متأثر از پارسیان دست می یافتند. اما زمان آن رسیده است که یک موضوع بسیار مهم را مطرح کنیم و آن این است که بخش بزرگ دستاوردهای فرهنگی ارمنیان که در اثر نفوذ غرب حاصل می شد، تعلق قومی خود را از دست می داد و در نهایت به همان عامل رومی، بخصوص یونانی باز می گشت، یعنی جذب فرهنگ بیگانه می گردید.

آپاکا ()

اینک باید گفت (و از دیرباز زمان آن فرا رسیده است) که فرهنگ مادی و معنوی ارمنی تحت تأثیرات سیاسی، حقوقی و اقتصادی دیرپای ایرانیان بود که پیراسته گشت و ارمنیان به ابتکار زمامداران و اندیشمندان خود در سالهای ۳۰۱-۲۸۰ میلادی به کیش یکتاپرستی، یعنی دین نو آمده مسیحیت گرویدند و به آن رفته رفته رنگ ملی و اصیل ارمنی دادند و در جامه ای زیننده گنجاندهند. این بزرگترین نمایش ارمنیان در برابر ایران زرتشتی بود و دربار و زمامداران پارسی، در زیر بال و پر نیرومند خود با آن نیز مدارا کردند. گرچه برای برقراری مجدد دین یکپارچه ایران باستان (یعنی دین اهورامزدا، بخصوص آناهیتا و...)، گاه بسیار دیر و گاه به شیوه ای خشونت آمیز به پیگردهای سخت و روش های مستبدانه روی می آوردند، اما ایستادگی ارمنیان، مثلاً "در اواخر سده ۴ و نیمه های سده ۵ میلادی، در زمان نبردهایی که به فرماندهی وارتان و واهان در گرفت، مانع از اجرای آن تصمیمات گردید. دربار پارسی به جای آن که متوسل به شیوه های مستبدانه تر شود، که همواره خطر تغییر مشی ایرانی گرایبی چند صد ساله ارمنیان را در پی می داشت، دیگر باره تن به سازش داد، حتی سیاست عفو را در پیش گرفت. در صفحات تاریخ شناسی نوین ارمنی، این پدیده تنها به حساب ایستادگی سرسختانه و پیروزی ارمنیان گذاشته می شود. گرچه نباید این نکته مهم را انکار کرد اما نباید از یاد برد که این پدیده بیشتر مدیون سیاست سنتی ایران بود، تا ارمنیان حتی به بهای دریافت امتیازات، در پیوند با ایران باقی بمانند و سپر کارآموده ای در شمال کشور باشند.

در آستانه برافتادن دولت ارمنیان، پیشامد مهمی رخ داد. ارمنستان با ابداع کتابت ملی خود (۳۹۶م). درفش ملی شکست ناپذیر و نیرومندی برافراشت. سرانجام، پس از سقوط دولت ارمنستان فرهنگ ارمنی در دورانی ۲۰۰ ساله، از ۴۳۰ تا ۶۳۰ میلادی، که باز هم تحت نفوذ سیاست ایران بود، به چنان پیشرفتی دست یافت که حتی ملتهای دیگری که کیفیتی بالاتر داشتند و صاحب حکومت نیز بودند دشوار می توانستند بدان دست یابند. سده ۵ میلادی، که سده آن رویداد بزرگ بود، بعدها به حق، سده زرین ارمنیان نامیده شد.

گرچه ایران در این کار هیچ کمکی نکرد، اما از هر گونه اختلال نیز خودداری نمود. البته نباید تصور کرد که دربار پارسی برای اختلال در این کار فاقد وسیله و نیرو بود. حتی در زمانی که ایران قدرتی بی چون و چرا و گرایشی توسعه طلبانه داشت (حتی در زمان شاپور دوم و تهاجم سنگین آن) و ارمنستان را زیر پا می گذاشت، نه آهنگ و برانگیزی داشت و نه بر آن بود که چهره قومی ارمنستان را، به شیوه ای مستبدانه، ادغام داوطلبانه، و یا از طریق اسکان اقوام پارسی و بیگانه در آن سرزمین تغییر دهد، چیزی که تا حدودی در دیگر متصرفات خود انجام می داد. تنها یک مورد استثنا وجود دارد (که بنا به روایت مورخان ارمنی، حاکی از تنبیه سخت و تهاجم نظامی شاپور دوم ساسانی است و از سوی پاپوستوس بوزاند، مورخ ارمنی، به صورتی مبالغه آمیز بیان شده است). بجز این مورد، دولت پارسی هیچگاه اقدام به کوچ جمعی و کشتار مردم ارمنستان نکرده است. دیگر نکته مهم این که دولت ایران در تاریخ هیچگاه بر آن نبوده است که زمامداران ارمنی را از میان برداشته بزرگان پارسی را جای ایشان نشاند. مطلب دیگری که بسیار سرنوشت ساز بوده است، این است که ارمنستان را مسکن اقوام بیگانه نکرده است. در حالی که در همان دوران و اندکی پس از آن، یونانیان بیزانسی و سپس اعراب دست به چنین اعمالی در ارمنستان می زدند. این رشته را می توان ادامه داد، اما همین اندازه نیز کافی است تا به مناسبات متقابل و هزار ساله ایران و ارمنستان تا آن زمان، و بویژه ماهیت واقعی پیامدهای بسیار مثبت سلطه پارسیان پی برد. ما هنوز نتوانسته ایم چیزی که پیامد منفی سرنوشت سازی دربر داشته و مدرکی که دال بر فلاکت همگانی باشد، بیابیم و کلاً چنین چیزی در روابط ارمنیان و ایرانیان تا سده ۱۶ میلادی یافت نمی شود.

اگر از این دیدگاه بنگریم، سرنگونی دولت ساسانی را، که نسبت به ارمنیان رفتاری چندان دوستانه نداشت، باید سرآغاز شوربختی ارمنیان دانست. البته- رفتار نه چندان دوستانه دربار ساسانی، نه بر ضد موجودیت دولت ارمنستان بود و نه بر ضد ارمنیان، بلکه تنها بر ضد شاهان اشکانی ارمنی بود. اشکانیان ارمنی گرچه دولتی زیر دست بودند، اما موضع بسیار مخالف و خصمانه ای نسبت به همه ساسانیان گرفته و آنها را سرنگون کنندگان دودمان خویشاوندان خود، یعنی اشکانیان ایران می پنداشتند و این در حالی است که تاریخ نگاران سنتی ارمنی، عمدتاً "اشکانیان ارمنی را عامل نگون بختی ارمنیان و سرنگونی این خاندان پوشالی می پندارند و این چیزی است که با تقاضای اکثریت

آپاكا ()

بزرگان ارمنی و استقبال دربار پارسی صورت گرفت. دومین دوره روابط ارمنیان و ایرانیان از همین جا آغاز می شود.



یکی از تأثیرانگیزترین، پرآشوب ترین و بیاد ماندنی ترین صفحات تاریخ مناسبات دیرین ایران و ارمنستان، رویدادهای مربوط به نبرد وارتان و جنگ آوارایر در سده ۵ میلادی است. این رخداد در همان سده پنجم، از سوی یغیشه و پارتسی، بخصوص با آغاز نیمه دوم سده ۱۹ میلادی، به گونه ای بحث انگیز و متفاوت ارزیابی شده است. با تکرار سخنان پیشین خود، باید بگوییم که ایران هیچگاه و هیچ زمان، حتی در سده پنجم میلادی، برنامه ای برای استحاله ارمنیان و نابودی آنها نداشته است. اصولاً چنین برنامه ای در آن زمان، دور از تصور می بود. دربار پارسی یقیناً از شورش که واساک مرزبان و وارتان بر ضد او تدارک دیده بودند به درستی آگاه بود. ولی آنچه برای او غیر قابل گذشت و خطرناک می نمود، آن بود که رهبران ارمنی در صدد دریافت کمک از هون ها و رومیان بودند. به هر حال، به لطف سیاست و مذاکرات خردمندانه و دوراندیشانه واساک، مرزبان ارمنستان و فرمانده کل نیروهای پارسی شمال کشور، ایران در شرف باور کردن و انصراف از حمله و تنبیه ارمنیان بود. حتی بر آن بود که از تصمیم تغییر اجباری کیش ارمنیان منصرف شود. باری، ارمنیان غیر از حدود دو سه هزار قربانی این جنگ و به همین تعداد قربانی جنگ واهان، قربانیان دیگری نداشتند. در آخر نیز پیمان فرخنده نوارساک، توسط بلاش پادشاه دوراندیش پارسی، و رهبران ارمنی، بسته و خودمختاری وسیعی به ارمنستان داده شد (۴۸۴م).

سلطه دوست ساله اعراب بر بخش های بزرگی از ارمنستان اصلی (بخش شرقی)، که به دنبال استیلای پارسیان پدید آمد، با آنکه از نظر شیوه اداری و سیاست ملی و مذهبی خود در دوران صد ساله میانی ویرانگر و مخرب بود، اما در ۵۰ سال استیلای صوری آغازین آن، و تا اندازه ای در ۵۰ سال پایانی و رو به زوال آن، قابل تحمل و حتی بسیار مساعد بود. در صد سال میانی دوران سلطه اعراب که سراسر سده ۸ میلادی را در بر می گرفت، یوغ سنگین خلیفه بر دوش ارمنیان نیز سنگینی می کرد. در طول آن سده سیاه بود که ملت پرکار ارمنی و استاد ساخت بناهای سنگی، نتوانست حتی یک معبد، قلعه، پل، شهر و شاید یک کلیسای روستایی در خاک پهناور نیاکان خود برپا کند. تجربه و نبوغ سازندگی هزاران ارمنی مهاجر که از آغاز سده هشتم میلادی راه غربت را در پیش گرفتند، عمدتاً در خاک بیگانه شکفته گشت و به بار نشست. در حالی که پیش از آن، بخصوص سالهای معروف ۶۳۵-۳۹۵م. و سالهای استیلای صوری اعراب، یعنی ۶۶۰/۶۵۰م. با روح و قالب اصیل ارمنی به چنان دستاوردهایی رسیدند، که دشوار بتوان نظیر آن را در تاریخ ملتی دیگر یافت.

ارمنیان که تا سده ۸ میلادی سلطه گران بسیار دیده و تلخی ها چشیده بودند، نخستین بار، چهره قومی خاک ارمن تغییر یافت، که گرچه ابعاد محدودی داشت، اما با تکرار مکرر خود پیامدهای ناخوشایندی به دنبال آورد. از پیامدهای تأسف بار سلطه اعراب این بود که اقوامی مجزا، با زبانهای غریب در ارمنستان، آنهم در مراکز مهم نظامی و اقتصادی کشور، سکونت داده شدند. آنها خود را صاحبان آنجا پنداشتند و با اختیارات وسیعی که به دست آوردند و زمین هایی که مصادره کردند، به طرح برنامه تضعیف و تخریب و تغییر چهره اقوام تحت سلطه و دیگر روش های مخرب گوناگون پرداختند.

اقوام و ملت های دیگری که پس از آن بر ارمنستان دست یافتند، این سیاست خلیفه را در پیش گرفتند. یک نکته آن است که اقوام تازه وارد برخلاف ارمنیان مسیحی مسلمان بودند. نکته دیگر آن که بومیان و آباد کنندگان آنجا، یعنی ارمنیان، همچنان مسیحی باقی ماندند. اگر چنین نمی شد، حاکمان نو آمده به آرامی در ارمنیان ادغام می شدند، آنگونه که بعدها در ایران روی داد و اعراب در ایرانیان ادغام شدند، و با آنگونه که اعراب قدیم و ایرانیان و مغولان آسیای میانه، قفقاز و ارمنستان، تبدیل به ترک شدند و این سیاستی بود که ایران باستان، همسایه نزدیک و نیرومند ارمن، در دوران هزار ساله سلطه و نفوذ خود بر ارمنستان، هیچگاه به آن روی نیاورد. لازم به ذکر است که شاه عباس صفوی و جانشینانش، که از پیروان و مروجان متعصب شیعه بودند، بی آنکه با درس های دیرین تاریخ آشنایی داشته باشند، همان سیاست مصالحه آمیز دولتمردان ایران باستان، یعنی شاهان و درباریان و زمامداران هخامنشی، پارتی و ساسانی را در پیش گرفتند. البته نباید فراموش کرد که سیاست مصالحه با ارمنیان مسیحی، که

آپاکا ()

ایران صفوی و ترکیه آن روزگار در پیش گرفته بودند، هم به علت مالیاتهای اضافه ای بود که قهرا از ارمنیان دریافت می شد، و هم به خاطر حرفه های مفید آنها یعنی کشاورزی، صنعت و بازرگانی بود، آنها چندان تمایلی به مسلمان شدن همه یا بخشی از ارمنیان نشان نمی دادند، زیرا ارمنیانی که مسلمان می شدند اجازه حمل سلاح می یافتند و عمدتاً بدل به نیروهای زائد غیر مولد شده به غارت روی می آوردند.

همچنین نمی توان آن مهاجرت اجباری دهشتناک را که به فرمان شاه عباس انجام شد و در سال ۱۶۰۴ میلادی از ارمنستان به سوی اعماق خاک ایران جریان یافت از یاد برد. شاه عباس از اسلاف خود نیز پیشی گرفت و حدود ۳۰۰ هزار روستایی و شهری ارمنی را از مناطق نخجوان و ایروان و شهر ۲۰ هزار نفری جلفای قدیم، که جنوای کناره رود ارس بود، و شهرها و قصبات دیگر به زور و با تلفات بسیار به ایران کوچاند. صدها روستا در آتش سوخت و خالی از سکنه شد. هزاران ارمنی کشته شدند یا از حرمسراها سر در آوردند. صدها کودک و نوجوان ارمنی توسط خانها و بیگهای لگام گسیخته مورد تجاوز قرار گرفتند و وادار به تغییر مذهب شدند. گرچه شاه سعی داشت آنها را بدون تلفات به اعماق ایران منتقل کند، اما این کار در آن شرایط که دشمن در حال پیشروی بود، بسیار دشوار می نمود. و این در حالی بود، که چند سال پیش از آن، بسیاری از شخصیت های ارمنی، مالکان و کدخدایان بخش شرقی ارمنستان، بخصوص ولایات سیونیک و آرتساخ (قراباغ)، به سرکردگی ملیک هایگاز معروف، که از شاه عباس لقب شیر پیر را دریافت کرده بود، از این شاه افسانه ای تقاضا کرده بودند که به کمک ایشان آید و ماوراء قفقاز را که پانزده سال پیش به تصرف ترکیه عثمانی در آمده بود از چنگ ترکها آزاد کند.

به هر حال، این عمل بیدادگرانه و دردآور که چند سده پیش روی داد، چنان تأثیر منفی و خصمانه ای در تاریخ و ادب ارمنی بر جای گذاشت که آثار آن تا امروز نیز باقی است. توصیف و یادآوری آن صحنه های دلخراش، همیشه مانع از آن گشته است که تاریخ شناسان بتوانند صفحات مستند بعد از آن را نیز ورق بزنند. این مهاجرت اجباری به قصد جلوگیری از پیشروی ترکهای مقتدر، ایجاد مناطقی خالی و همچنین تغییر مسیرهای تجاری و شکوفایی مناطق مرکزی ایران بود نه به قصد نابودی ارمنیان و در حالی که هنوز مدتی چندان از آن مهاجرت بزرگ نگذشته بود، هم خود شاه عباس و هم یار نزدیک او، یعنی امیر گونه خان، که بیگلربیک خانات ایروان و از چهره های سرشناس دولتی بود، امکاناتی فراهم آوردند تا بخش بزرگی از آن ارمنیان سرگردان بجز ارمنیان جلفا، به میهن خود باز گردند. حتی بیش از آن، (همچنین در روزگار طهماسب قلی خان پسر امیر گونای) آنها کوشیدند تا چند صد روستای ارمنی نشینی که خالی از سکنه شده بود هر چه زودتر آباد و از نظر اقتصادی نیرومند شوند و حقوق خاص جامعه ارمنی رعایت شود و حیات اقتصادی، فرهنگی و دینی آنها در حدی قابل تحمل باشد. دربار ایران بزودی دریافت که اگر برای ایجاد زمین های خالی بخواهد ارمنستان را از ارمنیان وفادار آنجا پاک کند، به جای آنکه سدی در برابر تهاجمات ترکها ایجاد کند، درهای کوهستان را به سوی سرزمین های غرب و جنوب خزر به روی آنها می گشاید. پس اشتباه خود را با جد و جهد بسیار و به طرق گوناگون تصحیح کرد.

اگر از پیشامد های ناگوار بیست سال نخست سده ۱۷ و چند رویداد ده سال پایانی این سده چشم پوشی کنیم از سال ۱۶۲۰ تا ۱۶۹۵ میلادی، یعنی ۷۵ سال، بخصوص در دوران ۵۰ ساله میانی آن، صلح کاملی در ارمنستان شرقی که جزو قلمرو ایران بود برقرار گشت. کشور در مدت نیم سده توانست از نظر اسکان و جذب جمعیت و رشد اقتصادی و فرهنگی به جایگاهی برسد که آن را می توان رستاخیزی نو در زندگی ارمنیان شمرد. بخصوص که از دورادور نیز با دروان رنسانس اروپا مقارن گشته بود.

بر پایه محاسبات ما، در سالهای ۱۶۶۶-۱۶۴۱م. یعنی در طول ۲۵ سال، در ارمنستان شرقی، از آرتساخ یا قراباغ تا آخوریان و دشت آزارات تا گوغتان و مغری، صدها روستا بازسازی شد و بیش از ۵۰۰ کلیسا بنا گردید. تعداد ۵ برابر آن نیز صلیبهایی سنگی با نقوش عالی بر پا شد، دهها پل ساخته شد و دهها صومعه مرمت گردید. جالب این که در دهها روستا کارگاههای کاغذ سازی تأسیس شد و در آن روستاهای دور از وانکها نیز هزاران کتاب خطی زیبایی پر از نقش و نگار نوشته و رونویسی گردید. بخش هایی از زمین های صومعه های بزرگ به آنها باز گردانده شد. مرکز دینی اجمیادزین بار دگر جایگاه بلند دینی خود را در میان سراسر ارمنیان به دست آورد. خانات ارمنی نشین نیرومندتر شدند. صنعت و داد و ستد شهری، اصناف و پیشه وری، هنر و ادب، مدرسه و علم با شتاب بسیاری رشد

آپاکا ()

یافت. آری، تخلیه جلفای شکوفای ساحل ارس و تهی شدن کامل آن، با گورستانی که همچون جنگلی از صلیب های نقشدار تا امروز نیز در ساحل ارس پا برجاست، بسیار دردآور و ضایعه ای بزرگ بود. اما جلفای قدیم شاید دشوار می توانست به حیات خود ادامه دهد و با جلفای نو که در حومه اصفهان دوردست پای به زندگی نهاده و از نظر شکوه و شکوفایی خود آوازه ای جهانی به دست آورده بود، برابری کند. از همین جلفای نو بود که مردی برخاست و از برمه و تبت تا آمریکا را درنوردید و در سالهای ۱۶۴۱-۱۶۳۹ نخستین بار قاره آسیا را مزین به اختراع بزرگ گوتنبرگ نمود و ۱۳۰ سال پس از آغاز صنعت چاپ ارمنیان، نخستین چاپخانه ارمنی را در جلفای نو تأسیس کرد. جلفای قدیم نمی توانست به نمایندگی از دولت ایران فعالیت کند و با پادشاهان دیگر با مهر - شرکت ارمنی یا (کمپانیا) به امضای قراردادهای اقتصادی، حتی سیاسی بپردازد و صاحب کشتی باشد و بر بازار هندوستان دست یابد، اما جلفای نو که در حومه اصفهان، پایتخت ایران، قرار داشت با تلاش شاه عباس و جانشینان وی در این کار موفق شد.

این موضوع و شواهد دیگر بیانگر آنند که دومین پیشامد اسف انگیز در مناسبات ایرانیان و ارمنیان را باید از میان رفتن همسایگی جغرافیایی ارمنستان و ایرانیان در منطقه ای پهناور دانست. از نیمه دوم سده ۱۱ میلادی، اقوام تورانی، ترکمان و آذربایجانی و بعد از آن اقوام کرد که از مناطق دیگر آورده شده بودند، در این خطه پهناور مستقر شدند و بخش بزرگی از اقوام بومی را در خود ادغام کردند. این فرایند در سده شانزدهم به پیروزی قطعی دست یافت و در سده های ۱۸ و ۱۹ میلادی به پایان رسید.

علاوه بر آن بسیاری از دولتهای محلی، کارهای سیاسی و به ویژه زمامداری آن ناحیه رفته رفته به سران قبایل ترکمان و آذربایجانی واگذار شد. پس از آن نیز، در زمان خاندانهایی که منشاء ترکی و عنوان ایرانی داشتند، بخش عمده ماشین جنگی شمال ایران و منطقه قفقاز و نیروهای نظامی آن در اختیار ترکان و آذربایجانی ها قرار گرفت. وقایع نگاران مسیحی ارمنی، فشارهای ملی و مذهبی وارد بر ارمنیان را به پارس ها نسبت داده اند، زیرا دولت آن زمان دولتی ایرانی بوده است. حتی جنگ های دو سده گذشته میان روس و ایران و قیام ها و پیکارهای آزادخواهانه ارمنیان را جنگ های روس و پارس و ارمنی و پارسی نامیده اند و می نامند. در حالی که در طول سده ها پیکار و سرکوب، دشوار بتوان چند نام پارسی، حتی به تعداد انگشتان دست، برشمرد. اما همین موارد اندک نیز چنان طنین انداز گشته و در اذهان ارمنیان حک شده است که باتکانیان، شاعر ارمنی صد سال پیش، در سرودهایی که بیانگر غم و خشم ملت خود هستند، عنصر پارسی را در ساحل رود ارس مقصر می دانست، در حالی که پارسیان دیرزمانی بود که از آنجا رفته بودند. آبیویان نیز در سالهای ۴۰-۳۰ سده گذشته باز هم عنصر پارسی را در نظر داشت. این پدیده نخست بدان علت است که، آن دولت، دولتی پارسی (ایرانی) بود، و دیگر این که آنها را به خاطر دینشان پارسی می نامیدند. زیرا اکثر ترکها و آذربایجانی های تابع ایران، از مسلمانان شیعه بودند.

بی شک خاندانهایی ترک تبار ایرانی، همچون صفویان، زندیان، افشاریان و قاجاریان در همه زمینه ها، سیاست ناب ایرانی و پارسی پیش می بردند و زبان حاکم دولتی نیز زبان فارسی بود. اما نباید از نظر دور داشت که دستگاه سیاسی - نظامی کشور عمدتاً "در دست رئیسان قبایل، خانها، بیگها و مأموران با تدبیر ترک زبان متمرکز بود. مناطق شمالی ایران، بخصوص آذربایجان و ماوراء قفقاز، به استثنای گرجستان شرقی، در اداره خانهای ترک بود که اغلب گرایش های گریز از مرکز داشته صاحب حکومتی موروثی بودند و در واقع تحت حکومت بیگهای خودکامه قرار داشتند. همچنین باید اغتشاشات دائمی و بی مسئولانه انبوه کوچ نشینان لگام گسیخته و مسلح ترک و کرد را نیز بر آن افزود. حتی مجازاتهایی سنگینی که گاه خانها بر ضد این کوچ نشینان اعمال می کردند کار ساز نبود. در ماههای تابستان و پاییز هزاران دسته جنگجو که بر کوهستانها حاکم بودند و از بیکاری دست به قهرمان بازی می زدند و عادت به این داشتند که به زور شمشیر دارایی دیگران را مفت و رایگان از آن خود کنند، به روستاها و ییلاقها یورش می بردند و دارایی و احشام روستاییان بی سلاح ارمنی را چپاول می کردند و دست به کشتار و تجاوز می زدند و همیشه نیز بی کیفی می ماندند. یافتن آنها کاری مشکل و تعقیب آنها خطرناک بود. همه، از گله دار گرفته تا خان و بیگ اجازه هر نوع بی حرمتی و خودکامگی را به خود می دادند، بخصوص اگر طرف مقابل آنها مسیحی

آپاکا ()

بی دین و کافر بی سلاح می بود. گاه اقوام خویشاوند آنها و حتی مسلمانان روستایی و یکجانشین نیز از گزند آنان در امان نمی ماندند.

اما چیزی که تحمل آن دشوارتر از هر نوع غارت و تحقیر بود، تغییر اجباری مذهب بود که در ایران نیز همچون ترکیه، بویژه در نقاط دورافتاده ارمنی نشین، رویدادی عادی شده بود. صدها و هزارها تن از کسانی که مقاومت کردند، بخصوص زنان به شهادت رسیدند.

تأکید برخی از دولتمردان، خانها، پاشاها و بیگهای مصلحت اندیش و صلح طلب و آبادگر به رعایت نظم و انضباط و مبارزه آنها علیه شرارتها، بویژه در شرایط نادری که آرامش برقرار بود، از سوی وقایع نگاران ارمنی به عنوان عملی نیکو و روزگاری پر سعادت یاد شده است.

حتی در روز روشن نیز کنترل نقل و انتقالات کوچ نشینان، که روزها و هفته ها طول می کشید، غیر ممکن بود، جلوگیری از تاخت و تاز آشوبگرانی که قانون و نظم را به تیغ می کشیدند کاری ناممکن بود، بخصوص که این کار بخش مهمی از شیوه سنتی امرار معاش آنها بود. در اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ میلادی، تنها شدت عمل حاکمان تزاری و تأکید بر قانون و مقررات، آن هم با دشواری بسیار، تا حدودی توانست آنها را به اطاعت از نظم و انضباط وادارد.

ارمنیان ارمنستان شرقی، یعنی بخش ایرانی آن، بخصوص در ولایات کوهستانی برخلاف ارمنیان ترکیه، اجازه حمل انواع سلاح را داشتند و تا حدودی می توانستند در برابر حمله های پراکنده از خود دفاع کنند.

ملت ارمنی که این گونه چپاول می شد، سده هایی بسیار در چنین شرایطی زیست و به خلاقیت پرداخت، و حتی در زمینه های علمی و هنری به دستاوردهایی نایل گشت.

اگر به کشاورزی، استاد کار و بازرگان ارمنی احتیاج نمی بود، بی شک اوضاع زندگی آنها بسیار بدتر از این می بود. همانگونه که در آغاز اشاره کردیم، اگر در شهرها با ارمنیان مدارا می شد، به خاطر پرداخت باج و مالیاتی بیشتر بود، زیرا تجارت خارجی، عمده تجارت داخلی، اداره حرفه های مهم مناطق ارمنی نشین و بخش محسوسی از مالیات کل کشور بر دوش آنها قرار داشت. مالیاتها بسیار کمر شکن بودند، بخصوص مالیات جزیه، که تنها از ارمنیان (و یهودیان) گرفته می شد و مالیات شرعیه که در نقاط مختلف جمع آوری می شد. وجود مالیات جزیه را شاید بتوان در عوض معافیت از خدمت نظام توجیه کرد، اما مالیات شرعیه تنها اهانتی مضاعف و چپاولی آشکار بیش نبود.

روستاهای ارمنی نشین نه تنها کالاهای مورد نیاز دولت و اربابان فتودال را تولید می کردند، بلکه احتیاجات دهها هزار خانوار کوچ نشینی که جز شیر، گوشت و پشم چیز دیگری نداشتند بر آورده می کردند. ایل ها و عشایر کوچ نشین ترکمان و کرد، تولیدات خود را با کالاهای خاص روستاییان یکجانشین مبادله می کردند و از این طریق به لزوم وجود روستایی ارمنی بیشتر بی می بردند.

چنین بود اوضاع ارمنیان تا سده ۱۹ میلادی، یعنی زمان پیوستن ارمنستان به روسیه. در تاریخ نگاری ارمنی برای یافتن صفحات تیره و سرنوشت ساز تاریخ ارمنیان، در اصل، به جستجو در دوران استیلای ایرانیان می پردازند، در حالی که بدبختی بزرگ ارمنستان، در واقع همان رخنه اقوام جنگجوی کوچ نشینی بود که نه به قصد گشودن، بلکه برای سکونت دائمی آمدند و به تدریج تبدیل به حاکمانی یکجانشین شدند.

ارمنیان
چلغای نو در عصر
صفوی
آپاگا

مهاجرت ارمنیان به ایران در عصر صفوی

خانم دکتر شکوه السادات اعرابی هاشمی

علل مهاجرت ارمنیان به ایران از دیدگاه سیاحان اروپائی

پیترو دلاواله، سیاح ایتالیائی که در فاصله (۱۶۲۳-۱۶۱۷ م. / ۳۱-۵۱۰۲۵) در ایران بسر می برده، رفتار شاه عباس را می ستاید و چنین می نویسد:
«بطور کلی شاه عباس برای ملتش نه تنها یک پادشاه خوب، بلکه در عین حال پدر و سرپرست دلسوز و مهربانی است.» (۱)

وی در باره علل مهاجرت ارمنیان می گوید:

«شاه دستور داده است این عده را از نقاط مختلف به اصفهان کوچ دهند تا در حوالی مرزهای مجاور ترکها نباشند و خطرات از دست رفتن آنها و اسارتشان به دست ترکها منتفی شود. به طور کلی شاه تا حد امکان حوالی مرزها را از سکنه خالی کرد و آنها را به مرکز انتقال داده و سرزمینهای دیگر در اختیارشان گذاشته تا ابقاء آنان در مملکت تضمین گردد و در عین حال شهر اصفهان بزرگتر و ثروتمند و زیبا شود.» (۲)
علی رغم اینکه هنگام اقامت پیترو دلاواله در ایران بیش از یک دهه از اولین کوچ بزرگ ارمنیان (۵-۱۶۰۴ م. / ۱۳-۵۱۰۱۲) گذشته بود و وی هرگز به ارمنستان، موطن اولیه ارمنیان، سفر نکرد و دورترین محلی که پیترو دلاواله از آن دیدن کرد، اردبیل بود، اما با اینحال از نزدیک با جماعت ارمنی مقیم اصفهان در تماس بود و اطلاعات بسیاری از آنان در باره وقایع مهاجرت گرفته است.

به نظر می رسد سیاحان بعدی تا حدی تحت تأثیر نقطه نظرات پیترو دلاواله قرار گرفته اند:

رافائل دومان، کشیش فرانسوی از فرقه کاپوسن که نزدیک به پنجاه سال در ایران بسر می برده، مانند سیاح ایتالیائی، پیترو دلاواله، شاه عباس را «حامی و پدر ارمنیان» می خواند و قضیه را چنین بازتاب می دهد که ارمنیان بعد از کوچ اجباریشان تاجر شدند و از شاه عباس به خاطر پول و ابریشمی که در اختیار ارمنیان قرار داد و اسباب پیشرفت و ترقی آنها را مهیا کرده، تشکر و سپاسگزاری می کند.» (۳)

آپاكا ()

از نقطه نظر تاورنیه، سیاح و تاجر فرانسوی که بیش از شش بار به ایران مسافرت کرده، «اسکان ارمنیان» یکی از بهترین عملکرد شاه عباس می باشد و اظهار می دارد:

«نباید تصور کرد که شاه عباس در کوچاندن ارمنیان از وطنشان ظلمی نسبت به آنها کرده، زیرا وقتی که در ولایات سرحدی سکونت داشتند، اغلب طرف تاخت و تاز و اجحاف و تعدی ترکها و خانها واقع می شدند و در جنگهای متوالی صدمات فراوان به آنها وارد می آمد، نه از تجارت خبری داشتند و نه از ثروت و ثمنول انری، زندگی آنها از جزئی زراعت می گذشت، خلاصه در کمال فلاکت زندگی می کردند، اما در این وطن جدید، همه صاحب مکنت شده و تاجر معتبر میانشان بسیار است.» (۴)

شاردن، معروفترین و ذی نفوذترین سیاح فرانسوی که از ایران دیدن کرده، نیز نقطه نظرش در جهت اظهارات نویسندگان و سیاحان قبلی است:

«انگیزه این پادشاه دلیر و دانا و روشن بین در این کار، این بود که چون هر سال ترکان عثمانی به ایران هجوم می آوردند و مخصوصاً در ارمنستان می ماندند، یکبار با سپاهیان بسیار بدانجا رفت و به قصد تخلیه آن سرزمین از مردم، همه اهالی شهر ایروان، نخجوان و جلفای واقع در کنار رود ارس و دیگر شهرهای ارمنستان علیا را به پایتخت خود کوچاند. ارمنیان در نظر شاه عباس بزرگ برای رونق بخشیدن به کار بازرگانی، مردمانی مستعد و برای تجارت با عثمانیها و مسیحیان مناسب بودند.» (۵)

جان فرایر، کارمند کمپانی هند شرقی انگلیس که در ایام حکومت شاه سلیمان به ایران آمد، می نویسد:

«شاه عباس ارمنیان را از تحت سلطه ترکان نجات داد و آنها را تحت الحمايه حکومت خود قرار داد و از این طریق حقوق و امتیازاتی برای آنها قائل شد. بدین ترتیب آنها نه تنها از دست دشمنان در امان ماندند، بلکه با بکارگیری در صنعت، باعث پیشرفت و رونق پایتخت گردیدند.» (۶)

کارری هم معتقدست «شاه عباس کبیر، تمام اهالی جلفا را که ارمنی بودند، به جلفای جدیدی در نزدیکی اصفهان و چهار نقطه دیگر ایران کوچاند، تا آنها را از شر ترکان که همواره به بهانه اختلاف دین، این نواحی را مورد تاخت و تاز و غارت قرار می دادند، در امان نگه دارد.» (۷)

بنا به گفته های سیاحان اروپائی قرن ۱۷م. شاه عباس با طرح ریزی مهاجرت ارمنیان، دو هدف کوتاه مدت و دراز مدت در نظر داشت:

هدف کوتاه مدت وی که به تعبیری نظامی، استراتژیکی بود. وی با این کار می خواست مناطقی را خالی از سکنه و آبادانی کند تا مانع عبور سپاه عثمانی و حمله به ایران گردد. به زعم او، این اقدام نه تنها جلوی پیشروی سپاهیان دشمن را می گرفت، بلکه امنیت مناطق مرزی ایران را در آینده تأمین و تضمین می نمود.

اهداف اقتصادی و تجاری این مهاجرت در دراز مدت اهمیت خاصی داشت. شاه عباس در صدد بود، تعداد ساکنان مناطق کم جمعیت مرکزی کشور را با گروههای مهاجر افزایش دهد و دیگر آنکه به زندگی اقتصادی مملکت سر و سامانی بدهد.

وی می خواست به کمک طبقه بازرگانان ارمنی به توسعه تجارت خارجی ایران با کشورهای آسیائی و اروپائی بپردازد و ایران را از وضعیت انفعالی خارج سازد و به این ترتیب بتواند از طریق انتقال مرکز تجاری جلفا در ایران ضربه مهلکی به پیکر رقیب خود عثمانی وارد آورد و او را از درآمد سرشار حاصل از حقوق گمرکی ابریشم ایران محروم سازد. همین اندیشه شاه بود که باعث شد مناطق موجود در محور راههای تجاری میان ارزروم و تبریز را خالی از سکنه و آبادی کند.

نقطه نظر سیاحان اروپائی، پایه و مبنایی برای مورخین ایران شناس اروپائی در قرون بعد و معاصر گردید. آنان نیز، به اتفاق از سیاست شاه عباس حمایت نموده اند.

سر جان ملکم می نویسد:

«نوشته اند و حق همین است که نسبت به امرای گرجستان و سکنه آن دیار کمال ظلم و جور رفتار کرد اما حرکتش با ارمنیان که در محاربه با ترک به دست آورد، برخلاف بود، به عوض اینکه آنها را غلام و کنیز کند و به رها کردن دین آبا و اجداد مجبور نماید، چنانکه دیگران در امثال اینگونه مواضع کرده اند، بهتر اینست که از دانش

آپاکا ()

و دسترنج آنها فایده به ملک برسد و بدین سبب ایشان را در اطراف مملکت جای داد و فرمان داد تا معابد و کلیساها بنا کنند...» (۸)

سرپرسی سایکس می نویسد:

«وسعت نظر شاه عباس از رفتار او نسبت به ارامنه ظاهر می شود. به عوض اینکه با این اسرای مسیحی به طور اسیر و برده رفتار کند، پنج هزار خانوار آنها را با تمام مایملکشان به اصفهان کوچ داد. ارمینیان در آنجا به سرعت جایگزین شده و پس از ترقی وسیله ای برای افتتاح جلب تجارت با ممالک خارجه شدند...» (۹)

نقطه نظر آکادمیسین شوروی نیز چنین می باشد:

«سیاست تقویت موقع اقتصادی نواحی مرکزی ایران که شاه عباس تعقیب می کرد نتیجه انتقال زمام امور سیاست از دست فئودالهای چادر نشین ترک به دست مأموران عالی مقام کشوری ایرانی بود که با کشاورزی دیوانی و بازرگانی خارجی و سران تجار ایرانی ارتباط نزدیک داشتند.

یک از مظاهر بارز این سیاست تخریب شهر ارمنی نشین حلقا بر رود ارس و انتقال اجباری مردم آن به اصفهان بود. هدف این اقدام انتقال مرکز بین الملل تجارت ابریشم به ایران و احداث راه کاروان روی تجارت ابریشم از طریق اصفهان و بندر عباس به خلیج فارس بود.» (۱۰)

«شاه از وجود ارمینیان جهت تجارت صادرات ابریشم و روابط با کشورهای خارجه استفاده کرد و همچنین از روحانیون مسیحی و اسقف های آنها و کشیشان کاتولیک اروپائی مقیم در ایران جهت تحکیم روابط اقتصادی و سیاسی خویش با دول اروپائی استفاده کرد.» (۱۱)

نویسندگان آکادمیسین از عوامل دیگر مهاجرت را، افزایش نفوس ایران و انتقال صنعتگران از آذربایجان و ارمنستان و گرجستان به ایران و نیز فرو نشانیدن پایداری مردم نواحی غیر ایرانی کشور صفوی و تضعیف آن سرزمینها بود. (۱۲)

راجر سیوری، هدف شاه عباس را «به کار گرفتن طبیعت ساعی و مقتصد و متخصص تجاری بازرگانان ارمنی در خدمت دولت صفوی» می داند. (۱۳)

تعداد مهاجرین ارمنی به ایران

منابع، آمار دقیقی از شمار کوچندگان ارمنی به ایران ارائه نمی دهند:

ار تاریخ آراکل، در می یابیم که فقط الله وردیخان در حمله به «ارتزکه» ۲۳/۰۰۰ اسیر با خود آورد. (۱۴)

اما همین مورخ در باره تعداد مهاجرین کوچ اصلی (۱۵) چنین می نویسد:

«از دامنه کوه گارنی تا ساحل رودخانه ارس پهنای این کوچندگان بود. طول آن را تو خود قیاس کن که من می گویم به قدر یک روز راه، اما از دیگران شنیدم که به اندازه پنج روز پیاده رفتن بود.» (۱۶)

طبق یادداشتهای ارمنی از شاهدان عینی، تعداد بسیار زیادی در اثنای راه تلف شدند. (۱۷)

مؤلف «تاریخ ارمنیان جلفا» به نقل از یک یادداشت ارمنی می نویسد:

«چنان تصور می کنم که نیمی از آنها به رحمت ایزدی پیوسته باشند، بعضی با شمشیر، گروهی از گرسنگی، تعدادی به سبب خفگی در آب، برخی از سرما و شماری به دلایل دیگر کشته شدند.» (۱۸)

در یادداشت ارمنی مورخ (۱۶۰۵ م. ۱۳-۵۱۰۱۲)، تعداد کوچندگان، بالغ بر ۳۰۰/۰۰۰ نفر ذکر شده است. (۱۹)

سیاحان اروپائی نیز ارقامی از تعداد کوچندگان ارائه داده اند:

«آنتونیو دو گووا»، تعداد کل کوچندگان را ۶۰/۰۰۰ خانوار ذکر می کند. (۲۰)

شاردن (۲۱) و رافائل دومان (۲۲)، به ۳۰/۰۰۰ و تاورنیه (۲۳) به ۲۷/۰۰۰ خانوار ارمنی که در گیلان و مازندران اسکان داده شدند، اشاره می کنند.

آپاکا ()

در سفرنامه پیتر و دلاواله (۲۴) ۴۰/۰۰۰ خانوار ارمنی در فرح آباد و در گزارشهای کار ملیتها (۲۵)، ۲۷/۰۰۰ خانوار در گیلان و ۲۴/۰۰۰ خانوار در مازندران، اشاره شده است.

از مقایسه تطبیقی آمار سیاحان اروپائی شاردن، دومان، تاورنیه و گزارش آراکل مبنی بر آنکه نیمی از کوچندگان در فرح آباد و نیمی دیگر در اصفهان و حومه های اطراف ساکن شدند، چنین به نظر می رسد که آمار ارائه شده از سوی آنتونیو دو گووا- ۶۰/۰۰۰ خانوار- صحیح می باشد.

به تعبیر دیگر، اگر حد متوسط یک خانوار در قرن (۱۷م. ۱۱/۰۵۰) را پنج الی شش نفر در نظر بگیریم، با احتساب آنکه در طی جنگها و کوچهای اجباری ارقام تغییر می کند و بر فرض آنکه ۲۵٪ از جمعیت به علل مختلف تلف شده باشند، می توان چنین نتیجه گرفت که در حدود (۴۰۰/۰۰۰ - ۳۵۰/۰۰۰) نفر ارمنی به ایران انتقال داده شدند و از میان آنها، ۳۰۰/۰۰۰ نفر جان سالم به در بردند و در ایران اسکان پیدا کردند و با رقم یادداشت ارمنی مطابقت می کند. این نکته را نیز باید در نظر گرفت که به گفته آراکل در فاصله (۱۶۱۸ - ۱۶۰۵م.) هزاران نفر ارمنی مجدداً به ایران مهاجرت کردند. (۲۶)

نتیجه آنکه می توان به این گزارش کار ملیتها اعتماد نمود، زمانی که آنها (۲۷) به ایران آمدند (۱۶۰۸م. ۱۷/۰۵۱). از ارمنیان جلفای نو مکرراً شنیده بودند ۴۰۰/۰۰۰ نفر ارمنی به ایران مهاجرت کردند. (۲۸)

اسکان ارمنی در در داخل ایران

۱- اسکان ارمنیان در پایتخت

به گفته آراکل، ارمنیان در سه گروه جداگانه و برحسب ترتیب زمانی ذیل به ایران کوچانده شدند: گروه اول: اهالی غیر بومی ایروان و شامل اسرانی بودند که توسط سرداران نظامی شاه عباس طی حملات مختلف به شهرهای ارمنستان، به اسارت گرفته و در این شهر جمع آوری شده بودند. اسرای مزبور نه تنها مسیحی، بلکه در میانان مسلمان و یهودی نیز وجود داشت و در زمانی که شاه عباس مشغول محاصره قلعه ایروان بود، به ایران کوچانیده شدند. البته مورخ مزبور، عنوان نمی کند این دسته، در کدام شهر اسکان یافتند، فقط می نویسد: «همه به داخل ایران کوچانیده شدند» (۳۰)

بر اساس نظر هوهانیانتس، مورخ ارمنی معاصر، از مدارک و اسناد به دست آمده «گروه فوق در شهرهای کاشان، قزوین، گیلان، انزلی و دربند اسکان یافتند». (۳۱)

گروه دوم: ساکنان ایروان و دیگر شهرهای ارمنی نشین، بجز جلفا، که تحت سرپرستی الیاس سلطان بعد از عبور از گذرگاههای دشورا کوهستانی، در شهرهای طارم، خلیخال، اهر و مشکین شهر به طور موقت اقامت گزیدند و سپس با فرا رسیدن بهار، به فرمان شاه عباس، ابوتراب بیگ مأمور شد کوچندگان را به اصفهان برسانند و در آنجا، شهریان را در داخل شهر و کشاورزان و روستائیان را در قصبات و بلوکات اطراف اصفهان جای دهند. (۳۲)

در داخل پایتخت، محلات مختلفی جهت اسکان آنان اختصاص یافت، اهالی شهرهای دیاربکر، گازیک، باغش، موش، برگری، ارجیش، ارتزگه، بایبورد، کارین، باسن، کاغزوان، شیراکاوان و نیز مناطق آلاشگرد، ماکو، خوی، سلماس، اورمیه در محله تل واسکان (۳۲) و شیخ یوسف (۳۳) بنا (۳۴)، دشتی ها در محله شمس آباد، و ایروانیها در محلات تخت قاراج (۳۵) و باغات ساکن شدند (۳۶)، تعداد دیگر در نارین قلعه (قلعه مرکزی) (۳۷) و نیز در دو کاروانسرا، موسوم به گنج کنان و پوتگا در وسط شهر اقامت گزیدند (۳۸).

شاردن به یکی از محلات ارمنی نشین داخل شهر اصفهان اشاره کرده است:

«محله یوسف به طرف چپ محله بیرون شهر خواجه به سمت مشرق امتداد دارد، این محله به نام یوسف، معمار مسجد اصفهان نام گرفته است...»

شاه عباس کبیر ارمنیانی را که از ارمنستان علیا به اصفهان کوچانده بود، در این محله بیرون شهر مسکن داد...» (۳۹)

آپاکا ()

دن گارسیا دسیلوا فیگوئرا، سفیر اسپانیا اعزامی به دربار شاه عباس گزارشی از وضعیت خارجیان (۴۰) مقیم در داخل اصفهان در سال ۱۶۱۸م. / ۱۰۲۷ه. می دهد:

«محاسبه و ارائه تعداد همه غربا و خارجیانی که همواره در اصفهان هستند، غیر ممکن است، زیرا تعداد آنها بقدری زیاد است که کاروانسراهای شهر، با همه وسعت و تعددی که دارند، قادر نیستند آنها را در خود جای دهند و چون منازل اختصاصی نیز برای سکونت آنها وجود ندارد، گروهی از آنان به جلفا پناه می برند.» (۴۱)

بعد از اسکان ارمنیان در داخل شهر، به تدریج ساختن منازل و خانه ها آغاز گردید.

«ساختمانهایی با بناهای زیبا و شگفت انگیز با بادگیرهای خنک در کوجه های طاق دار که با انواع گلهای طلائی و لاجوردی تزیین شده و باعث حیرت بینندگان می شد. همانند این بناها، کلیساهایی با محرابهای زیبا و گنبدهای رفیع و مزین به شمایل حضرت مسیح و قدیسان که بر بالای گنبدها، صلیب مقدس همچون تاج افتخار مسیحیان به چشم می خورد.» (۴۲)

در محل سکونت ارمنیان در داخل اصفهان شش کلیسا به شرح ذیل ساخته شد:

۱- کلیسای آمناپرکیچ (۴۳) در نارین قلعه (قلعه مرکزی شهر).

۲- کلیسای حضرت مریم در تل و اسکان.

۳- کلیسای حضرت مریم در شیخ صابان (شیخ یوسف بنا).

۴- کلیسای حضرت مریم در شمس آباد.

۵- کلیسای بیت اللحم در شمس آباد.

۶- کلیسای گریگور منور در تل و اسکان (۴۴).

بعد از گذشت اندک زمانی، تعدادی از ارمنه از داخل شهر به آن سوی رودخانه کوچ کردند:

و آنها را به شوش (۴۵) آوردند، سه ماه در آنجا ماندند، سپس به فرمان شاهی در روستاها شهرها و در کاروانسراها ساکن شدیم. دو الی سه سال در آنجا ماندیم... ارمنیان در میان مسلمانان بودند و همه کارهای آنان را آموخته بودند. [شاه] جهت اسکان ارمنیان در کنار رودخانه، به آنها جا و مکان داد و شروع به ساختن خانه و دوازده کلیسا کردیم...» (۴۶)

گروه سوم: ساکنان جلفای قدیم بودند که چون بیش از دیگران نزد شاه محبوب بودند، شاه عباس به اهالی ماریانان، در آن سوی دورخانه دستور داد در فصل زمستان نسبت به آنان مهمان نوازی بعمل آورده و در اراضی که متعلق به شاه بوده، آنها را جای دهند:

«حکم جهان مطاع شد. آن که وزارت و رفعت پناه شمس الوزاره و الرفعه میرزا محمدا، وزیر دارالسلطنه اصفهان بدانند که عرضه داشتی که درینولا در باب جنگ جماعت ارمنیان جولاه و مردم ماریانان نوشته بود، رسید و مضامین آن معلوم گردید. بارک الله، روی ایشان سفید، فی الواقع قاعده مهمان نگاه داشتن همین باشد که جمعی به جهت خاطر ما از وطن دو هزار ساله خود جدا شده باشند و خروار خروار زر و ابریشم را گذاشته به خانه شما آمده باشند، گنجایش دارد که به جهت چند خربزه و چند انگور و کلوزه با ایشان جنگ کنند.

در جولاه خانه بود که دو هزار تومان خرج آن کرده بودند و آنرا خراب نموده، کوچ خود را برداشته، بدانجا آمده اند، با ایشان باین عمل می باید کرد؟ بسیار بسیار بد کرده اند، از تو به غایت الغایت عجب بود که قبل مردم ماریانان نکرده است. ایشان را از مردم مورچه خوار بیندیشند که با میهمان بد بر می خوردند، آن بر سر ایشان آوریم که دیدی. به همه حال خاطر جوئی مردم جولاه نموده، نوعی نمایند که تسلی و راضی شوند، و درین زمستان از باغ فلاسان یا ماریانان ایشان را جا دهند. آن چه ملک ما بوده باشد، ایشان را جا دهند و تنمه که بماند، خانه های رعیت را کرایه کرده، به جهت ایشان خالی نمایند، که انشاءالله تعالی در آینده به جهت خود خانه بسازند. می باید که جمعی که با ایشان نزاع کرده اند، تنبیه بلیغ نماید و درین باب قدغن دانند. تحریرا" فی شهر جمادی الثانی (۴۷).» (۱۰۱۴)

آپاکا ()

بعد از مدتی، ارمنیان جولاه شروع به ساختن خانه در اراضی متعلق به شاه نمودند، به گفته مؤلف «روضه الصفویه»، شاه فرمانی به وزیر دارالسلطنه اصفهان داد تا امکانات لازم در اختیار ارمنیان جهت ساختن خانه و کلیسا قرار دهند. (۴۸)

در سال ۱۰۲۸ ه. فرمان دیگری صادر شد مبنی بر آنکه اراضی بخش جنوبی رودخانه زاینده رود، به صورت انعام و بدون پرداخت هیچگونه وجهی به ارمنیان جولاه واگذار گردد:

«حکم جهان مطاع شد، آنکه درینوقت بنا بر عنایت بی غایت شاهانه و شفقت بلانهایت پادشاهانه در باره ارمنیان جولاه و ترفیه حال ایشان، اراضی و زمین واقعه در کنار رودخانه زاینده رود دارالسلطنه اصفهان، که ایشان آنجا خانه ترتیب داده اند، و ملک نواب همایون ماست، به انعام ایشان سفتت فرموده، ارزانی داشتیم. مستوفیان عظام گرام دیوان، زمین مذکور را از ملیکت دیوان برطرف ساخته، به انعام ارمنیان مذکور در دفاتر عمل نمایند. وزیر و کلانتر و عمال اصفهان حسب المسطور مقرر دانسته، از فرموده در نگذرنند و زمین مذکور را به انعام ایشان مقرر دارند.» (۴۹).

۲- روستاهای ارمنی نشین حومه اصفهان

کوچندگان برحسب روستایی و شهری بودن در شهرها و روستاها اقامت گزیدند. از روستاهای اطراف اصفهان، آراکل فقط پنج منطقه را ذکر می کند:

«لنجان، النجان، چغاخور (گندمان)، فریدن و بربروت» (۵۰).

هاروتون ترهوانیانس، مؤلف کتاب «تاریخ ارمنه جلفا» می نویسد: اکثر کوچندگان روستایی در بلوکاتی که آراکل یاد کرده، مسکن گزیدند، اما او از مناطق کزاز، کمره، چاپلیق، غرغن، ملایر و کرون ذکری به میان نیاورده است. احتمالاً اهالی این مناطق در دفعات بعد به ایران کوچانده شدند (۵۱). زیرا آنان در یک زمان به اصفهان نیامدند، بلکه بالغ بر هفت الی هشت بار به صورت متوالی و گسترده کوچانده شدند (۵۲).

مؤلف کتاب «تاریخ ارمنیان جلفا» نواحی ارمنی نشین حومه اصفهان را که شامل روستاهای متعددی بودند، به ترتیب ذیل نام می برد:

- ۱- لنجان (۵۳): شامل ۱۱ آبادی ارمنی نشین: کارکن، پارتون، زودان، جوشان، کلیسان، پلارت، بروزاد، سمسان، خوانسارک، میرگون و کله مسیح (۵۴).
 - ۲- النجان (۵۵): شامل ۷ آبادی ارمنی نشین: مشاغپور، پیزان، زازران، کاپاشان، بندارت، کروج و ممد (۵۶).
 - ۳- چغاخور (گندمان) (۵۷): دارای ۶ آبادی ارمنی نشین: احمد آباد، سیرک، گشنیزجان، لواسان، زوریکان، فرندیکان (۵۸).
 - ۴- فریدن: شامل ۲۴ آبادی ارمنی نشین: هزار جریب، میدانک، پونستان، آقچه، داشکسن، زرنه، خنگ، خنگرانا، شاه بلاغ، سورشگان، میلاگرد، تنگ حلوایی، خویگان علیا و سفلی، بگو (بگری)، سینگرد، ده موکل، اسکندری بر آفتاب، تالبلاغ، مغان، برگر، اسکندریه، آقاگل و مورستان (۵۹).
- منطقه فریدن از نظر آب و هوایی، شباهت کامل به گرجستان و ارمنستان دارد. شاه عباس جهت جلوگیری از حملات پی در پی عشایر به دهات و از طرفی برای آباد کردن زمینهای بایر، دستور کوچاندن ارمنیان و گرجیان را به این منطقه صادر کرد (۶۰).
- ۵- بربروت (برواری): در شمال غرب منطقه فریدن، ناحیه بربروت واقع شده و دارای ۲۲ آبادی ارمنی نشین است: چم خرس، جاجون، چشمه پر، کوازه، انفس، چهارباغ بالا و پایین، چغاگرگ، برکوک، قاسم آباد، جانخوش، پریشان، شورواوا، ترکو، پرچیس، چهره، خسروآباد، دهنو، گلبهار، همایا، مورستان و آقاگل (۶۱).
 - ۶- کزاز (۶۲): دارای آبادی های ارمنی نشین: عنبرته، قلعه شیخ، دلیساوه، ادیس آباد، ازنا، کلو، امیریان، مرند، گلزار و سیان (۶۳).

آبادی ()

- ۷- کمره (۶۴): شامل ۵ آبادی ارمنی نشین: داوود آباد، کندلر (کندها) و لیلهان، ساکی و قورچی باشی (۶۵).
- ۸- چاپلیق (۴): شامل ۱۵ آبادی ارمنی نشین: چهار طاق، اورتاچی مال (کجارستان)، تخمار، مغان، احمدآباد (قلعه زارک)، حسین آباد، حاجی آباد، شرف آباد، پرچستان، کامیان، کرت (مسعودآباد و مقصود آباد)، زرنه، عباس آباد، باغ مودی (موری)، مزرعه قاسم (۶۷).
- ۹- کرون (۶۸) (کروند): اطلاعات از منابع ارمنی قرن ۱۷م. ۱۱۱۰. از این منطقه اندک و محدود است. مؤلف «تاریخ ارمنه جلفا» ذکری از روستاهای آن نکرده، لیکن بر اساس دست نوشته ها و نسخه های خطی و کتیبه های سنگ قبرها احتمالاً اثری از حضور ارمنیان در ۷ روستای ذیل می باشد: الوار، دولت آباد، اشکرین، هاچون، مادر شاه، کرد بالا و پایین.

۳- ارمنیان گیلان و مازندران

یکی دیگر از مناطقی که ارمنه بدانجا کوچانیده شدند، گیلان و مازندران می باشد. نصراله فلسفی علت کوچ ارمنیان به این منطقه را مساعد بودن آب و هوای آن می داند:

«شاه عباس دستور داد که هر یک از این اقوام به ولایتی که از نظر آب و هوا و مقتضیات زندگی با وطن اصلی ایشان شبیه و نزدیک باشد، انتقال دهند. به همین سبب ارمنیان جلفای ارس را، که در ساحل رود ارس به سر می بردند، به اصفهان و ساحل زاینده رود فرستادند و ارمنیان ایروان و نخجوان و مردم گرجستان و شیروان را به ولایات گیلان و مازندران که نزدیک به دریا و در آب و هوا مانند زادگاه ایشان بود، روانه کرد.» (۷۰)

گفته می شود یکی از انگیزه های اولیه شاه عباس از اسکان ارمنیان در مناطق شمال ایران، استفاده از صنعتگران ماهر ارمنی در توسعه تولید ابریشم منطقه گیلان و مازندران می باشد. اما ذکر این نکته لازم است، گفته شود که از اولین مهاجرت ارمنیان (۵-۱۶۰۴م. ۱۰۱۲/۵۱). تا ده سال بعد، یعنی تا لشکر کشی مجدد شاه عباس به گرجستان ۱۶۱۵م. ۳/۱۰۲۲. در هیچیک از منابع اشاره ای به کوچانیدن ارمنیان به سواحل شمالی ایران نشده است.

شاه عباس برای اولین بار، در طی لشکر کشی به گرجستان (۳/۱۰۲۲-۵۱)، گروهی از مردم شیروان و اسیران گرجی را به خراسان و مازندران و گیلان فرستاد. منشی مخصوص شاه عباس چنین می نویسد:

«دیگر از سوانح این سال آنکه چون در ایام فتور، جمعی کثیر از رعایای شیروان و قراباغ به گرجستان کاخت رفته، آنجا را مأمن خود ساخته اقامت نموده بودند و الکساندرخان والی آنجا ایشان را نگاهداشته تا غایت در آن ولایت بودند. حکم همایون به نقاد پیوست که چون آن جماعت رعیت الاصل گرجستان نیستند همگی از مسلمانان و یهود و ارمنی کوچ کرده به جانب مازندران بهشت نشان روند و همچنین از مردم شیروان و قراباغ و ایل و اویماقات آنجا که ملازمت رومیه اختیار نموده بودند و یا به رومیه وصلت کرده صاحب گدوک و منصب شده بودند چون محل اعتماد نیستند و بودن ایشان در این سرحد صلاح دولت قاهره نیست کوچ کرده در فرح آباد مازندران رحل اقامت اندزدند. اسفندیار بیگ اوچی باشی عربگیرلو به کوچانیدن شیروانیان و لطیف خان بیگ قاجار دواندار به کوچانیدن اهل قراباغ مأمور گشته قریب به پانزده هزار خانوار به فرح آباد رفتند. هم موجب آبادانی آن ولایت شد و هم در این جلا مکافات نمک حرامی یافتند. از الوسات قراباغ جماعت احمدلو ترمرد ورزیده در رفتن تغلل می کردند، مورد غضب شاهانه گشته، متمردان قتل و غارت یافتند و حال طبقات خلق که رفته بودند، در آن ولایت آسوده حال و درد کمال عافیت و فراغت روزگار می گذرانند.» (۷۱)

هدف شاه عباس از اسکان ارمنیان و گرجیان در فرح آباد مازندران پیش از همه، آبادانی و افزایش جمعیت این دو شهر تازه آباد بوده است، پیترو دلاواله در این باره چنین می نویسد:

«شاه عباس فرح آباد را به عنوان مرکز مازندران برگزیده و در آن نقطه شروع به ساختمان شهر کرده و نه تنها برای مسکون کردن این محله و حومه آن، بلکه برای آبادانی دیگر شهرهای مازندران که سابقاً همه خالی از سکنه بوده اند، مردمان زیادی را از ملل و مذاهب مختلف بدانجا کوچ داده است... در بین این افراد تعداد غیر قابل

آپاکا ()

تصوری مسیحی هستند که هنوز به مذهب خود وفادارند و شاه نیز کوششی برای تغییر مذهب آنان انجام نمی دهد... (۷۲)».

سپس پیتر و دلاواله به شرح اشتغال ارامنه در امر کشاورزی و گرجیان در تربیت کرم ابریشم می پردازد: «آنان که زارع بوده و مانند ارمنیان به کار تربیت درخت مو آشنایی داشته اند باید گفت این قوم واقعا در تهیه شراب استاد و گویی از نوادگان مستقیم کاشفین آن هستند، اکنون دارای زمین و اسباب و ادوات لازم و بذر و چارپا شده اند و آنانکه مانند گرجیان و سایر مسیحیان و یهودیان به تربیت کرم ابریشم آشنایی داشته اند، اکنون نیز به این کار اشتغال دارند و اطراف فرح آباد مملو از درختان توت است که از نقاط مختلف بدانجا آورده و عرس کرده اند. آذربایجانیهای اهل شیروان هم که مردمان بسیار تنبلی هستند و هیچ کاری از آنها بر نمی آید، وادار به فعالیت شد، و آنان را مجبور کرده اند تهیه ابریشم را یاد بگیرند و برای اینکه از زیر کار، شانه خالی نکنند، شاه اجازه نمی دهد برگ درختان توتی را که زمین آنها واقع شده، به دیگران بفروشند. (۷۳)»

مؤلف «روضه الصفویه» نیز به ذکر اسکان ارمنیان در فرح آباد، و کشاورزی ارامنه و گرجیان اشاره می کند: «... و از ممالک آذربایجان و دیگر محال خلق بیعده به تکلیف و بالطبع به توطن آن سواد مایل گشته محترفه و اهل بازار نیز از ممالک عراق و آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان بدان مقام دلپذیر به رغبت و ترغیب قرار وطن می دادند و پادشاه ملک آرای به ایشان به مساعدت استمداد نموده، آن گروه نیز منازل و مستعلات مطبوع بنا نهاده و از ارمنیان آذربایجان خصوصا از بلده نخجوان که در مدت فترت رومیه از آن مملکت جلا اختیار نموده در ممالک متفرق بودند، جمله حسب الامر جهان مطاع بدان بلده رفته، توطن اختیار نمودند. (۷۴)»

«و از مملکت شیروان حسب الامر دارای زمان نیز خلقی بسیار در آن دیار مقام گرفته اند... از آن طایفه خلقی کثیر به فرمان خسرو مملکت گیر در آن بلده متوطن اند و مکتت و زراعت اشتغال می نمایند و اکثر زراعت آن بلده در عهده اهتمام ارامنه و گراجه است (۷۵)».

شاردن، علت فرستادن ارمنیان به مناطق شمالی ایران را چنین می نویسد:

«سرزمین مازندران پیش از دوران پادشاهی شاه عباس به سبب بدی آب و هوا، محل ناآباد و کم سکنه بود. این فاتح بزرگ و سیاستمدار پیش اندیش روشنگر، عده ای از مردم گرجستان و ارمنستان را به این منطقه کوچاند تا هم آن دو سرزمین را که محل تجمع سپاهیان عثمانی و هجوم آنان به ایران بود، خالی از سکنه کند و هم بر آبادی مازندران بیفزاید. همچنین بر این امید بود از ترویج فن تربیت کرم ابریشم و توسعه کار ابریشم سازی خزانه را آباد کند.

مادرش نیز که از مردم مازندران بود، مدام شاه را به پرجمعیت کردن آن سرزمین بر می انگيخت و شاه نیز که به سبب انتساب مادرش به مازندران بدانجا منسوب بود، به آباد کردن آنجا توجه خاص داشت و برین امید بود، اسکان سی هزار خانوار ارمنی به زودی بر تعداد ساکنان آن منطقه بیافزاید. وی می اندیشید در مازندران شراب فراوان و خوک و گراز بسیار است. اینان دریانوردی را دوست می دارند و با مسکوپها که همکیش ایشانند از راه دریای خزر می توانند داد و ستد کنند. (۷۶)»

در ابتدای ورود ارمنیان به مناطق شمالی ایران، آمار مختلفی از جمعیت آنها ذکر شده است:

پیتر و دلاواله جمعیت آنها را بالغ بر ۴۰/۰۰۰ خانوار ارمنی (۷۷)، شاردن و رافائل دومان ۳۰/۰۰۰ (۷۸)، تاورنیه ۲۷/۰۰۰ خانوار (۷۹) و در گزارش کار ملیتها: ۲۷/۰۰۰ خانوار در گیلان و ۲۴/۰۰۰ خانوار در مازندران (۸۰) زندگی می کنند.

اما بعد از گذشت چند دهه و در زمانی که شاردن از این شهر دیدن می کرد، بیش از چهارصد خانوار به جای نمانده بود (۸۱). کشیش مسیحی فرح آباد که مردی دانا و به موقع و خصوصیات جغرافیایی و اقلیمی این منطقه کاملا آشنا بود، چندین بار به مناسبت موضوع سخن به شاردن گفت: «اگر سرزمین مازندران بدین اندازه مستعد کشاورزی نبود، هر آینه بر اثر بدی آب و هوا خالی از سکنه و تبدیل به دشتی وحشت انگیز می شد (۸۲)».

آب و هوای ناسازگار (۸۳) نه فقط باعث کاهش جمعیت ارمنیان در گیلان و مازندران شد، بلکه تعقیب و فشار مذهبی، عدم توانایی پرداخت مالیات (۸۴) و فرار به مناطق دیگر، بالخصوص روسیه، از جمله عوامل به تقلیل رفتن

آپاکا ()

ارمنیان در خطه شمال ایران گردید، چنانکه در زمان حمله پطر کبیر به رشت در سال (۵۱۳۶/۱۷۲۳م)، هیچ ارمنی در آنجا زندگی نمی کرد. (۸۵)».

۴- اسکان ارمنیان در دیگر نواحی ایران

منابع ارمنی و اروپایی از وجود جوامع ارمنی در دیگر شهرهای ایران از جمله قزوین، همدان و شیراز گزارش می دهند: آراکل می نویسد: از قوم ارمن که به اصفهان کوچانده شدند، پانصد خانوار از آنها جدا کردند و به شیراز بردند و در آنجا اسکان دادند، زیرا الله وردیخان، حاکم شیراز، از شاه عباس تقاضا کرده بود، گروهی از ارمنیان وفادار خویش را در اختیار او قرار دهد، شاه تقاضای او را قبول نمود و آنها را در شیراز اسکان داد (۸۶).
تاورنیه می نویسد:

«یک قسمت دیگر از ارمنیان در میان دهات مابین اصفهان و شیراز متفرق و ساکن شدند، اما پیران آنها که مردند، جوانانشان بتدریج مذهب اسلام اختیار نمودند و حالا در تمام نواحی دو نفر ارمنی به زحمت دیده می شود و حال آنکه پدران آنها برای کشت و زرع و آبادی آنجا دعوت شده بودند (۸۷).»
آندره دولیه دلاند به جامعه کوچک ارمنی شیراز اشاره کرده است (۸۸).

از دیگر شهرهای ارمنی نشین، قزوین، پایتخت اسبق صفویه، جزء اولین مناطقی بود که ارمنیان طی مهاجرت از آذربایجان به ایران، در آنجا ساکن شدند (۸۹). طبق نظر دولیه دلاند که از ایران در سال (۱۶۶۴م/۱۰۷۵ق.ق) دیدن کرد، شمار زیادی از ارمنیان در قزوین زندگی می کردند (۹۰). در همان زمان شاردن رقم چهل خانوار مسیحی در قزوین ذکر می کند (۹۱).

طبق منابع ارمنی، در همدان، ارمنیان زندگی می کردند: «در یک نامه که در سال (۱۶۸۳م/۱۰۹۴ق.ق) توسط استفان جوقانیسی و داوید به مسیحیان همدان نوشته شد، اشاره دارد به سه کشیش که در خدمت ارمنیان همدان بودند. اگر در نظر بگیریم که هر کشیش حداقل خدمات ۶۰ خانوار ارمنی را انجام می دهد، می توان تخمین زد که جامعه ارمنی همدان، تقریباً ۲۰۰ خانوار یا بیش از ۱۲۰۰ نفر می باشد (۹۲).

در زمان دیدار تونو (۱۶۶۴م/۱۰۵۰ق.ق) از همدان، در آنجا یک کلیسا بوده و مسیحیان رد وضع بدی بسر می بردند (۹۳).

هوهانیانتس به چهار آبادی ارمنی نشین ملایر به اسامی چهارحد، چناننچی، لار و چمباد اشاره می کند (۹۴).

پانوشت ها

- ۱- دلاواله، پیترو، «سفرنامه پیترو دلاواله» (قسمت مربوط به ایران)، مترجم: شعاع الدین شفا، ج ۲، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۱۷۲.
- ۲- همانجا ص ۳۶.
- ۳- Raphael Du Mans, Cited, p. ۹۷.
- ۴- تاورنیه، سفرنامه، ص ۴۰۱.
- ۵- شاردن، پیشین، ج ۴، ص ۱۵۷۲.
- ۶- Fryer, John, "A New account of East India and persia being Nine year's travels", (۱۶۷۲-۱۶۸۱), ed: William Grooke, ۳vol, London, Hakluy society, ۱۹۶۷, vol۲, p/۲۵۸.
- ۷- کارری، پیشین، ص ۱۷.
- ۸- ملکم، سر جان، «تاریخ ایران»، ج ۱، مترجم: میرزا اسماعیل حیرت، به کوشش: مرتضی سیفی قمی تفرشی، ابراهیم زندپور، تهران، یساوولی، ۱۳۶۲، ص ۲۸۱.
- ۹- سایکس، سرپرسی، «تاریخ ایران»، ج ۲، مترجم: سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج ۲، تهران، علمی، ۱۳۳۵، ص ۲۷۸.
- ۱۰- پیگلو سکایا، پطروشفسکی و ...، «تاریخ ایران»، مترجم: کریم کشاورز، ج ۵، تهران، پیام، ۱۳۳۶، ص ۵۲۲.
- ۱۱- همانجا، ص ۵۲۳.
- ۱۲- همانجا، ص ۵.
- ۱۳- سیوری، راجر، «ایران عصر صفوی»، مترجم: کامبیز عزیزی، ج ۱، تهران، مرکز، ۱۳۷۳، ص ۱۷ و ص ۱۷۰-۱.
- ۱۴- Arakel, Cited, p. ۳۸.
- ۱۵- کوچ اصلی به کوچی گفته می شد که امیر گونه خان به فرمان شاه عباس اهالی ایروان و دیگر ولایات ارمنی نشین را به ایران انتقال داد.
- ۱۶- Ibid, p. ۴۳.
- ۱۷- Hovhannisyian, Cited, p.p. ۲۸۹, ۲۹۰, ۴۱۱, ۴۱۹.
- ۱۸- Hovhannians, PNJ, p.۴۳. ...آید.

آپاكا ()

- ۱۹- Hovhannisyán, Cited, p. ۱۸۲-۳.
۲۰- فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۱۱۱۳ به نقل از: Gouvea, Relation, p. ۳۶۰.
۲۱- شاردن، سفرنامه، ج ۲، ص ۶۹۳.
- ۲۲- Raphael Du Mans, Estat de la Perse, p. ۱۸۳.
۲۳- تاورینه، سفرنامه، ص ۵۶.
۲۴- دلاواله، سفرنامه، ص ۴۴۳.
- ۲۵- Carmelites, Vol ۱, p. ۹۹.
۲۶- Arakel, Cited, p. ۱۲۳.
۲۷- منظور کشیشان کار ملیت است. در کتابهای تاریخ ارمنستان ۳۵۰/۱۰۰۰ نوشته شده است. (رک: سارکسیان و دیگران، «تاریخ ارمنستان»، ج ۲، مترجم: گروماتیک، تهران، بی تا، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۲۵۸).
- ۲۸- Carmelites, Vol ۱, p. ۹۹.
۲۹- Arakel, cited, p. ۳۹.
۳۰- البته در هیچیک از منابع دست اول اشاره ای به استقرار ارمنیان در گیلان و مازندران تا سال ۳-۱۰۲۲/۱۵-۱۶۱۴م. نشده است. Hovhannians, PNJ, Vol I, p. ۳۰-۳۱.
- ۳۱- Arakel, Cited, p. ۳۹.
۳۲- محله تل و اسکان (ترواسکان).
۳۳- محله شیخ یوسف بنا (شیخ صابان).
۳۴- Ibid, p. ۳۵۲.
۳۵- احتمالاً همان تخت گنبد است.
- ۳۶- Ibid.
۳۷- Ibid, p. ۶۲.
۳۸- (جهت مشخص شدن مجلات فوق به نقشه شماره ۱ مراجعه شود) Ibid, p. ۱۲۴.
۳۹- شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۱۵۵۶.
۴۰- منظور از خارجیان، ارمنیان و دیگر مسیحیان می باشد.
۴۱- فیگوترا سفرنامه، ص ۱۲۵.
- ۴۲- Arakel, Cited, p. ۶۱.
۴۳- آمانپرکیچ: ناجی همگان.
۴۴- Minasian, Leon, "Patmut' iwn Nor Jugha yekeghetsiner" [تاریخ کلیساهای ارمنه جلفا] New Julfa, Vank, ۱۹۹۲, p. ۱۹۵.
۴۵- در منابع ارمنی گاه به جای «اصفهان»، «شوش» گفته شده است.
- ۴۶- Hovhannisyán, Cited, p. ۷۳۸.
۴۷- فرمان شماره ۶: لازم به توضیح است که اصل فرمان فوق در کلیسای وانک موجود نمی باشد. در کتاب زندگی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۶-۱۱۲۵ تصویری از اصل آورده شده است و نیز رک «توای، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات شاه عباس اول، ج ۵، ص ۱-۲۹۱».
۴۸- جنابدی، روضه الصفویه، گ پ ۶۵۲.
۴۹- فرمان شماره ۸ (ضمائم).
- ۵۰- Arakel, Cited, p. ۴۶.
۵۱- Hovhannians, PNJ, Vol ۲, p. ۲۹۵.
۵۲- Arakel, Cited, p. ۱۲۳.
۵۳- لنجان در حال حاضر یکی از شهرستانهای استان اصفهان که از شمال به بخش ماریین و شهرستان نجف آباد، از شمال خاوری و خاور به حومه اصفهان، از جنوب خاوری و جنوب به شهرضا و از باختر به شهر کرد محدود می گردد (فرهنگ جغرافیایی اصفهان، ج ۱، ص ۲۳۷).
۵۴- Hovhannians, PNJ, Vol ۲, p. ۲۹۵.
لئون میناسان به نقل از: جابری انصاری، حسن، «تاریخ اصفهان و ری»، به اهتمام: حسین عمادزاده، بی جا، بی تا، ص ۳۹۱، ۱۳۲۲، روستای «وردان» را اضافه می کند.
(Minasian, Leon "Patmut' iwn periy Hayeri" Lebanon, ۱۹۷۱, p. ۴۶۹.
در حال حاضر هیچ ارمنی در لنجان زندگی نمی کند: در سال ۱۳۲۸ش اکثر روستائیان به ارمنستان مهاجرت کردند و بقیه در سال ۱۹۶۸م. / ۱۳۴۰ش به تهران و اصفهان و دیگر مناطق رفتند.
۵۵- لنجان در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی اصفهان، مجاور لنجان و هم اکنون جزء فلاورجان می باشد.
- ۵۶- Hovhannians, PNJ, Vol ۲, p. ۲۹۵.
۵۷- چغاخور (گندمان) که به آن چهارمحال هم می گویند، در حال حاضر جزو چهارمحال و بختیاری و در ۱۴ فرسنگی جنوب غربی اصفهان و در مجاورت شهر کرد واقع شده است تالاب چغاخور در دامنه کوه کلار و در ۳۹ کیلومتری جنوب بخش کیار از بخشهای شهرستان شهر کرد، واقع شده است و جایگاه پرندگان مختلف مهاجر می باشد. (فرهنگ جغرافیایی شهر کرد، ج ۷۰، ص ۲۲۱).
۵۸- Ibid, p. ۲۹۷.
بنا به گفته میناسیان، روستای «وستیگان» را نیز باید جزء اولین آبادی ارمنی نشین گندمان به حساب آورد (Minasian, Patmut' iwn periy Hayeri, p. ۲۹)
در سال ۱۳۱۴/۱۹۳۵م. چهار محال ۹ آبادی ارمنی نشین به اسامی ذیل داشته (آقبلاغ، حاجی آباد، ماموکان، موچکان، شاه بلاغ، سینگان، کنسارک بالا و پایین) (Ibid, p. ۴۷۰)
در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶م. همه اهالی روستاهای فوق به جز سه روستای ماموکا، حاجی آباد و سیرک به ارمنستان رفتند و هم اکنون هیچ ارمنی در چهارمحال زندگی نمی کند.
- ۵۹- Minasian, Cited, p. ۲۹.
هوهانیانتس تعداد آبادیهای فریدن را ۲۲ روستا نوشته و دو روستای آخری یعنی آقاگل و مورستان را جزء بلوک بربروت (برواری) محسوب دانسته است. (Hovhannians, PNJ, Vol I, p. ۳۲).
لئون میناسیان طی تحقیق جامعی که در باره زادگان خود، فریدن، نموده تعداد کل آبادیهای ارمنی نشین فریدن را از (۱۹۰۸-۱۹۰۶م.) بالغ بر ۵۷ روستا ذکر می کند. از این روستاها، ۳۳ روستا از بین رفته، ۸ روستا، اهالی آن به ارمنستان رفتند و ۱۶ روستا باقی مانده است. در حال حاضر تنها

آپاکا ()

- منطقه روستایی در حومه اصفهان است که ارمنیان در آنجا زندگی می کنند، این روستاها عبارتند از: «زنه (پلوران)، نساگرد، خویگان، غسرغن، سینگرد و سواران» (۵ روستا) (Minasian, Cited, p. ۲۲۰-۱)
- ۶۰- سپیانی، محمد، «ایرانیان گرجی»، ج ۴، اصفهان، آرش، ۱۳۵۸، ص ۱۳-۱۲.
- ۶۱- Hovhannians, PNJ, Vol I p. ۳۲-۳.
(Minaasian, Cited, p. ۲۹.) میناسیان دو روستای مورستان و آفاگل را جزء منطقه فریدن ذکر می کند.
- منطقه بربروت در سال ۱۸۶۵/۱۲۷۳ ه. آبادی ارمنی نشین و در سال ۱۹۳۳/۱۳۱۲ ش. ۲۲ آبادی ارمنی نشین و در سال ۱۹۴۶/۱۳۲۵ ش. ۹ آبادی ارمنی نشین داشته، لیکن در حال حاضر هیچ روستای ارمنی وجود ندارد. (۹-۴۷۸) (Minasian, Cited, p. ۴۷۸-۹)
- ۶۲- کراز در حال حاضر یکی از دهستانهای سه گانه بخش آستانه شهر اراک که راه آهن سرتاسری از آن می گذرد و از ۸۲ قریه کوچک و بزرگ تشکیل شده است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، ص ۲۳۰).
- ۶۳- Hovhannians, PNJ, Vol ۲, p. ۳۱۴. See also Minasian, Cited, p. ۴۸۲.
۶۴- کمره: در جنوب کراز، اکثریت اهالی کمره در سال ۱۹۴۶/۱۳۲۵ ش. به ارمنستان رفتند و تنها روستای ارمنی لیلهان بود که آنها هم در سال ۱۹۶۷/۱۳۴۶ ش. به تهران مهاجرت کردند. (Minasian, Cited, p. ۴۸۲.)
- ۶۵- Ibid, p. ۳۱۴.
- ۶۶- چاپلیق ناحیه ای در ۷۰ کیلومتری بروجرد.
- ۶۷- Ibid, p. ۳۱۳.
- ۶۸- کرون (Karvan): در غرب نجف آباد قرار دارد. این دهستان در سازمان آمار جزو شهرستان فریدن ولی در سازمان فرمانداری یکی از دهستانهای بخش نجف آباد شهرستان اصفهان منظور شده است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰، ص ۸۵)
- ۶۹- Hovhannians, PNJ, p. ۳۱۳.
- ۷۰- فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۱۱۳۷.
- ۷۱- اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۲۲.
- ۷۲- پیتر و دلاواله، سفرنامه، ص ۱-۱۷۰ و نیز رک ص ۴۴۳.
- ۷۳- همانجا، ص ۴۴۳.
- ۷۴- چنابدی، روضه الصفویه، گ ر ۷۱۷.
- ۷۵- همانجا، گ پ ۷۱۸.
- ۷۶- شاردن، سفرنامه، ج ۲، ص ۶۴۹.
- ۷۷- پیتر و دلاواله، سفرنامه، ص ۴۴۳.
- ۷۸- شاردن، همانجا و Raphael Du Man, Estate de la perse, p. ۸۵.
- ۷۹- تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۶ و در جای دیگر ۲۴/۰۰۰ خانوار گفته (همانجا ص ۴۰۰).
- ۸۰- Carmelites, Vol I, p. ۹۹.
- ۸۱- شاردن، سفرنامه، ج ۲، ص ۶۹۴.
- ۸۲- همانجا.
- ۸۳- رک: تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۶، Carmelites, Vol ۱, p. ۹۹.
- ۸۴- شاردن، سفرنامه، ج ۵، ص ۱۷۳۹.
- ۸۵- Chougassian, Vasken, S, "The Emergence of The Armenian Diocese of New Julfa in The Seventeenth Century", p. ۴۶.
- ۸۶- Arakel Cited, p. ۴۷-۸.
- ۸۷- تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۶.
- ۸۸- دولیه دلاند، آندره «زیباییهای ایران»، مترجم: دکتر محسن صبا، تهران، انجمن دوستداران کتاب، ص ۶۸.
- ۸۹- Arakel, Cited, p. ۶۰.
- ۹۰- دولیه دلاند، زیباییهای ایران، ص ۶۸.
- ۹۱- شاردن، سفرنامه، ج ۲، ص ۵۰۶.
- ۹۲- Ghougassian, Vasken, The Emergence of The Armenian Dioces of New Julfa, p. ۴۳-۴۴.
- ۹۳- Thevenot, jean de, "The travels of Mosieur de Thevenot into The Levant", trans: D. Lovel, ۳ parts, London, ۱۹۷۱, p. ۷۲.
- ۹۴- Hovhannians, PNJ, p. ۳۱۳.

لیلان کانون روستاهای ارمنی نشین دهستان دالائی کمره (شهرستان خمین)

دکتر مصطفی فرهادی

دالائی کم جمعیت ترین دهستان خمین و حد فاصل دهستان حمزه لو و رستاق در شرق و دهستان چاپلق در غرب می باشد.

در مرآت البلدان پاره ای از آبادیهای آن مانند "ده سفید"، "چهار طاق"، "طیب آباد"، "لکان" و "خان آباد" جزء بلوک حمزه لوی چاپلق نامبرده شده است.

نظیر آن نام "دالائی" دهی از دهستان مرو دشت بخش زرقان شیراز می باشد. نزدیک به این نام نامهای "دالستان"، "دالکی"، "دالو"، "دالوند"، "دالین" و غیره هستند که اولی نام دهی است در ساوه و نام موضعی در ساری و "دالکی" نام یکی از دهستانهای برازجان و نام دهی در همین دهستان است. دالکی همچنین نام رودی در فارس است و "دالو" نام دهی در شهرستان سقز و نام کوهی در فارس است. و سرانجام "دالوند" نام یکی از ایلهای کرد و دهستانی از خرم آباد می باشد و نیز نام طایفه ایست از لر کوچک که در زاغه خرم آباد می نشینند.

همچنین در سرزمین ماد در دره رود آجی چای و ناحیه تبریز کنونی قبیله ای به نام "دالیان" می زیستند.

دالائی همچنین نام خانوادگی برخی فنودالهای این ناحیه است.

ابراهیم دهگان در باره معنای واژه "دالائی" می نویسد:

"کلمه دالائی اولاً نام طایفه است و آنهم مأخوذ از دال به معنای عقاب گوشتخوار است که پارسیان قدیم اموات خود را بعد از مراسم مذهبی در اختیار این دسته از طیور جارحه می گذاشتند. شکل لغت چنین حکایت می کند که در این ناحیه دخمه بوده است. و این جنس حیوان در آنجا زیاد بوده."

گرچه این معنا با معانی بیشتر جایها و طوایفی که نامشان با واژه "دال" شروع می شود و همچنین با معنای "الوند" کوه عظیمی که دامنه جنوب غربی آن جزء دهستان دالائی و چاپلق است و نام دو گدار آن "دال خانی کوچک و بزرگ" (۷) مناسبت دارد، اما این گمان که این واژه واژه ای مغولی است نیز وجود دارد.

آپاکا ()

در زبان مغولی "از املاک و رقیبات دیوان آن چه به موجب و رسوم لشکریان متعلق باشد. "دالای" نامند. همچنین می دانیم که در قرن شانزدهم میلادی یکی از خانهای بزرگ مغول لامای بزرگ- رهبر آئین لاما یکی از شاخه های دین بودائی- را که مقیم دیر مرکزی در شهر لهاسا بود به عشیره خود دعوت کرد و او دین بودائیزم را در دیار مغولستان احیاء کرد. خان در پاداش این خدمات الهی لقب "دالائی" را به او تقدیم کرد که ترجمه تحت اللفظی آن به معنای دریاست یعنی اینکه در وسعت و عمق چونان دریاست. جمعیت دهستان دالائی در سرشماری ۱۳۴۵، ۸۷۲۱ تن بوده که در سرشماری ۱۳۵۵ به ۵۸۱۶ تن کاهش یافته است.

پاره ای از روستاهای این دهستان در گذشته نزدیکی مانند "کندا" و "لیلان" تماما" و پاره ای دیگر مانند "قورچی باشی" و "طیب آباد" و "چهار طاق" غالباً" ارمنی نشین بوده اند. اینان که کارآمدترین و زحمتکش ترین کشاورزان این ناحیه بوده اند به علت های گوناگون در زمان نخست وزیری قوام یا به ارمنستان شوروی و یا به تهران و مراکز استانها مهاجرت نموده اند.

این آبادیها ارمنی نشین عبارت بوده اند از:

- ۱- لیلیهان (لیلان): که پیش از ۱۹۴۶ خالص ارمنی نشین بوده و به تدریج از ارمنیان خالی شده است.
- ۲- دره شور: وضعی مانند لیلان داشته است.
- ۳- کندها (کندا): تا ۱۹۴۶ تماما" ارمنی نشین بوده و در حدود ۳۰ سال پیش از جمعیت ارامنه خالی شده است.
- ۴- داود آباد: وضعی مانند کندا داشته است.
- ۵- مزرا: مانند کندا و داود آباد بوده است.
- ۶- چهارطاق: خالص ارمنی نشین بوده و در تابستان ۱۹۴۶، قبل از برداشت محصول کالا" به ارمنستان شوروی مهاجرت کرده اند.
- ۷- مزراحسین: جمعیت متغیری از ارمنیان داشته است.
- ۸- ده سفید: همانند مزرا حسین بوده است.
- ۹- دانیان: نیمه ارمنی، نیمه مسلمان نشین بوده است.
- ۱۰- قوچی باشی و ورین قلعه قوچی باشی: دو سوم جمعیت آن (سیصد خانوار) ارمنی داشته، که پیش از دیگران شروع به مهاجرت کرده اند.
- ۱۱- نصرآباد.
- ۱۲- کجارستان (آرته چمن).
- ۱۳- بر گله.
- ۱۴- اسدآباد.

لیلان

"لیلان" از نامهای کمیاب جایهای در ایران است. نظیر این نام لیلان دهی از شهرستان مراغه است و "لیلان" دهی از سردشت مهاباد و سرانجام نزدیک به این نام "لیلستان" در کرج. حمدالله مستوفی در نزهت القلوب از شهری به نام لیلان در آذربایجان نام می برد که مردمانش ترک زبان بوده اند.

"لیلان" که به قول کسروی "چون ارمنی نشین است در نوشته های ارمنی آن را "لیلیهان" می نویسند. یکی از منزلگاه های بین راه همدان اصفهان بوده و جهانگردانی که از این راه گذشته اند در سفرنامه های خود از آن فراوان نام برده اند.

فلاندن حدود ۱۵۰ سال پیش لیلان را ارمنی نشین توصیف کرده و چه در موقع رفتن به کرمانشاه و چه در وقت برگشت به اصفهان در آنجا توقف کرده است. وی می نویسد:

آپاکا ()

“... در “عمارت” رفیقم موسیو گست مریض شد... روز بیست و هشتم حالش کمی بهبودی یافت ولی برای آنکه بدتر نشود بیش از دو ساعت پیش نرفته در دهکده ارمنی نشین “لیلان” که در سفر پیش شب را در آن به سر بردیم متوقف شدیم. هنوز پیاده نشده عده ای را از دور دیدیم پیش می آیند. در جلوی آنها یک نفر اروپائی به نظر می رسید. با چادری سبز رنگ سرش را پوشانده بود (؟) تا از آفتاب مصون باشد... این شخص موسیو “لوبارون” بود... موسیو “بود” هم مانند ما در لیلان بماند.

هر چه هر کدام جهت نهار داشتیم روی هم ریخته در زیر چادری به جلوی دشت خندانی به عیش و نوش پرداختیم.

بر روی قالی ترکی

منزل و غذا مهیا

من به فکر زندگی

چه کردند دو رفیقم...”

“غذای ما بد نمی آمد چه در صبح چند بلدچین کشته آنها را گوشت لای پلو قرار دادیم. موسیو “بود” نیز ضیافت را با بطری شراب اعلاای پرتقالیش تمام گردانید.”

ده سال پس از فلاندن چریکف در سر راه خود از بروجرد به گلپایگان و اصفهان از لیلان گذشته است. وی در این باره می نویسد:

“... کوههای دره که تمام می شود جای مسطحی دارد که محال کزاز از محال کمره جدا می شود در این جای مسطح نزدیک به جاده ده لیلی آباد است و ساکنین آنجا چهل خانوار از ارمنیان هستند و در نزدیکی این زمین مسطح سه پارچه روستاهای دیگر نیز معلوم گردیده و به نظر می آید و ساکنین آن روستاها نیز ارمنی می باشند و در هر دهی پانزده خانوار ساکن می باشند. در این چهار پارچه روستا هشتاد و پنج خانوار از ارمنی هست و اینها از نوه و نتیجه آن ارمنیانی هستند که شاه عباس از جلفای کنار رود ارس کوچانیده آنان را و به مکان های گوناگون ایران آنها را ساکن نموده است. اسامی این سه ده مزبور از قرار تفصیل است “داود آباد” و “کنه لر” (؟) و “گرچی باشی” (فورچی باشی).

در ده لیلی آباد کلیسای کوچکی است که دو نفر کشیش دارد که در تحت حکم خلیفه اصفهان می باشند.”

جکسن استاد دانشگاه کلمبیا نیز که هشتاد سال پیش به ایران آمده است، می نویسد:

“شب سومین روز را در “لیلههان” توقف کردیم که سکونتگاه حدود هزار خانوار بود که به استنباط من اکثرا” ارمنی بودند. در اینجا با کشیش محلی حضرت رابین یوسف که مشغول تبلیغ دین در میان اهالی بود آشنا گشتیم.

او زبان انگلیسی را که در میسون رضائیه آموخته بود خیلی خوب صحبت می کرد... وی اطلاعات سودمندی در باره راهی که روز بعد در پیش داشتیم به من داد و به من توصیه کرد که راه طولانی تر خمین را در پیش گیرم. زیرا راه کوتاها در آن ایام مأمّن راهزنان شده بود.”

کتاب قالی ایران نیز مطالبی تحت عنوان “کمره و روستاهای ارمنی نشین جنوب اراک”، در باره ارمنیان کمره و روستای “لیلان” و قالی های آن دارد: سسیل ادواردز تحت عنوان “کمره و روستاهای ارمنی نشین جنوب اراک” می نویسد: ارمنیان شمال غربی و مرکز ایران از لحاظ اجتماعی و تاریخی یکی از جالب توجه ترین اقلیتهای ایرانی را تشکیل می دهند.

چنین روایت شده است که شاه عباس در اوایل سده هفدهم در حدود ۲۵۰/۰۰۰ نفر از اتباع ارمنی خود را از موطن آنها در نزدیکی جلفا و ایروان و قارص، به نواحی حاصلخیز ولی کم جمعیت واقع در شمال پایتخت خود منتقل کرد. بدون شک هدف وی از این کار مراقبت و حفاظت مرزهای خود بود. چه کشور قدیمی ارمنستان بین او و سلطان عثمانی تقسیم شده بود. و به این جهت مرزهای او در همسایگی سرزمینی بود که مردمی بیگانه و مخاصم در آن سکونت داشتند. از این نظر وی به اجبار اتباع ارمنی خود را به ناحیه ای انتقال داد که نتواند برای او تولید

آپاکا ()

مزامحت کنند. نوادگان این عده از ارامنه اظهار می نمایند که یک سوم اجداد آنها در این مهاجرت از بین رفتند. با تجربیاتی که اخیراً در نواحی نزدیکتر به کشور خود به دست آورده ایم این نکته را می توان پذیرفت. ولی با وجود این، عده زیادی از آنها به مقصد رسیدند و در نواحی مغرب و مرکز ایران جوامع جداگانه ارمنی تشکیل دادند و این جوامع با یکدیگر پیوستگی زیاد داشتند. تا به امروز نیز ارمنیان ایران در این نواحی به سر می برند. جمعیت اصلی و شهر نشین ارمنی در حومه شهر اصفهان مستقر گشتند و نام جلفا ناحیه ای واقع در ارس را که زادگاه اغلب مهاجران بود، بر آن نهادند. بقیه این مهاجران در کمره و چهارمحال و جابلق و فریدن سکنی گزیدند.

دهقانان ارمنی، نژادی آرام و هشیار و خوش بنیه و از دهقانان ایرانی پاکیزه تر و منظم تر و پرکارتر و صرفه جو ترند و در کشت و زرع نیز بر آنان برتری دارند. روستاهای آنها معمولاً وسیع است و با درختان تبریزی و بید و موستانهای پهناور احاطه شده است. این روستاها به مالکان مسلمان تعلق دارد و آنها از داشتن مستأجران ارمنی بسیار راضی هستند. در حال حاضر ایرانیان جامعه آنها را به رسمیت می شناسند و حق انتخاب نماینده در مجلس نیز به آنان اعطاء شده است.

مهمترین روستاهای ارمنی نشین در بخش کمره واقع شده است روستای لیلیان برجسته ترین روستای این ناحیه به شمار می رود. بازرگانان و دوستان قالی در آمریکا با این نام آشنایی زیاد دارند. در حالی که در اروپا عده ای معدود آن را می شناسند. لیلیان در بین هفت روستای ارمنی نشین (با ۲/۵۰۰ نفر جمعیت)، که نزدیک به یکدیگر در دره حاصلخیزی واقع در چند میلی شمال غربی شهر خمین قرار گرفته، بزرگتر است. مردم کلیه این هفت روستا به قالیبافی اشتغال دارند. اغلب آنها قالیچه و قالیهایی به قطع ۹×۱۲ می بافند که از لحاظ طرح و رنگ بسیار به هم شبیه هستند. قالیچه ها معمولاً به قالیچه های لیلیان یعنی بزرگترین روستای این ناحیه معروف هستند. مردم این روستاها قالیهای خود را یک پوده و بسیار فشرده می بافند و در پرداخت آنها مهارت بسیار دارند و این کار را طوری انجام می دهند که قالی سطحی مخملی و نرم پیدا می کند. روستاییان در این صنعت از پشمی که از گوسفندان خود به دست می آورند استفاده می کنند و مراحل ریسندگی و رنگرزی را نیز خود انجام می دهند. برای متن قالیها از قرمز دوغی استفاده می کنند (بعضی اوقات این توهم در من ایجاد می شود که آنیلین نیز به آن اضافه می کنند) و برای تهیه مایه های فرعی آنیلین به کار می برند و آنقدر شعور دارند که با صراحت به این امر اذعان کنند. طرحهایی که به کار می برند زیبا و جالب توجه نیست و از این رو با جنس مرغوب قالیهایی که تهیه می کنند مطابقت ندارد. مردم روستای لیلیان مانند هزاران قالیبافی که قالیهای ساروق را می بافند تصور می کنند مردم آمریکا تنها خریدار یک طرح هستند و به این جهت سالهای متمادی است که همان یک طرح را در بافته های خود پدید می آورند. طرحی که به هیچ وجه نمی توان آن را ایرانی خواند.

مدرسه لیلان

مدرسه مذهبی و مرکزی ارمنیان کمره در سال ۱۹۰۸ م. افتتاح گردیده است. این مدرسه با کمک مالی "هونانیان" و به وسیله اسقف باگرات وارتابت وارتازاریان، و با خودیاری و کمک کاری اهالی ساخته شده است. زمین مدرسه با مساحت ۳۰۰ متر مربع همراه با دو ساعت آب- به اندازه یک آسیاب- توسط مرحوم حاجی عباس خان دالائی وقف گردیده است.

جنس تخته سیاه، از جنس سنگی سیاه و نرم به نام "ترتاکار" (Tertakar) با قابی چوبی بوده، و دانش آموزان نیز هر کدام برای خود لوح داشته اند.

مدرسه همچنین دارای کتابخانه، سالن سخنرانی و تأثر بوده و از اولین نمایشنامه هایی که به وسیله دانش آموزان بر صحنه آورده شده، یک نمایشنامه مشهور ارمنی به نام "آنوش" و "مرگ پیرم خان" بوده است. از آغاز کار مدرسه قرار بر این نهاده بودند، که هر بچه ای که غسل تعمید می گرفت یک ریال و هر کس که عروسی می کرد پنج ریال به نفع مدرسه بپردازد. ولی اهالی اغلب بیش از اینها به مدرسه کمک می کردند.

آپاکا ()

حقوق معلمین توسط خلیفه گری پرداخت می شده و معلمین هر چند گاه در خانه یکی از اهالی مهمان بوده اند (۲۳). مدرسه مرکزی لیلان در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸)، ۱۱۸ دانش آموز پسر، ۲۵ دانش آموز دختر و چهار آموزگار بوده است.

لیلان افزون بر زنان قالیباف ماهر و کشاورزان با تجربه و کوشا، از پیشه وران و صنعتگران ماهری نیز برخوردار بوده است که از آنجمله استادکاران بنامی در تعمیر و تنظیم آسیاب های آبی داشته که اصطلاحاً "آسیو چاق کن" نامیده می شده اند. اغلب آسیابهای منطقه و از آنجمله ۹ آسیاب مشهور "نازی" توسط این استادکاران تعمیر و تنظیم می شده است.

خود لیلان نیز یک آسیاب آبی "همیشه گرد" و یک آسیاب زمستانگرد داشته است.

لیلان طبق آمار دقیقی که به سفارش کلیسای ارمنیان اراک در حدود نیم قرن پیش تهیه شده است در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) ۱۷۳ خانوار با ۹۱۱ تن جمعیت داشته است.

لیلان در سال ۱۳۲۸

آخرین اطلاعات درباره لیلان مربوط است به فرهنگ جغرافیایی ارتش و چند سر شماری دیگر در فرهنگ جغرافیایی ایران درباره لیلان آمده است:

"قصبه. جزء دهستان دالائی ۱۵۰۰۰ کیلومتری باختر خمین. ۸ کیلومتری جنوب راه خمین به اراک. در جلگه. معتدل. سکنه ۱۶۷۴ تن. مذهب اهالی مسلمان و مسیحی. زبان فارسی-ارمنی آب از قنات محصولات غلات تریاک، چغندر قند، پنبه باغات بادام. شغل اهالی زراعت و قالیچه-بافی و ژاکت بافی. از راه شوسه خمین به اراک راه فرعی به آبادی دارد."

لیلان در سرشماری عمومی آبانماه ۱۳۴۵

اولین آمار اقتصادی روستای لیلان در این سرشماری منعکس شده است که آمار مربوط به زمین های زیر کشت آن مبالغه آمیز به نقل می رسد: "جمعیت ۹۰۰ تن در ۱۵۳ خانوار. در جلگه. راه خاکی. دارای دبستان. آب از قنات و چاه نیمه عمیق. زمین زیر کشت گندم آبی ۹۰۰ هکتار. گندم دیم ۳۰۰ هکتار. جو آبی ۱۰۰ هکتار. سایر محصولات زراعی ۶۰۰ هکتار. باغ و قلمستان ۵ هکتار. محصولات عمده پیاز و جو و گندم و سیب زمینی و لوبیا. تعداد دام گاو و گوساله و گاو کار ۲۸۰ و گوسفند و بز ۱۲۰۰ و الاغ ۱۰۰ رأس."

در آخرین آمار دقیقی که بعد از انقلاب، توسط جهاد سازندگی از زمینهای زیر کشت روستاهای منطقه گرفته شده است. زمینهای زیر کشت لیلان شامل: ۲۱۰ هکتار گندم آبی، ۱۰۰ هکتار جو آبی ۳۵۰ هکتار حبوبات، ۵۵ هکتار نباتات علوفه ای و ۹ هکتار سیب زمینی و پیاز بوده، که جمعاً ۷۲۴ هکتار می شود و این نشانه آبادی بسیار لیلان است، و بالاترین سطح زیر کشت را در بین روستاهای دهستان دالائی دارا می باشد. "قورچی باشی" با ۷۰۴ و "استهلیک" با ۶۹۴ هکتار زمین زیر کشت، به ترتیب در مقام دوم و سوم بوده اند.

در همین آمار اخیر ۷ رشته قنات، ۸ حلقه چاه عمیق و ۲۰ حلقه چاه نیمه عمیق و همچنین تعداد ۶۰۰ گاو و گوساله و ۲۰۰۰ میش و بره و ۵۰۰ بز و بزغاله از این روستا گزارش شده است.

منابع

- ۱- ماهنامه آینده، سال دهم شماره ۱۰ و ۱۱ (دی و بهمن ۱۳۶۳)، سال ۱۲ شماره ۹ و ۱۰ (آذر و دی ۱۳۶۵).
- ۲- ماهنامه چیتا، سال چهارم شماره ۱ (شهریور ۱۳۶۵).
- ۳- ماهنامه زیتون شماره ۲۵ (تیرماه ۱۳۶۲).
- ۴- ماهنامه فروهر شماره ۵ (مهر ماه ۱۳۶۲).
- ۵- نامه فرهنگ ایران، دفتر سوم ۱۳۶۷.
- ۶- مرآت البلدان ناصری، ج ۴.
- ۷- تاریخ جامع ادیان نوشته جان ناس تهران ۱۳۵۴.
- ۸- کاروند کسروی تهران ۱۳۵۵.
- ۹- اوژن فلاندن، سفرنامه، تهران ۱۳۵۶.
- ۱۰- سیاحتنامه مسیو چریکف.
- ۱۱- سفرنامه جکسن تهران ۱۳۵۲.
- ۱۲- سسیل ادواردز، قالی ایران تهران.

جایگاه دولت چغتائیان مغول در تاریخ ماوراءالنهر و خراسان

دکتر لقمان بایمت اف

تاخت و تاز مغولان به طور نابود کننده ای در سرنوشت تاریخی ملل مطیع از جمله مردمان آسیای مرکزی انعکاس یافت. کشتار جمعی مردم، ویرانی شهرها و روستاها، صدمه بسیار بزرگی به زندگی اقتصادی و فرهنگی کشور وارد آورد. این کشورگشائنها با ویرانی و نابودی همراه بود و رویهمرفته باعث از بین رفتن تمدن کهن آسیای مرکزی شد. یوغ مغول، ترقیبات جامعه آسیای مرکزی را برای چندین سده به عقب انداخت. زندگی شهری، سیستم-آبیاری، تولیدات کشاورزی و بخشهای توسعه یافته زیادی در آسیای مرکزی از تاخت و تاز شدیداً صدمه دید. با این همه کاهش فاجعه آمیز جمعیت مخصوصاً "مالکین زمین و کاسبان، به دلیل تاخت و تاز مغولها روی می داد. هلاکت جمعی اهالی شهرها و روستاها در سالهای دهه بیست قرن سیزدهم باعث کمبود نیروی کارگر در اقتصاد کشور شده مخصوصاً در وضعیت کشاورزی تأثیر منفی گذاشت. اشراف و اعیان مغول و ترک نظامی بادیه نشین تعداد بسیار زیادی از حیوانات اهلی را از دست ساکنان کشورهای مطیع گرفتند کمبود شدید نیروی کار برای شخم زمین بوجود آمد. دهقانان و کاسبان از زادگاهشان متفرق شدند.

لشکرکشی های غارتگرانه مغولها نه تنها در زندگی سیاسی و اقتصادی کشورهای مطیع بلکه در حیات اجتماعی نیز تأثیر زیان آوری گذاشت. هنگام تاخت و تاز، فئودالهای محلی زیادی که زمین و املاک خود را از دست داده بودند، متضرر شدند. بعد از استیلای مغول و ترک ترکیب نژادی «ماوآءالنهر» که اهالی آن مثل سابق از تاجیکها و ترکها تشکیل شده بود خیلی کم تغییر یافت در حالیکه ترکیب طبقه حکمفرما نیز گسترش و تغییر می یافت. در

آپاکا ()

نتیجه تغییر ترکیب نژادی قشر فوقانی، دگرگونی‌هایی در تمام نظام از جمله در خط مشی سیاسی حکمرانان جدید صورت گرفت. ساختار طبقه حکمفرما و به طور کلی طبقه فئودال توسط نمایندگان اشراف و اعیان مغول-بادیه نشین تکمیل شد. این ساختار نه تنها نقش بسیار مهمی در دولت ایفا کرد بلکه تا حدودی دارای برتری نیز بود. خانهای مغول، رقبای جدید خود را حمایت می کردند. بخش اعظم طبقه حاکم به نوبه خود قبل از هر چیز، اشراف و اعیان بزرگ، با فاتحین سازش نمودند، که این امر به آنها امکان داد نه تنها در حاکمیت باقی بمانند بلکه املاک و اراضی خود را حفظ کنند. با این همه جریان نزدیکی اشراف و اعیان مغول- ترک بادیه نشین با اشراف بومی شهری ساده نبود زیرا این جریان ها از روزهای اول حکمفرمایی بادیه نشینان، با مخالفت‌هایی از طرف اشراف شهری مواجه بود. حکمرانان محلی نیز با مفتنم شمردن مقام اداری خود و اغماض از دستگاه اداری مغول، اهالی زحمتکش را به وسیله عوارض تحمیلی مختلف تحت فشار قرار می دادند. لازم به یاد آوری است که در این دوره نظام برده داری شدیدا تقویت و تعداد برده ها در تمام سرزمین امپراتوری از جمله در آسیای مرکزی افزایش یافت.

دولت چغتایان مغول همچون دیگر ویژگی های مغولها با شکلهای کوچ نشینی و بومی مخصوصا "شکلهای کهن اداری هماهنگ بود. اشراف مغول در تعیین نهادهای عالی، حاکمیت سازمانهای مخصوص مرکزی و تشکیلات اداری محلی، هم آداب و رسوم خود و هم ساختار اداری ملل کهن آسیای مرکزی و به طور اساسی نظم موجود در امپراتوری خوارزمشاهیان را در نظر داشتند. ضمنا، مغولها، شغلها و رتبه های مخصوصی از سازمانهای اداری چینی و مخصوصا "سازمانهای دولتی مغول را رایج می کردند.

چغتای خان مغول در دوره اولیه حکمرانی خود طرفدار استثمار نامحدود، وحشیانه و بی رحمانه ملل کهن و همچنین دشمن سرسخت کشاورزی محسوب می شد. سیاست او باعث رکود آتی حیات اقتصادی آسیای مرکزی شد، با این حال سیستم اقتصادی دامداری کشور تقویت یافت. رویهمرفته خان مغول، چغتای خان، به خطر تجزیه طلبی فئودالهای کوچ نشین مغول پی برده و همیشه مشتاق استحکام حاکمیت مرکزی بود. پیدایش مقام ها و مناصب دولتی در ماوراءالنهر در زمان حکمرانی او در وضعیت پیچیده ای از مبارزه، دو نظریه اجتماعی- سیاسی در میان اشراف حاکم مغول پدید آورد. نظریه اول به خاطر ادامه شکلهای اعمال زور ناهنجار بر روی اهالی کشورهای مطیع به منظور حفظ و پایداری معیشت کوچ نشین و اقتصاد برجسته بود. دومین نظریه، کوشش ملایم تر استثمار، احیاء و توسعه کشاورزی و زندگی شهری را منعکس می کرد. تضاد این دو نظریه در تمام تاریخ «چغتایان» تداوم یافت. چنین تضاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی که همیشه جنبه هجومی داشت، تامدتی طولانی، تازمان تأسیس دولت اشترخانها ادامه داشت. سیاست حاکمان آسیای مرکزی یعنی «محمود یلواج و مسعود بیک» نتوانست اعمال تخریبی عواقب تاخت و تاز و اولین نظریه اجتماعی- سیاسی فوق الذکر را متوقف کند، با وجود این، سیاست حاکمان در مرحله معینی نقش کم و بیش مقاومت کننده ای ایفا نمود که در نقشی مثبت باقیود معین تجلی می یافت. در مبنای اصلاحات «محمود یلواج و مسعود بیک» ثبت دقیق درآمدها و مالیاتها و همچنین از بین بردن بیدادگری بادیه نشینان مغول قرار داشت. طبیعی است که این اصلاحات بدون توجه به تمایلات اهالی زیر سلطه و فقط با توجه به تمایلات قشر فوقانی فئودالی صورت می گرفت. خاندان «محمود یلواج» با تعقیب منافع مغرضانه خود و با ثروتمند شدن در نظام مغولها همزمان سعی کرد آن را از ورشکستگی نهایی با کمک فئودالهای بادیه نشین مغول نجات دهد. لیکن نیروهای «محمود یلواج» در نهایت نتوانستند غارت و ویرانی طرفداران استبداد را متوقف کنند. در هر جاکه کشورگشایان هجوم می بردند شهرها و روستاها ویران می شد. در جریان کشورگشایی مغولان در ماوراءالنهر و خراسان و در جنگهای بعدی فئودالها، شهرها و روستاها و سیستم آبرسانی ویران شد. غارتها و ویرانیهای بی رحمانه مغولها باعث رکود شدید اقتصادی قبل از هر چیز در واحه های شکوفان آسیای مرکزی شد.

توسعه طلبی مغولها که تا اندازه زیادی باعث مهاجرت قبایل جادر نشین به آسیای مرکزی شد بر رونق گرفتن طرز زندگی کوچ نشینی دلالت می کرد. تاخت و تاز کوچ نشینان به آسیای مرکزی و ایران را باید از یک سو همچون توسعه طلبی «بربرها» و از دیگر سو همچون گسترش واقعی جغرافیایی فرهنگ و سنت صحراگردی در مشرق اسلامی بررسی نمود.

آپاکا ()

مهاجرت عظیم صحراگردان و تقویت سیستم دامداری در زمان مغولها مدت زیادی مانع احیاء کشاورزی در ماوراءالنهر شد. قبایل مغول و ترک که در مناطق آسیای مرکزی باقی مانده بودند بعد از تسخیر آن دیار در طی زمان طولانی به روش زندگی کهن روی نیاوردند و به زندگی کردن با مالکین زمین در یک جا عادت نکردند. زمینهای قابل کشت زیادی از جمله در نزدیکی شهرهای بزرگ برای سالهای زیادی رها شده بود. درختان پرمیوه باغها برای سوخت قطع و تنها بخش کمی از آنها نگهداری می شد. رشد دامداری کوچ نشینی و تبدیل زمینهای کشاورزی به چراگاه ها در آسیای مرکزی یک رشته از دلالتی بودند که باعث عقب ماندگی اقتصاد منطقه شدند. تاخت و تاز مغولها ضربه سختی به گردش پولی و تجارت محلی آسیای مرکزی وارد آورد. تجارت پولی برای مدتی در مناطق زیادی عملاً از بین رفت. تحقیقات سکه شناسی نشان می دهد که تولید کم و بیش منظم سکه های مسی سیم اندود شده در سالهای هفتاد در ضرابخانه های سمرقند، بخارا، و امالغ انجام می شد. در مناطق دیگر ماوراءالنهر زمان زیادی سکه نمی زدند یا تولید آنها تصادفی و محدود بود و نمی توانست نیاز منطقه را به اندازه لازم تأمین کند. آسیای میانه در ربع دوم قرن سیزدهم میلادی «وضعیت بدون سکه» را تحمل کرد. در اکثر مناطق ماوراءالنهر از جمله بخارا و سمرقند حجم مبادلات داخلی به شدت کاهش یافت.

کشور گشائی مغولها که باعث رکود کشاورزی شد در وضعیت توده های مردمی نیز انعکاس یافت. استثمار اهالی بومی آسیای مرکزی توسط حکمرانان مغول بسط و توسعه می یافت و تدریجاً شدت می گرفت. سیاست غارتگرانه مالیاتی، رشد استثمار فئودالی، سوء استفاده و ظلم استیلاگران موجب فقیر شدن اهالی بومی می شد. این سیاست در برجیدن بی رحمانه مالکین زمین پایه ریزی شده بود. ستم فئودالی به خاطر مالیاتهای زیاد شکل خشن و کاملی به خود گرفت. سیاست اقتصادی و مالی مغولها و حاکمان آنها عامل مهمی برای رکود بعدی و کسادی دراز مدت اقتصاد سرزمین و تخریب کشاورزی و زندگی شهری شد. استثمار وحشیانه مغول نیروهای مولد منطقه را ضعیف کرده بود.

دولت چغتایان مغول در نتیجه رشد تدریجی قدرت و گسترش مرزهای به ارث رسیده بوجود نیامد بلکه در جریان مهارت استیلای عظیم قبایل مغول- ترک در آسیای مرکزی و ترکستان بوجود آمد. قبایل مغول که هسته دولت چنگیزی را تشکیل می دادند، نسبتاً در مدت زمان کوتاهی آسیای مرکزی را فتح کردند. اشکال اساسی مالکیت زمین در دولت «چغتایان مغول» بصورت اراضی دیوانی، املاک «اینجو یا خاص اینجو» که متعلق به خان و خویشاوندان او بودند، املاک خصوصی فئودالها، ملک اشراف مغول و گاهی بومی بودند. درآمد های اراضی دیوانی از طریق دستگاه دارائی دولت جمع آوری یا وقف خرید می شدند و برای پوشش مخارج دولتی در حق مالکیت مشروط، اساساً به اشراف نظامی - بادیه نشین برای تغذیه جنگجویان و گاهی به مردم خدمتکار در دستگاه بوروکراتیک پرداخت می شد. مساحت این اراضی از بابت اخذ درآمدهایی که برای بودجه دولتی اختصاص یافته بود، کاهش پیدا کرد.

درآمدهایی که از املاک «اینجو» به دست می آمد معمولاً برای نیازمندیهای سران دولت و اعضاء خانواده آنها، برای خان و برای دیگر خویشاوندان چنگیز خان و برای نسل او و همچنین برای تابعین آنها مصرف می شد. املاک «اینجو» در ماوراءالنهر در حقیقت از املاک «ابلخانهای ایران» متمایز نبود. آنها از مالیات معاف بودند. خانها، املاک «اینجو» را خیلی به ندرت برای استفاده در اختیار فئودالها قرار می دادند یا در برابر اعطاء عناوین به نظامیان و علمداران دولتی و یا برای وقف و غیره تحویل می دادند. میزان این املاک در زمان مغولها معلوم نیست. از نظر حقوقی، املاک اقطاع مثل قبل دولتی به حساب می آمد، لیکن در عمل به ملک موروثی اشراف نظامی بادیه نشین مبدل شد. اندازه «اقطاع» متفاوت بود، اراضی که توسط خانهای مغول به فقهای مسلمان با رتبه های متفاوت برای وقف ارائه می شد مانند زمانهای پیشین از پرداخت مالیات خزانه دولت معاف بود و میزان این گروه از اراضی افزایش یافت، مالکین وقف، «اینجو» و املاک فئودالی «ملک» عملاً بدون کنترل مالیات دریافت می کردند.

آپاکا ()

«اداری» و «مقاسمه» اراضی مرتعی بودند که به قبایل کوچ نشین مغولها تعلق داشتند. این اراضی از نظر حقوقی به قبیله تعلق داشت، لیکن در حقیقت توسط قشر فوقانی قبیله اداره می شد. در زمان «چغتائیان» اراضی مشترک روستائی نیز وجود داشت، در واقع میزان این اراضی خیلی کم بود.

«سویورغال» همچون سازمان مخصوص دادخواهی ها که می توانست هم کوچک و هم خیلی بزرگ باشد در زمان مغولها بسط یافت. در زمان اولین خانهای مغول اراضی و دیگر اموال منقول و غیر منقول فقط به صاحب منصبان نظام، به اشخاص حقیقی نیز اعطاء می شد. «سویورغال» به معنی شکل کاملتر ابراز شده برای فرمانروایی فتودال- بادیه نشین بر زمین داران کهن می باشد.

باید ذکر کرد که بررسی منظم دستگاه دولتی و اداری- سیاسی ماوراءالنهر بعد از تسخیر آسیای مرکزی از جانب مغول نیز صورت گرفته است. نهادهای حاکمیت که در زمان مغولها و کوچ نشینان وجود داشتند، برای ایجاد حکومت پایدار بر کشورهای مطیع قبل از هر چیز برای اهالی کشاورز در ماوراءالنهر و خراسان کمتر مناسب بودند. ایجاد دستگاه بووکراتیک پایدارتر و مؤثرتر، ضروری به نظر می رسید. جریان کشور گشایی از ماوراءالنهر شروع می شود و به طور کامل در حکمرانی «کیک خان» (۱۳۲۶-۱۳۱۸م) خاتمه می یابد. نهادهای رهبری که در دوره حکمرانی «چغتای خان» (۱۲۴۲-۱۲۲۷م) بوجود آمدند در جریان فرمانروایی بعدی خانهای مغول بسط و استحکام یافتند. تکامل ساختار دولتی در ماوراءالنهرمشهود می گردد.

مناسبات دو جانبه و سلسله مراتب (تبعیت مادون از مافوق) حاکمیت بین خان «اولوس» و قآن بزرگ امپراتوری مغول در اثر بعضی خصوصیات رهبری دوگانه امپراتوری مغول و «اولوس» «چغتای خان» نمودار می شود. مزیت های حاکمیت خان خیلی زیاد بود. او مدیر کل تمام اموال دولتی به حساب می آمد. او حق داشت اراضی را تقسیم کرده و خصوصیت مشروط یا مورثی دستگاه دولتی را صادر کند و به شکایات اشخاص عالی مرتبه و اشخاص دارای مقام رسمی رسیدگی نماید. او باید امور نظامی را اداره می کرد، سپهسالاران را تعیین و برکنار می کرد. حاکمیت خانهای مغول از نظر تئوریک نامحدود به حساب می آمد. اما در حل امور مهم دولتی خان «اولوس» باید با مأموران عالیرتبه (فورولتای) مشورت می کرد. چنین جلساتی در زمان پیشرفت امپراتوری مغول در سازمانهای مخصوص حکومتی برگزار می شد. لیکن در شرایط نفاق فتودالی و تضعیف حاکمیت مرکزی «فورولتای» (مخصوصاً «اولوس»)، اگر حتی در صورت برگزاری آنها عملاً هیچ اهمیتی نداشتند، لیکن با سوء استفاده از ضعف حاکمیت مرکزی، امراء نمایندگان بزرگ نظامی و اصناف که سعی می کردند مقامهای کشوری را نیز تصرف کنند در فورولتای اهمیت ویژه به دست آوردند.

لازم به ذکر است که در ساختار دستگاه اداری «چغتائیان مغول» دیوانها (دستگاههای اداری) دایر بودند. لیکن در مورد چگونگی وظایف رسمی دیوانهای اساسی دیگر نهادها، نگاهها و سازمانهای مختلف در آن زمان و مسائل دیگر که با نظام ساختمان دولتی ارتباط داشتند، به تحقیقات بیشتری نیاز است، با این حال از منابع موجود چنین بر می آید که در دولت چغتائیان مغول، همچنین دیگر «اولوسهای» مغول، نهادهای رهبری که از یکسری دیوانها تشکیل شده بودند، اساسی ترین آنها دیوان بزرگ بود که در رأس همه دیوانها قرار داشت و دیوانهای دیگر تابع او بودند.

ساختمان نظامی که بر اساس بنیادهای اداری دولت ایجاد شده بود در نهایت باعث انشعاب مخصوص به خود در درون حاکمیت شد. قشون «چغتائیان مغول» شامل چریک های قبایل مغول و ترک کوچ نشین بود. طبق سنت قدیمی ملتهای کوچ نشین، چریک ها از روی علائم قبیله ای بوجود می آمدند. رؤسای قبایل، فرماندهی عالی مقام ها و مناصب امرا را اشغال می کردند (هزاران و تومان ها).

در همه جا دولت در دست مغولان قرار داشت و در مطابقت با نظریه «یاسای بزرگ»، دولت و اتباع متعلق به خان بود. این ادعا به هیچوجه در تئوری بررسی نشده است و طرفداران این تئوری دارای قدت کافی نبودند تا این «استبداد چنگیزی» را در عمل به اجرا گذارند. با منعکس کردن تمایلات قشر فوقانی قبایل مغول که فتودال شده بودند مجموعه قوانینی برای مساعدت در استحکام حاکمیت آن بر اهالی کشورهای تسخیر شده شرقی توسط مغولها

آپاکا ()

تدوین شده بود، در حالیکه این «قوانین استپی» با شرایط جوامع کشاورزی- شهری محلی که در درجه بالاتری از پیشرفت قرار داشتند سازگار نبودند. از این جهت پیوسته مناقشاتی بین اهالی مطیع محلی و استیلاگران روی می داد. به منظور تحقق سنن استپی، اشراف نظامی بادیه نشین مدت زیادی با بت پرستی، بودایی و مسیحیت ارتباط داشتند. مبارزه درونی طبقه حاکم از یک طرف بین اشراف ترکی و مغول نظامی بادیه نشین و فتودالهای کهن تاجیکی از طرف دیگر تا حدودی با مسائل مذهبی ارتباط داشت لیکن به محض مرتبط ساختن تملیلات خانهای مغول و نوبانها (نویس ها) با اشراف بومی این تضادها متعادل شدند، تغییر کردند و مقررات حقوق عادی کوچ نشینان با شرایط متغیر تاریخی و فرهنگی معیشتی در آسیای میانه سازگار شد. رویهمرفته در ماوراءالنهر همچون کشورهای شرق اسلامی که توسط چنگیز خان فتح شده بودند موازین اسلام و شریعت در امور قضایی و در حیات روزانه اهالی محل حفظ شده بود و نسبتاً دوره طولانی لازم بود تا اسلام بتواند مذهب حاکم باشد و بر آیین بودائی و مسیحی که توسط مغولها در آسیای مرکزی توسعه یافته بود پیروز شود. اگر چه بعضی از خانها با گذشت زمان به اسلام گرویدند و به اعتبار فارسی- تاجیکی پی بردند، ولی همچون مخربین فرهنگ ماوراءالنهر و خراسان عمل می کردند.

وضعیت ملل مطیع در وهله اول اهالی زحمتکش، با توسعه احکام «یاسای بزرگ» چنگیزخان در منطقه آسیای مرکزی بدتر شد. آداب و رسوم و سنن، مذهب و معیشت ملل مطیع توسط مغولها شدیدا پایمال می شدند. ستم و زورگوئیهای خانهای مغول باعث اغتشاش و قیام می گردید.

رویهمرفته در اساس فلسفه دولتی «چغتائیان مغول»، «یاسای بزرگ» قرار داشت. «یاسای بزرگ» هرگز با اصول اساسی مسلمانان مطابقت نداشت. دولت «چغتائیان مغول» که توسط مغولها در نتیجه تسخیر ایجاد شد به اندازه کافی دولت محکمی نبود. این دولت نزدیک به ۱۴۶ سال دوام یافت. آنگونه که خاطر نشان شدیم از همان آغاز، اتحاد آن را ناهمگونی مناطقی که در آن وجود داشتند و همچنین شکل های سازمانی کوچ نشینی سنتی مغولها که برای بعضی سلسله ها (خاندان) سرنوشت ساز بودند تهدید می کردند. دولت پیوسته هیجانات داخلی زیادی را تحمل می کرد.

«چغتائیان مغول» مدیران دلسوزی نبودند. آنها در جریان عملیات نظامی باعث فروپاشی بنیادی کشورهای تسخیری خود که در آنها جریان های بزرگ تاریخی روی داده بود، شدند. تملیلات اصلی پیشرفت تاریخی فتودالیسم را در آسیای مرکزی فلج کردند. استیلاگران مغول یعنی «چغتائیان مغول» نسبت به این جریانات آشنا نبودند و نتوانستند از آنها برای تحکیم حاکمیت خود استفاده کنند لذا روش اداره سرزمین ها رو به بدی گرایید. در شرایط ایجاد شده بعضی از شخصیتهای سیاسی دولت مغولها مجبور به احیاء اقتصاد نظامی که قبلاً تخریب شده بود، شدند.

شخصیتهای برجسته اداری دولت مغولها در آسیای مرکزی محمود یلواج و پسر او مسعود بیک امور کشوری را با وجود مخالفت خانها و حتی خانهای بزرگ برای احیاء اقتصاد کشور (هر چند که کفایت نمی کرد) انجام می دادند. اقدامات آنها جنبه موقتی داشت و برخلاف نظر بعضی از محققان باعث ریشه کن کردن بی عدالتی اجتماعی مغولها نشد. سیاست آنها نتوانست تصویر کلی ورشکستگی کشور را تغییر دهد.

عدم توافق در میان اعضاء خاندان مغول باعث شورش شاهزادگان که مناصب کلیدی سپهسالاران و حاکمان را در دست داشتند، شد. چنین وضعیتی برای آنها مساعد نبود. محمود یلواج و پسر او مسعود بیک سعی کردند فدارسیون قبیله ای که توسط سلطنت مطلق متمرکز شده بود طبق نمونه قدیمی تغییر دهند اما در این کار ناکام شدند. اولین علائم فروپاشی دولت «چغتائیان مغول» بعد از مرگ «کیبیک خان» پیدا شد. پیشرفت شورانگیز سیستم «سویورغال»، تغییرات بعدی این سیستم در رابطه با مالکیت اراضی بدون قید و شرط، پایه های دولت را ضعیف می کردند. تاریخ سیاسی دولت «چغتائیان مغول» (قرن ۱۴ ه ۸ م) توسط تعرض آنارشی فتودالی که با مبارزه سرسختی به خاطر حاکمیت عالی مشایعت می شد مشخص می شود. سرزمین ماوراءالنهر از استبداد وحشیانه و مبارزه خونین آکنده شده بود. روزگار سیاه که از اواخر سالهای ۳۰ قرن چهاردهم شروع شده بود منجر به تقسیم بخشهای مختلف دولت به متصرفات فتودالی خرد و متوسط گردید و آنها خود را مستقل اعلام نمودند. در ارتباط با تقلیل غنائم

آپاكا ()

نظامی، برای اشراف مغول- ترک نظامی بادیه نشین حاکمیت نیرومند خان لازم نبود. فروپاشی دولت در نتیجه تناقضات گوناگون داخلی از جمله از نظر تاریخی عدم یکپارچگی اقتصادی بین دامداران و کشاورزان، وجود اختلافات فرهنگی- سنتی، نژادی و غیره روی داد. ناتوانی نقش تولیدات کالایی و برتری تمایلات اقتصاد جنسی و همچنین رشد پراکندگی فئودالی، فروپاشی دولت «چغتایان مغول» را مهیا کرده بودند.

بطوریکه نشان داده شده است، استقرار دولت مغولها در کشورهای تسخیر شده به سختی قابل تحمل بود، اهالی آنها خصمانه نسبت به بیگانگان تحریک شده بودند و برای استقلال به هر طریقی می کوشیدند. این امر مخصوصاً در نیمه دوم قرن چهاردهم به طور آشکار، در دوره سلطنت و جدالهای فئودالی که باعث پراکندگی دولت «چغتایان مغول» شد، بروز کرد.

امیر حسین و تیمور با سوء استفاده از آنازشی، خانهای دست نشانده از نسل چنگیز خان را به قدرت رساندند، حاکمیت آنها به رسمیت شناخته شد. تیمور همچون آخرین خانهای «چغتای» ماوراءالنهر («کیبیک، ترمشیرین، قازان») نیز سعی می کرد تمایلات اشراف بادیه نشین و حضری را سازش دهد. وقایع بعد از سرکوبی جنبش «سربداران» در سمرقند عملاً باعث انحلال حاکمیت در ماوراءالنهر شد. موج جنبش ضد مغولی تقویت یافت. اگر چه تیمور توانست از این مسئله سوء استفاده کند اما به هر طریقی سعی می کرد توسعه آن را در شهرهای دیگر تضعیف نماید.

منابع و مأخذ

تحقیقات به زبان فارسی و تاجیکی

- ۱- آژند، یعقوب. قیام شیعی سربداران. نشر گسترده، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲- آژند، یعقوب. قیام های مردمی در قرن هفتم و هشتم هجری. کتابهای شکوفه، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۵.
- ۳- ابراهیم اوا، تحفه. فاطمه خاتون مشهدی، شاعره قهرمان عهد مغول. ترجمه: کیوان لؤلؤی، نامه پارس. فصلنامه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تابستان ۱۳۷۸، شماره ۱۳۰، ص ۶۸-۶۰.
- ۴- ابراهیم اوا، تحفه. فاطمه خاتون مشهدی: شاعره قهرمان عهد مغول- مجموعه مقالات همایش سالانه «زبان و ادبیات فارسی»، همایش ششم، گردآوری و تدوین دکتر محمد سرور مولایی. دانشگاه هرمزگان، ۱۳۷۷، ص ۶-۱.
- ۵- اقبال، عباس. تاریخ مغول (از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری). ج ۲، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۲۴۱. ج ۱.
- ۶- اقبال، عباس. ظهور تیمور. به اهتمام هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۱.
- ۷- امیر شاهی، نور محمد. دولت کرتهای هرات (۱۳۸۱-۱۲۴۵م)، نشریات امر علم، دوشنبه، ۱۹۹۶.
- ۸- بایمت اف، لقمان. شورش محمود تارابی. انتشارات عرفان، دوشنبه، ۱۹۹۲.
- ۹- بایمت اف، لقمان. رویاروی دو فرهنگ در عهد چغتای مغول- خراسان پژوهی. فصلنامه مرکز خراسان شناسی آستان قدس رضوی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۷۰-۱۵۷.
- ۱۰- بایمت اف، لقمان. سربداران سمرقند (۱)- کیهان فرهنگی، ۱۳۷۷، شهریور، شماره ۱۴۵، ص ۳۵-۳۱.
- ۱۱- بایمت اف، لقمان. سربداران سمرقند (۲)- کیهان فرهنگی، ۱۳۷۷، مهر، شماره ۱۴۶، ص ۱۵-۱۱.
- ۱۲- بایمت اف، لقمان. «چون مردان شمشیر زنان می رفت»- کیهان فرهنگی، ۱۳۷۷، آذر و دی، ص ۱۷-۱۳.
- ۱۳- بایمت اف، لقمان. خواجه رشیدالدین ادیب برجسته عهد مغول- ششمین همایش زبان و ادبیات فارسی در قرن هفتم هجری. دانشگاه هرمزگان، بندر عباس، ۱۳۷۷، بهمن، ص ۲۹-۲۸.
- ۱۴- بایمت اف، لقمان. خواجه رشیدالدین، ادیب برجسته ایرانی عصر مغول- مجموعه مقالات همایش سالانه «زبان و ادبیات فارسی» همایش ششم. گردآوری و تدوین دکتر محمد سرور مولایی. دانشگاه هرمزگان، ۱۳۷۷، ص ۳۶-۲۹.
- ۱۵- بایمت اف، لقمان. کمال خجندی و تاریخ- کیهان فرهنگی، ۱۳۷۷، بهمن، شماره ۱۴۹، ص ۳۹-۳۸.
- ۱۶- بایمت اف، لقمان. نظام تلفیقی سیاسی و اداری مغولان در ماوراءالنهر- کیهان فرهنگی، ۱۳۷۸، خرداد، شماره ۱۵۲، ص ۶۱-۵۶.
- ۱۷- بایمت اف، لقمان. پیامدهای یورش مغولان به خراسان و ماوراءالنهر- کیهان فرهنگی، ۱۳۷۸، آبان، شماره ۱۵۷، ص ۵۱-۴۵.
- ۱۸- بایمت اف، لقمان. نقدی بر پژوهشهای تاریخی. مسائل تاریخ عهد مغول- ایران شناخت. ۱۳۷۸، شماره ۱۲۰، ص ۱۲۹-۱۰۸.

- ۱۹- بایمت اف، لقمان. «جنگ لای» و جایگاه آن در تاریخ آسیای مرکزی- خراسان پژوهی. فصلنامه مرکزخراسان شناسی آستان قدس رضوی. سال ۱۳۷۸، شماره ۳، ص ۸۸-۷۱.
- ۲۰- بایمت اف، لقمان. چگونگی ظهور امیر تیمور گرگانی- کیهان فرهنگی- ۱۳۷۸، اسفند، ۱۶۱، ص ۵۸-۶۳.
- ۲۱- بایمت اف، لقمان. ترجمه آثار تاریخی در تاجیکستان- ایران شناخت، ۱۳۷۸، شماره ۱۳۰، ص ۱۷۸-۱۹۹.
- ۲۲- بایمت اف، لقمان. تحقیقاتی در باره سرداران سمرقند- کیهان فرهنگی، ۱۳۷۹، اردیبهشت، شماره ۱۶۳، ص ۴۶-۴۷.
- ۲۳- بیانی، شیرین. تاریخ آل جلایر (جلایریان). انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- ۲۴- بیانی، شیرین. زن در ایران عصر مغول. انتشارات نشر دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- ۲۵- بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران عهد مغول. جلد اول، از تشکیل حکومت منطقه ای مغولان تا تشکیل حکومت ایلخانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۲۷.
- ۲۶- بیانی، شیرین. دین و دولت در ایران عهد مغول. جلد سوم، سیاست ایلخانان در جهان اسلام، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲۷- حقیقت، عبدالقبع. تاریخ جنبش سرداران و دیگر جنبشهای ایرانیان در قرن هشتم هجری. تهران، ۱۳۵۸.
- ۲۸- عینی صدرالدین قهرمان خلق تاجیک تیمور ملک، نشریات معارف، دوشنبه، ۱۹۷۷.
- ۲۹- غفوروف، بابا جان، تاجیکان. تاریخ قدیمترین، قدیم و عصرهای میانه، کتاب یکم، نشریات عرفان، ۱۹۳۸.
- ۳۰- غفوروف، بابا جان، تاجیکان. تاریخ قدیم، قرون وسطی و دوره نوین، جلد اول و دوم عرفان. دوشنبه ۱۹۹۷م.ش. ۱۳۷۷ه.ش.
- ۳۱- سیستانی، محمد اعظم. مالکیت ارضی و جنبشهای دهقانی در خراسان قرون وسطی. کابل، ۱۳۶۲.
- ۳۲- صفاء ذبیح الله. تاریخ ادبیات در ایران (از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم ه.ج)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
- ۳۳- کسروی، احمد. تیمورملک- کاروند کسروی. تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۶۳-۵۵۹.
- ۳۴- مدرس رضوی، محمد تقی. احوال و آثار قدوه محققین و سلطان حکما... ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی، ملقب به نصیرالدین، بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۵۴.
- ۳۵- مدرسی، محمد زنجانی. سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی (به انضمام بعضی از رسائل و مکاتبات وی)، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۵.
- ۳۶- مرتضوی، منوچهر. مسائل عصر ایلخانان، انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز، ۱۳۵۸.
- ۳۷- میربابا، عبدالله جان. خجندنامه. دوشنبه، ۱۹۹۴.
- ۳۸- میرجعفری، حسین. امیر تیمور گوکان و پیران طریقت. - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱، سال بیست و چهارم، بهار ۱۳۷۰.
- ۳۹- میرجعفری، حسین. تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، انتشارات دانشگاه اصفهان. ۱۳۷۵.
- ۴۰- میرزاده، خالق. تاریخ ادبیات تاجیک. (عصر های ۱۵-۱۳م)، کتاب دوم. انتشارات معارف، دوشنبه، ۱۹۷۷.
- ۴۱- میر مهدی موبد، تیمور ملک- هوست ۱۳۵۰، جلد ۲۲، ص ۴۰-۳۲.
- ۴۲- نبئی، ابوالفضل. اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرن هشتم هجری. از سقوط ایلخانان تا تشکیل تیموریان، مشهد، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۷۵.
- ۴۳- نبئی، ابوالفضل. چوپانیان در تاریخ ایلخانان یا تاریخ آل چوپان. همراه با نقد و بررسی در منابع اصیل تاریخ قرون ۷ و ۸ هجری. تهران، ۱۳۵۲.
- ۴۴- نعمت اف، نعمان. دولت سامانیان تاجیکان در عصرهای ۱۰-۹م. ترجمه عبدالاسلام ولی یوف. نشریات عرفان، دوشنبه، ۱۹۸۹.
- ترجمه از زبانهای خارجی**
- ۴۵- اشپولر، بارتولد، و. و. تاریخ مغول در ایران. ترجمه محمود میر آفتاب. بنگاه ترجمه و نشر، تهران، ۱۳۵۱.
- ۴۶- بارتولد، و. و. ترکستان نامه، (ترکستان در عهد هجوم مغول). ترجمه کریم کشاورزی، ۲ جلد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ج ۲.
- ۴۷- بارتولد، و. و. گزیده مقالات. ترجمه کریم کشاورز. انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.
- ۴۸- بارکهاوزن، یوآخیم. امپراطوری زرد- چنگیزخان و فرزندانش. ترجمه اردشیر نیکپور، انتشارات کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۴۶.
- ۴۹- براون. ا. ک. تاریخ ادبیات ایران. جلد ۳. ترجمه علی پاشا صالح و دیگران، وزارت فرهنگ، ابن سینا، تهران، ۱۳۵۱.
- ۵۰- برتلس، آ. ی. تصوف و ادبیات تصوف. ترجمه سیروس ایزدی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- ۵۱- بورکلمان، کارل. تاریخ ملل و دول اسلامی. ترجمه دکتر هادی جزایری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.

- ۵۲- پطروشفسکی، ای. پ. کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول. ترجمه کریم کشاورز، ۲ جلد، انتشارات فیل، تهران، ۱۳۵۵.
- ۵۳- پطروشفسکی، ای. پ. نهضت سرداران خراسان. ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۱.
- ۵۴- ساندرز، ج. ح. تاریخ فتوحات مغول. ترجمه ابوالقاسم حالت. امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۱.
- ۵۵- گروسه، رنه. امپراتوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده، بنگاه ترجمه و نشر، تهران، ۱۳۵۳.
- ۵۶- لويس، برنارد. فدائیان اسماعیلی. ترجمه فریدون بدره ای بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۸.
- ۵۷- مارکوپولو. سفرنامه (با مقدمه جان ماسفیلد). ترجمه حبیب الله صحیحی، بنگاه ترجمه و نشر، تهران، ۱۳۵۰.
- ۵۸- ولادیمیر تسف، ب. چنگیزخان (بامقدمه رنه گروسه). ترجمه شیرین بیانی، اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۵۹- ولادیمیر تسف، ب. نظام اجتماعی مغولان (فتودالیسم خانه به دوشی). ترجمه شیرین بیانی، بنگاه ترجمه و نشر، تهران، ۱۳۴۵.
- ۶۰- ویلتس، دوراکه سفیران پاپ در دربار خالان مغول. ترجمه مسعود رجب نیا، خوارزمی، تهران، ۱۳۵۳.

تحقیقات به زبان روسی و خارجی

- ۱- Bartol'd V. V. Turkestan v epokhu mongol'skogo nashestviya. Sochineniya. T. I. M., ۱۹۶۳.
- ۲- Bartol'd V. V. raboti po otdel'nim problemam istorii Sredney Azii. Sochineniya. T. II. Ch. ۲. M., ۱۹۶۴.
- ۳- Gafurov B. G. Taddziki. Drevneyshaya, drevnyaya i srednevekovaya istoriya. M., ۱۹۷۲.
- ۴- Davidovich G. A. Deneznoe khozyaistvo Sredney Azii posle mongol'skogo zavoevaniya i reforma Masud-beka. (XIII v). M., ۱۹۷۲.
- ۵- Istoriya Bukhari s drevneishikh vremen do nashikh dney. Pod red. M. M. Muminova. Tashkent, ۱۹۷۶.
- ۶- Istoriya narodov Uzbekistana. T. I. S drevneishikh vremen do nachala (XVI v). Tashkent, ۱۹۵۰.
- ۷- Istoriya taddzikskogo naroda. T. II. Kn. I. Vozniknovenie i razvitie feodal'nogo stroya. (VI-XVI v v). M., ۱۹۶۴.
- ۸- Istoriya Uzbekskoy SSR. T. I. Kn. I. S drevneishikh vremen do seredini (XVIII v). – Tashkent, ۱۹۵۶.
- ۹- Istoriya Usbekskoy SSR. T. I. Kn. I. S drevneishikh vremen do seredini (XIX v.) – Tashkent, ۱۹۶۷.
- ۱۰- Kadirova T. Ideologiya narodnikh dvidzeniy v Maverannakhre i Khorasane. (IX-XVV). ONU, ۱۹۸۹, N=۱۰.
- ۱۱- Petrushevskiy I. P. Zemledelie i agranie otnosheniya v Irane (XIII-XIV vv). M. L., ۱۹۶۰.
- ۱۲- Pertushevskiy I. P. Iz istorii Bukhari v XIII v. – UZLGU, N=۹۸ Seriya vostok. nauk. Vip. I. ۱۹۴۹, s. ۱۰۳- ۱۱۸.
- ۱۳- Tataro – mongoli v Azii i Evrope. Sbornik statey. Izd. ۲-e, perebot. i dopolnenennoe. M., ۱۹۷۷.
- ۱۴- Yakubovskiy A. Yu. Vosstanie Tarabi v ۱۲۳۸ g.// K istorii. Krest'yanskikh dvidzeniya v Sredney Azii. Dokladi gruppi vostokovedov na sessii AN SSSR.. ۳۰ marta ۱۹۳۵ g. -// tr. IVAN, T. XVII, M., ۱۹۳۵, s. ۱۰۱-۱۳۵.
- ۱۵- Vernadskiy G. V. O sostave Velikoy ysi Chingiz- khana. Brysell' ۱۹۳۰.
- ۱۶- Alinge c. Mongolische Gesctze. Darsteelung des geschriebenen mongolischen Rechts. Leipzig, ۱۹۳۴.
- ۱۷- Allsen Th. T. Mongol Imperialism: The policy of Grand Qan Mongke in China, Russia and Islamic Lands. Los Angeles, London, Berkeley, ۱۹۸۸. –۲۷۸ p.
- ۱۸- Ayalon D. The European – Asiatic Steppe: A Major of Power for the Islamic World. -// Poceedings of the twenty fifth international Congress of Orientalists. Moscow, ۱۹۶۳, vol. II, pp. ۴۵-۵۲.
- ۱۹- Ayalon D. The Great Yasa of Chingiz Khan. A reexamination (Part A)// studia Islamica, ۱۹۷۱, N ۳۳, pp. ۹۷-۱۴۰.
- ۲۰- Ayalon D. Great Yasa of Chingiz Khan. A reexamination (Part B)// Studia Islamica, ۱۹۷۱, N ۳۴, pp. ۱۵۱- ۱۸۰.
- ۲۱- Ayalon D. The Great Yasa of Chingiz Khan. A reexamination (Part C۲)// Studia Islamica, ۱۹۷۳, N ۳۸, pp. ۱۰۷- ۱۵۶.
- ۲۲- Buell p. Sino- kitan Administration in Mongol, Bukhara. - // Journal of Asian History, ۱۹۷۹, Vol., ۱۳ N=۲. pp. ۱۲۱- ۱۵۱.
- ۲۳- The Cambridge History of Iran. Vol ۵. Cambridge, ۱۹۶۵.

پیوند واژه kot در زبانهای ایرانی و ارمنی

پژوهش ادیک مهرابی

در این مقاله کوشش شده است که برخی مشترکات زبانهای ایرانی و ارمنی، که از خانواده یا تباری مشترک هستند، از پس هزاره ها روشن گردد. یکی از ریشه های کهن و ابتدایی که تا به امروز زنده بوده و کاربرد دارد، در این مقاله شناسایی می شود. ذکر این نکته ضروری است که پیوند و خویشاوندی این دو زبان ریشه در اعماق تاریخ دارد. امروز، کسانی که زبان شناسی علمی را باور دارند، می دانند که زبان ارمنی، هم از لحاظ ساختمان دستوری و هم از نظر اندوخته واژگان از شاخه های مستقل هند و اروپایی بشمار رفته و زبانهای ایرانی نیز به عنوان شاخه ای از خانواده زبانهای هند و ایرانی از شاخه های مهم و تناور زبانهای هند و اروپایی محسوب می گردند. در این باره پژوهشگران بسیاری هم از میان اروپائیان و هم از میان زبان شناسان ارمنی، تلاشها و پژوهش هایی را از سال ۱۷۱۱ انجام داده اند. از میان آثار زبان شناسان قدیمی ارمنی می توان فرهنگ ارمنی و فارسی گشورگ دیبر (۱۸۲۶) و فرهنگ جدید زبان ارمنی چاپ ونیز ۷-۱۸۳۶ را ذکر کرد. اولی حدود هزار واژه ایرانی وارمنی را به درستی مقایسه کرده و در فرهنگ جدید صدها واژه برگرفته از زبانهای ایرانی، یونانی، عرب و لاتین یاد شده است.

تا قبل از سال ۱۸۷۵ که هنریخ هوبشمان مقاله جنجالی (۱) خود را در روزنامه KZ (۲) بچاپ رسانید، زبان ارمنی به عنوان یکی از شاخه های فرعی زبانهای ایرانی محسوب می شد، لیکن پس از آن اثبات شد که زبان ارمنی یک زبان مستقل هند و اروپایی بشمار می رود. با این مقاله با تکیه به قواعد و تحول دقیق واکها و پژوهشی ژرف در مورد ریشه ها، کلمات برگرفته از ایرانی و واژگان اصیل و بومی ارمنی شناسایی و رده بندی شد. هوبشمان سپس بگونه ای کاملتر نتیجه کلیه پژوهشها و نظریات پژوهشگران پیش از خود را در کتاب مطالعات ارمنی چاپ لایپزیک ۱۸۸۳ گرد آورد.

آپاکا ()

لازم به ذکر است که در فرهنگ عظیم ریشه شناسی ارمنی تألیف پروفیسور هراچیا آجاریان آمده است که در این زبان، ۱۴۱۱ کلمه از ایرانی برگرفته شده است.

در این فرهنگ عظیم شمار واژگان همانند (همیشه و مشترک) در زبانهای ایرانی و ارمنی از تعداد انگشتان دست بیشتر نیست و باید گفت، در این فرهنگ دیواری کشیده شده است که این دو زبان در دو سوی آن جای گرفته اند.

نیز شایان ذکر است، واژگانی که در اینجا مورد پژوهش قرار می دهیم، نمی توانند در شمار واژگان عاریتی یک زبان از زبان دیگر قرار گیرند، بلکه می توان آنها را به گنجینه واژگان مشترک ایرانی و ارمنی افزود. زیرا با اولین نگاه آشکار می شود که اینان مفاهیمی ساده و ابتدایی بوده و اصولاً "هر کدام سرچشمه چندین مفهوم و اصطلاح جدید و مستقل در این دو زبان بشمار می رود.

نگارنده پیش از این، اقدام به نشر چند مقاله از این دست در شماره های مختلف ماهنامه ارمنی زبان آپاکا چاپ تهران نمود و جای بسی خوشحالی است که مقالات مزبور توانست نظر برخی صاحب نظران را جلب کند. در این مقالات برای نخستین بار واژگان **Kojak** در زبان ارمنی، به معنی تکمه، دانه و غنچه در مقایسه با زبانهای اروپایی و ایرانی، خویشاندان دیگر خود را در فارسی می یابد و مختصراً "یاوری کنیم که کوچاک و قوژک در گویش گلپایگان و قژک در لری و کجک یعنی جوانه در گویش قاین و بسیاری گونه ها با همین مفاهیم در تمامی گویشهای ایرانی، همیشگی خود را نشان می دهند(۳).

یک نمونه دیگر، ریشه **til** در زبان ارمنی است که به معنی گل و لای و رسوب مایعات بوده دقیقاً با صورتهای **til** و **tul** و **tilon**، یعنی گل و گل آلود و ... در زبانهای ایرانی همانندی دارد(۴).

این موارد، بار دیگر گفته صاحب نظران را قوت می بخشد که در پژوهش های زبانهای ایرانی، مطالعه و تعمق در زبان ارمنی از ضروریات است. بی آنکه خود را اسیر خوش بینی کرده باشیم، می توان گفت، بسیار بعید می نماید که هنوز در زبانهای هم بنیاد ریشه هایی یافت نشوند که یادآور گذشته های دورشان باشد و از بخت خوش یا بخت بد، تنها در این دو زبان مانده باشند. این موضوع در کلیه زبانهای هم خانواده مصداق دارد. کلماتی از این دست در یونانی و ارمنی - هندی و پهلوی - آلمانی و فارسی، ارمنی و کردی و آلمانی، یونانی و لاتین یا اوستایی مانده اند. بر کسی پوشیده نیست که مقایسه ریشه های واژگان ضرورتاً دارای چنان بحث های پیچیده و درازی است که گاهی دوستانداران و دانشجویان این رشته را نیز خسته می کند.

در مقاله حاضر ریشه **kot** (۵) را مورد بررسی قرار می دهیم که نیاز چندانی به بیان استدلالهای مربوط به تغییر واکها ندارد و به سهولت، مطلب روشن می گردد.

Kot

این واژه در زبان ارمنی دارای چندین معنی بوده و ریشه ای کهن، گسترده و رایج محسوب می شود. چند معنی آن به شرح زیر است:

- ۱- دسته و دستگیره ظروف، ابزار و سلاح، دسته هر چیزی.
- ۲- دسته کوتاه چوبی به حرکت در آورنده بسیاری از چرخها و دستگاهها.
- ۳- دم و ساقه گیاهان که می توان به دست گرفت و یا گرفته نمی شوند.
- ۴- دم و دسته قلم (قسمت کوتاه چسبیده به نوک در قلمهای قدیمی و جدید).
- ۵- ظروف سنگی یا گلی و یا چوبی در طوبله ها و سایر مصارف در اندازه های کوچک و بزرگ.
- ۶- مشت - (در روستاها).
- ۷- ته سیگار - این ریشه بگونه **kotuk** هم کاربرد دارد(۶).
- ۸- ته و بندگاه (مفصل) اعضای بدن - بن و ریشه و اساس.
- ۹- اصل و نسب - دودمان - اصل و نژاد.
- ۱۰- لوله کوتاه چپق(۷) و اصولاً "مفهوم کوتاه و کوچک را می رساند.

آپاکا ()

kot+ak, همین ریشه + پسوند آک است، به معنی دسته شکسته پارو یا بخشی از پاروی شکسته، مانند **kotak** دسته هاون. فرهنگ ریشه شناسی ارمنی ضمن برشماری قدیمی ترین شواهد مکتوب در باره کاربرد این ریشه از ۸۰۰ سال پیش، این کلمه را قدیمی تر از آن نیز می داند.

در بخش بررسیهای تاریخی ذیل این واژه، کوششهای ریشه شناسی زبان شناسان اروپایی و ارمنی ره به جایی نبرده است. و در پایان صورت های گویشی آن را به ترتیب زیراصالت و وسعت آن را می رساند.

Koat - آلاشگرد، جلفا، سلماس، وان (با **o** کوتاه)

Kot - آخالسختا (هم مرز ارمنستان و گرجستان) شماخی، گوریس، ایروان، کارین، قراباغ

got - هاجین (لهجه بخشی از اهالی ارمنستان غربی) (با **o** کوتاه)

gut - تیگراناکرت / **giut**، منطقه زیتون / **geot**، سباستیا / **kuyit** = مراغه ای

و در زبان کهن ارمنی و ادبی امروز بگونه های **kotun** (۸) و **kotgh** نیز دیده می شود و این واژه به شکل **kota** به گرجی وارد شده و کاربرد دارد.

Kotrak - به معنی قسمت انتهایی (ته) قلمه تاک (مو) که خشک و شکستگی است نیز همین ریشه را در خود دارد. (فرهنگهای ارمنی)

شواهد در زبان و ادبیات ایرانی

kotak = دسته هاون - فرهنگ ناظم الاطباء). مقایسه با معنی اول واژه ارمنی شود .

kotak = چوبدستی - عصا - (ناظم الاطباء).

kot و **kota**, به معنی ساقه و دم میوه ها - به میوه، دم و دنبالچه، که از همین ریشه **kota biye** به معنی ختم شدن و به ریشه و بن رسیدن هم شده است (۹).

در گویش بختیاری نیز **kot** به معنی اساس، بیخ و بنیاد مانده است و از همین ریشه وقتی می گویند **kotom kahnes** یعنی بنیادم بر افتاد. نابود شدم. و یا **kotom kandi** یعنی «ریشه ام را زدی و بیچاره ام کردی» می باشد (۱۰).

مقایسه کنید همین واژه را در گیلکی، **kut kandan**، کلک کسی را کندن (خصوصاً در بازی) (۱۱)

کوت بستن = ته تفنگها (انتهای و دسته تفنگها) را بر زمین گذاشتن و سرهاشان را به هم پیوسته و متصل کردن (افغانی) (۱۲).

کوت = ریشه - کوته = ریشه مو و درختهای کهن و سخت (۱۳)

kotal = ته خرمن، همان مأخذ ص ۲۲۱، همین واژه است که احتمالاً تبدیل به کُزل شده و بگونه کُزر هم دیده می شود.

Ka o kot - کاه و ته مانده آن (۱۴)

نمونه زنده و روشن دیگری را نیز در زبان راوری کرمان می یابیم، در فعل ترکیبی کُت کوی **kot kwi**. یعنی ریشه یابی - تجسس، بی گیری امری برای رسیدن به اصل و بنیاد (۱۵).

این ریشه با همین معنی بگونه **kotom** (۱۶) در فرهنگ دهخدا ثبت و ضبط است، به معنی کون خرما (ته خرما - نگارنده)، «از یادداشتهای مرحوم دهخدا».

Ketask - انتهای برگ خرما که به تنه درخت باقی می ماند (۱۷).

نگارنده واژه ای را که در پی می آید، با توجه به معنی آن به همین ریشه مربوط می کند.

Katrai (کنره ای) - حرفهای بی اساس - حرفهای پرت و بی معنی (۱۸).

این واژه در بسیاری از گویشهای ایران بزرگ (ایرانی زبانان. نگارنده) - رایج است.

آپاکا ()

و باز کاربرد این ریشه در محاوره هر گونه تردیدی را به کنار می زند و در جمله ای از گویش قاین اینگونه خود نمایی می کند:

ای ره کُت بُوه و گالال.

یعنی، این راه به رودخانه منتهی (انتها، ریشه، بنیاد) می شود.

در حاشیه برهان قاطع به نقل از فرهنگ رشیدی شاهد شعری در تشریح کت و مت **kotomot** (۱۹) آمده است و با توضیحاتی که آمده است، می توان پذیرفت که به ریشه فوق الذکر مربوط است، و حتی توجیه آن با معانی آورده شده در این مقاله برای **kot** نه تنها لطمه ای به شعر نمی زند که معنی نخستین آن را روشن تر می سازد و شعر را بهتر پوشش می دهد و هم دقیقاً "می رساند که این معنی، معنی گسترش یافته آن است. **Kotomot** - به معنی به عینه می باشد. چنانکه گویند «فلانی کت و مت بفلان کس می ماند. یعنی بعینه به او می ماند.

روی زشت آن بد اختر نحس و شوم راست گویم کت و مت ماند بیوم

در پی اثبات یگانگی و قوت بخشیدن پیوند این دو تعبیر، می توان اضافه کرد که در زبان ارمنی هم چنین تعبیری وجود دارد. یعنی در مقایسه چیزهایی که بعینه و شبیه اند، از واژه **kot** (اصل و اساس) استفاده می شود. به بیانی ساده تر، فکر عین هم بودن را با **kot** بازگو می کنیم.

شواهد در زبان ارمنی

kotis irar neman- en - عین هم هستند، اساساً یکی هستند.

Kotis darber- en - عین هم نیستند، بیخ و بنیادشان یکی نیست.

برای درک بهتر به نمونه هایی از گفتگوهای مردمی توجه کنیم. با این آگاهی که اصلاً، (الاصل) در عربی یعنی، بیخ و سرچشمه و بنیاد.

این دو اصلاً" با هم همخوانی ندارند - عین هم نیستند - مانندگی ندارند.

اصلاً" نمی فهمم کدامیک شهرام و کدامیک بهرام است = عین هم هستند - به هم می مانند.

در فرهنگ ریشه شناسی ارمنی هیچ اشاره ای به خویشاوندان فارسی و ارمنی نشده است که در ادامه مقاله قصد آن داریم به دیگر گونه های این ریشه نیز به طور اجمال بپردازیم، تا هم اسناد خویشاوندی غنی تر گردد و هم آرام آرام با پذیرش مستند و قانونمند تغییرات واکها (تبدیل حروف و اصوات) همراه با مثالهای گویا و مقایسه با زبانهای دیگر بتوان با گردآوری تمامی واژگان و اصطلاحاتی که این ریشه در آنان نهفته است علاوه بر درک رموز واژه سازی پیشینیان، معنی نخستین یا همزمان دیگر معانی آن را نیز بشکافیم و بشناسیم. شاید در این روزها که مسئله پالودن زبان فارسی بیش از پیش اهمیت خود را یافته است بتوان با بهره گیری و پرداخت معانی دیگری از این واژگان، فارسی را فارسی تر کرد.

هر که او از هم زبانی شد جدا بینوا شد گر چه دارد صد نوا

شواهد فارسی - دیگر گونه ها

آپاکا ()

در زبان مازندرانی **Katin** (۲۰)، به معنی دسته، همین ریشه است و **saze katin** یعنی دسته جارو (۲۱) و در گویش ساری **katin/g**، به معنی دسته جارو (۲۲) و کته سر = سر دسته (۲۳) با توجه به کاربرد دسته ها (دسته چوبها) و هم چنین دسته؛ به معنی پاره یا بخشی از چوب دراز و بلند، که علاوه بر کاربرد دستگیره، در کوفتن و وسایل کوبش، کاربردهای فراوان دارد. مقایسه کنید **kadrak** - آلتی چوبین در دستگاه بافندگی که ... ۲ - کفش چوبین (۲۴) و کتراک (۲۵) = کفش چوبی بنددار (بیرجند) با **kodang**، چوبی باشد که گازران و دقاقان جامه را بدان دقافی کنند.

Kodin - kodine، بهمان معنی و **kotk** = چکش بزرگ چوبی، در کردی

Kotinu = چوب گازری (۲۶) مقایسه کنید جل کوت = چوب رختشویی

Kotarun - زدن - شکنجه دادن (زدن) و شکنجه با چوب و **kutan** = زدن در کردی

Kodeng - تکه چوبی به اندازه آجر (۲۷)

Kadang - بهمان معنی و **kodong** = چوبی که رخت شویان و رنگران در کوبیدن به کار گیرند (۲۷)

به کلینیم اگر سر جدا کنی چون شمع نکوبد آهن سرد طمع کدنیه من (خاقانی)

katk - تخت خواب چوبی (۲۷) و **kat** - تخت خواب (در خراسان) و نیمکت (۲۷)

برای مورد فوق مقایسه شود با **kot** ارمنی و معانی ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸ و **kotuk** (۲۸) به معنی کنده -

پایدار و مقاوم و همچنین **kotaki**، چیز بادوام و مضبوط و پایدار، در افغانستان (۲۹)

در زبان بختیاری **kar kit** (کرکیت) به معنی شانه فلزی دسته دار (چوبین) برای کوبیدن قسمت‌های بافته شده

قالی که از دو بخش **kar** (بافت و بافته) = **kit** (دسته - چوب) است. در کردی **kal kit** و کرکوتک (۳۰)

مجموعاً "زدن و کوبیدن و چوب زدن برای بافته (قالی و پارچه) معنی می دهد که باز مورد چوب و زدن باهم عجین

و در هم می آمیزند، مانند از ریشه چوب، چوبکاری = زدن و چوبکین = ابزاری که با آن پنبه دانه را از پنبه جدا می

کنند و چیلین و چوبکش هم آمده (۳۱)

klu kud (kuz) = (چوبی) دسته چوبی است کلفت که کلوخ را با آن بکوبند و نرم کنند (۳۲)

چار یا کتل، در گیلان، یعنی شانه (با دسته چوبی) پارچه بافی (۳۳)

kul. A. kat، چوبیکه (دسته چوب) آن را در دسته زنبیل می کنند و به دوش می کشند (در لنگرود) (۳۴).

Kul. A. kut، چوبدستی برای حمل بار و چوب برای ریختن میوه از درخت (۳۴).

Katvil، تکه چوبی که به سوی شاخه های درخت پرتاب می کنند تا میوه بریزد (۳۵).

نویسنده محترم آقای محمود پاینده در صفحه ۱۷۶ فرهنگ گیل و دیلم از ترکیب کول = شانه + کت = افتاده

از فعل کتن دانسته که به نظر این بنده دقیق نیست که معنی چوب ترکیب را معنی و پوشش می دهد.

اینک جای دارد، برای خوانندگان علاقه مند روشن گردد که با مقایسه تمامی واژگان و معانی آورده شده در

این مقاله و در هر دو زبان، به یکباره این حقیقت آشکار می شود که اساساً، این واژه **kot** یا **kat** است که

بگونه های **kit - kut - kad - ket** نیز دیده می شود و به معنی نخستین ریشه و چوب است که (البته

همزمان معانی دیگری را نیز از خود بروز می دهد) خود را در دسته (چوب کوچک) ابزارها و آلات چوبین و

مفاهیم و اصطلاحاتی که به نوعی با چوب و دیگر معانی که همگی به لحاظ معنا شناسی بهم مربوط هستند پنهان

ساخته است و گسترش معانی آن نیز مستدل و هم پدید آمده است آشنا که در همه زبانها نمونه دارد و مفاهیمی

یکدست هستند. مانند **beat** = چوب و سپس **to beat** زدن، آنگاه از این ریشه کشتی کوچک یا ناو **boat** پدید

آمده‌مانند واژه ناو و ناوک و ناوه و خدنگ ۱ = چوب سخت و نام درخت ۲ - نیزه / کتک (۳۶) در زبان ایرانی و

ارمنی نیز از ریشه چوب **kot** است و **mikot** تیر، چماق چوبی در کردی (۳۷).

واژه **tak** در ارمنی به معانی چوب و الزاماً "زدن و سپس چوبدستی برای ریختن میوه از درخت و چوب

پست در برای ضربه زدن / چوب گازری / چکش بزرگ چوبی که هم‌ریشه **tak** به معنی درخت است، به ویژه

درخت انگور و تکه به معنی بریده و پاره ای از چوب یا قسمتی از هر چیزی از این ریشه است و تک = عموماً "هر

زدن را نیز گویند (برهان ۵۰۳)

آپاکا ()

بی تردید **takail** در زبانهای شرقی گیلان به معنی نرده (چوب) دور ایوان به این ریشه مربوط است که آن را **lataze** نیز گویند (در زبان کوه نشینان دیلمی) که لت نیز چوب است و لته = تکه چوب (۳۸) و لت و بار کردن از همین جاست و هم چنین لت کردن = کتک زدن می باشد (برهان ۱۸۸۸) مقایسه کنید **kot** چوب دراز و **kotor** (۳۹) < **ketor** و **truncus** لاتین ۱- بریده و تکه شده، ۲- تنه درخت، ۳- ستون، ۴- افلیج و شکسته، ۵- قسمت کمر و سینه و پشت که در زبانهای ایرانی و ارمنی نیز عیناً هر کدام از این ۵ مورد برخاسته از یک ریشه وجود دارد. همچنین **trounce** = سخت زدن.

به کمک واژه لاتین بهتر در می یابیم که کتَل به معنی تیر و ستون می تواند دقیقاً از ریشه **kot** باشد و همچنین لغات و مشتقات **kotor** نیز در ارمنی می تواند منطقیاً از ریشه **kot** پنداشت که واژگانی هستند ابتدایی و سند دیگری از اصالت در هر دو زبان می گردد و منطقیاً درک میگردد که در گویش دلیجانی نیز کت و کم به معنی کمر و اطراف آن و کت کیلیم به معنی لگن خاصره و باسن و اطراف آن که ریشه **kot** یا **kat** مربوط هستند و **kotarr** در ارمنی به معنی کمر و پشت و تکیه گاه است و مقایسه کنید **kot** به معنی پهلو در استان خراسان و اکنون **kot** به معنی مشت (نام بخشی دیگر از بدن) و **kot** ریشه یا محل اتصال و مفصل اعضای مختلف بدن، بدین ترتیب هم‌ریشگی و خویشاوند بودنشان قابل قبول و مستند می شود چرا که کت (محل اتصال شانه با دست) و کت به معنی باسن در دلیجانی (محل اتصال کمر و لگن و پا است و چون این محل به عبارتی ته و بیخ این اندامها هستند، از این رو کت یا **kot** نامگذاری شده است. مقایسه کنید کتف ساره (برهان ۱۵۹۵) موضعی از پشت اسب. و چنین است که در مازندرانی نیز **kat-pe** (پای، کنار و پشت) دیوار معنی می دهد.

پانوشتها

- ۱) Uber die stellung des Armenischen im kreise der indogerman Sprachen.
- ۲) Kuhn, S Zeitschrift fur vergieichene Sprache fior schung Berlin ۱۸۵۸-۱۹۲۷.

- ۳) ماهنامه ارمنی زبان آپاکا، شماره ۱۲-۱۱ بخش فارسی.
- ۴) ماهنامه ارمنی زبان آپاکا، شماره ۶ بخش فارسی.
- ۵) **Kot** = ریشه- بنیاد- دسته، دودمان.
- ۶) فرهنگ ارمنی به ارمنی ادوارد آقاییان. ج ۱، ص ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۶۰.
- ۷) همانجا.
- ۸) در صفحات آینده مقایسه شود با **katin** مازندرانی.
- ۹) فرهنگ لری، ص ۱۱۱ / حمید ایزد پناه، انتشارات آگاه، مقایسه شود با معنی سوم و هشتم.
- ۱۰) فرهنگ بختیاری / عبدالعلی خسروی / قائد بختیاری / ناشر فرهنگسرا.
- ۱۱) فرهنگ گیل و دیلم ص ۵۸۲.
- ۱۲) فرهنگ گویشی خراسان بزرگ ص ۲۴۷، امیر حسین اکبری شالچی، نشر مرکز.
- ۱۳) واژه نامه فارسی- کردی / دکتر محمد تقی ابراهیم پور، ص ۳۹۵.
- ۱۴) حسین صفری / واژه نامه راجی ص ۲۱۴.
- ۱۵) فرهنگ مردم راور، ص ۷۱ / علی کرباسی راوری / انتشارات بنیاد نیشابود.
- ۱۶) **(kotun)** - در فرهنگ گیاهشناسی ارمنی انتهای برگ و میوه، و همان ریشه **kot** با معنی هشتم.
- ۱۷) فرهنگ بهدینان، ص ۱۲۱ - گردآورده جمشید سروش سروشیان، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۸) همانجا، ص ۱۲۰.
- ۱۹) متن و حاشیه برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۵۹۶ (مقایسه با معنی هشتم واژه ارمنی).
- ۲۰) مقایسه شود با **kotun** (دسته) در صفحات قبل.
- ۲۱) واژه نامه مازندرانی / محمد باقر نجف زاده بارفروش، ص ۱۷۶-۲۱۴.
- ۲۲) گویش ساری، گیتی شکری / پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۲۴۵.
- ۲۳) یا رئیس دسته اشراز - رایج در هرات و افغانستان. فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، امیر شالچی، ص ۲۳۲.
- ۲۴) فرهنگ بهدینان، گردآورنده جمشید سروش سروشیان، ص ۱۲۲.

آپاكا ()

- (۲۵) برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۶۰۶ و ۱۶۰۷ و در ماوراء النهر و kotena در طبری به معنی تخم‌ماق چکش چوبی، واژه نامه ۵۵۶ حاشیه برهان ص ۱۶۰۶.
- (۲۶) فرهنگ مردم راور، ص ۷۱ / علی کرباسی راوری انتشارات بنیاد نیشابور، چاپ فرور ۱۳۶۵.
- (۲۷) رایج در فردوس، از توابع مشهد / فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، ص ۲۳۴ و ۲۳۲.
- (۲۸) فرهنگ ادوارد آفایان، ج ۲، ص ۱۵۷۴.
- (۲۹) فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، ص ۲۳۲.
- (۳۰) فرهنگ فارسی - کردی، دکتر محمد تقی ابراهیم پور، ص ۴۶۴.
- (۳۱) فرهنگ عمید، ص ۴۱۲ و دیگر فرهنگها.
- (۳۲) فرهنگ بهدینان، ص ۱۲۷.
- (۳۳) فرهنگ گیل و دیلم / پاینده لنگرودی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۶. ص ۱۱۰-۱۰۹.
- (۳۴) همانجا، ص ۲۸۴.
- (۳۵) گویش افتری / همادخت همایون، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- (۳۶) در ناظم الاطباء (فرهنگ) به معنی چوبدستی و عصا از ترکی پنداشته شده که تصحیح می گردد.
- (۳۷) فرهنگ کردی - فارسی.
- (۳۸) فرهنگ گیل و دیلم، ص ۷۵۳-۳۱۷.
- (۳۹) Kotor در ارمنی که kator نیز گویند (بریده- پاره) و تکه تکه است.